

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

«بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه»!

تجارت رژیم خمینی با جهان سوم!

خمینی در «فارنهایت ۴۵۱»

یک وادی آن طرف تر عاشورا

ساعدی در «غربت» و «درد غربت» به شیوه ساعدی

یادی از بیژن مفید

سازش میسندید!

از کرامات شیخ ...

ی - علوی

فریدون گیلانی

محمدعلی اصفهانی

مجید شریف

سیمین بهبانی

د . ناطقی

• شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه ...

• گاه شمار آبان ۱۳۶۵

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

www.xalvat.org
www.KitabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت
شماره ۲۵ - آبان ۱۳۶۵

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ۱۳۶۵ - آبان ۱۳۶۵ - ۱۳۶۵

فهرست

- * «بازی چرخ بشکنندش بیضه در کلاه»! ۲
- * تجارت رژیم خمینی با جهان سوم! ی - علوی ۶
- * خمینی در «فارنهایت ۴۵۱» فریدون گیلانی ۱۹
- * یک وادی آن طرفتر عاشورا محمدعلی اصفهانی ۳۵
- * ساعدی در «غربت» و «درد غربت» مجید شریف ۴۹
- به شیوه ساعدی
- * یادی از بیژن مفید ۵۶
- * سازش میسندید! سیمین بهبهانی ۶۰
- * از کرامات شیخ... د. ناطقی ۶۲
- * شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه... ۶۵
- * گاهشمار آبان ۱۳۶۵ ۷۸

«بازی چرخ بشکندش بیضه درکلاه!»

ماهنامه «شورا»، با انتشار این شماره، وارد سومین سال زندگی خود می‌شود. سال دوم انتشار ماهنامه را با اندوه از دست رفتن همکار گرامی و گرانقدرمان، غلامحسین ساعدی، آغاز کردیم و سپس با سلسله رویدادهایی مواجه شدیم که، سرانجام، به عزیمت مسئول شورای ملی مقاومت از فرانسه به جوار خاک میهن منتهی شد. سال سوم را در شرایطی آغاز می‌کنیم که رسوایی رابطه محرمانه رژیم خمینی با «شیطان بزرگ» و پیامدهای آن روزهای متوالی است که در صدر اخبار رسانه‌های همگانی جهان قرار دارد.

چنین پیداست که آشکارشدن این رسوایی تاریخی — که به همه ادعاها و لفاظیهای «ضدامپریالیستی» خمینی و باند جنایتکارش برای همیشه پایان می‌دهد — در ارتباط مستقیم با بالاگرفتن تضادهای درونی رژیم خمینی است. واکنش شتابزده و دلکوار رفسنجانی در نمایش یادبود ۱۳ آبان و داستانسرایی مضحک او درباره «ورود غیرقانونی» نمایندگان رئیس‌جمهوری آمریکا به تهران با لباس مبدل و سوغاتی آوردن کیک و کلت، اگرچه هیچ کودکی را نفریفت، اما به همه رقیبانش در حاکمیت و خارج حاکمیت فهماند که بیهوده در پی بهره‌برداری از این رسوایی برنیایند، زیرا تمامی رفت و آمدها، دیدارها، گفتگوها و توافقات با اطلاع و صوابدید شخص خمینی صورت گرفته است. آن عده از «نمایندگان» مجلس خمینی هم که گویا از پاسخهای «خصوصی» وزیر خارجه از همه جا بی‌خبر رژیم «قانع» نشده و سؤال را در مجلس مطرح کرده بودند، خیلی زود جوابشان را از شخص خمینی دریافت کردند؛ ناچار به سرعت «قانع» شدند و سؤالشان را پس گرفتند!

اما در آمریکا، که نه سؤال‌کنندگان به اندازه دست‌نشانندگان مجلس خمینی خوار

و بی‌مقدارند و نه ریاست‌جمهوری، با همهٔ یال و کوبالش، به اندازهٔ «ولایت‌فقیه» هیبت و مهابت دارد، ماجرا دنبال شد و این بار، انگار اعضای کنگره‌اند که نقش افشاگرانه «دانشجویان پیرو خط‌امام» در ماجرای «جاسوسخانه» را به‌عهده گرفته‌اند. اگرچه تاکنون دست‌اندرکاران این رابطهٔ پنهانی به‌شیوهٔ «قطره‌یی» سخن گفته‌اند و، بنابراین، هنوز تا آفتابی‌شدن تمامی ماجرا باید انتظار کشید، از حق نمی‌توان گذشت که شگفت‌انگیزترین حرفها در همان آغاز زده شد. بدین‌ترتیب بود که مردم جهان پی بردند که زمامداران کاخ‌سفید، ضمن تلاش برای آزادکردن گروگانهای خود در قبال تحویل جنگ‌افزار به رژیم، به کشف و شهود حیرت‌آوری نائل شدند: این که در سال ۱۳۵۷ در ایران انقلابی رخ داده و رژیم سلطنتی برچیده شده است! گویا بر اثر این کشف و شهود غیرمنتظره بود که ناگهان تمام اهمیت «ژئوپلیتیک» ایران بر آنان آشکار شد و دیوانه‌وار عاشق «استقلال و تمامیت ارضی» خاک به‌توبره کشیده‌شدهٔ میهن ما شدند. حاصل این همه برای آنان، به‌گفتهٔ خودشان، یک نتیجهٔ بزرگ عملی بود: کنارآمدن با رژیم خمینی، از این‌رو بود که، طبق آن چه تاکنون دست‌اندرکاران ماجرا بروز داده‌اند، گفتگوهای پنهانی بین رژیم خمینی و دولت آمریکا، به زبان مشترک و قابل فهم برای دوطرف - مبادلهٔ جنگ‌افزار با گروگان - در حدود یک‌سال و نیم پیش آغاز شد و خیلی زود به‌چنان نتیجهٔ موفقیت‌آمیزی رسید که ضدانقلابیان نیکاراگوئه نیز از برکات آن بی‌بهره نماندند! بدین‌ترتیب، هر چند هنوز کسی از میزان و نوع جنگ‌افزارهایی که «به زحمت یک هواپیما را پر می‌کند» اطلاع دقیقی ندارد، ولی دست‌کم دیگر همه به ماهیت «آسمانی» بخش بزرگی از «امدادهای غیبی» پی برده‌اند.

بنابراین آن چه تاکنون افشا شده است، ظاهراً نخستین گام در راه ایجاد این رابطه، به توصیهٔ مقامهای اسرائیلی، با ارسال جنگ‌افزار به قصد «تقویت جناح میان‌ه‌رو» در حاکمیت، برداشته شد. حال که به عقب می‌نگریم، می‌بینیم گرم‌شدن ناگهانی بازار «میان‌ه‌روی» و خط «مبارزهٔ قانونی» در ایران و بازتاب صدبرابر بزرگ شدهٔ آن در بسیاری از روزنامه‌های خارجی با این «قصد قربت» همزمان بوده است. موضعگیری رسمی و آشکار مقامهای دولتی آمریکا علیه مقاومت مسلحانهٔ مردم ایران نیز به همان زمان برمی‌گردد. به‌طور مثال هشدار رسمی ریچارد مرفی، معاون وزارت خارجه، به نمایندگان مجلس و سنای آمریکا برای منع آنان از پشتیبانی مقاومت مسلحانه و استناد او به «سابقهٔ تروریستی و ضدآمریکایی» مجاهدین خلق، از نظر زمانی، با تاریخ نخستین سفر مک‌فارلن به تهران، به‌طور خیلی اتفاقی!، تطابق دارد. سفر رفسنجانی به خاوردور - که اینک معلوم شده هم فال بوده است و هم تماشا - و اظهارات آشتی‌جویانه او در قبال آمریکا طی مذاکراتش با ژاپنیها، باز، از تصادف

روزگار، در همان زمان صورت گرفته است. بازنگری رویدادهای یک سال و نیم اخیر را در پرتو اطلاعات جدیدی که رهاورد افشای این ارتباط محرمانه است، می‌توان ادامه داد و به روشنیهای جدیدی رسید؛ مثلاً فهمید که اعلام آمادگی اخیر رفسنجانی در مورد صلح با عراق، به شرط کنار گذاشته شدن صدام حسین - ولو حکومت جدید دست‌نشانده آمریکا باشد -، بیش از آن که ابراز آرزوی یک باند بی‌حیثیت و چپاولگر باشد، می‌تواند بیان‌کننده یک توافق محرمانه بین رژیم خمینی و دوستان آمریکاییش باشد.

بی‌تردید در روزها و هفته‌های آینده گوشه‌های دیگری از این رسوایی افشا خواهد شد و روشن شدن وضع، صف‌بندی نیروهای موجود در صحنه را نیز تغییر خواهد داد. عجالتاً، با وجود آن که افشای این روابط پنهانی توفانی از خشم و نفرت در سراسر جهان برانگیخته است، تاکنون هم زمامداران آمریکا و هم خمینی و همپالکیها، با صراحت تمام اعلام کرده‌اند که «بنا ندارند» از ادامه این رابطه چشم‌پوشند؛ خمینی به زبان خودش، با دستگیری افشاکنندگان این رابطه، و زمامداران آمریکا به زبان انگلیسی، با افشای وابستگی تام و تمام «اپوزیسیون» سلطنت‌طلب به «سیا» و، در نتیجه، بی‌آبرو کردن دست‌نشانندگان برای اثبات «حسن‌نیت» خود به خمینی. تا این‌جا معلوم شده است که کسانی که به امید «امداد غیبی» برای بازگرداندن سلطنت به ایران نشسته بودند، ول معطلند، زیرا نظر صاحب کارشان حفظ رژیم ضدانسانی و ضدایرانی خمینی است، کسانی هم که با استشمام بوی کباب این رابطه پنهانی به طمع افتاده بودند و، عرق‌ریزان، سعی می‌کردند خودشان را به این یا آن «جناح میانه‌رو» در حاکمیت بچسبانند تا در آینده به دُم گاوی دست یابند یا دُم گاو از دست رفته‌بی را بازیابند، به کلی از مرحله پرت بوده‌اند، چرا که «میانه‌رو»های مورد نظر «شیطان بزرگ» و دوستان و متحدانش همین خمینی جلاد، همین رفسنجانی دل‌قک و خلاصه رأس همین حاکمیت بی‌آبرو بوده است. بدین ترتیب بیش از پیش روشن می‌شود که مقاومت مسلحانه، که برای ریشه‌کن کردن رژیم خمینی در تمامیتش می‌جنگد و برای رسیدن به آزادی و استقلال میهن تن به هیچ تسلیم یا معامله‌ی نمی‌دهد، یگانه بخت‌رهایی از چنبره دامها و توطئه‌هایی است که از درون و بیرون کشور، برای مردم ستمزده ایران تعبیه کرده‌اند.

تجارت رژیم خمینی با جهان سوم!

ی - علوی

پس از طرح اندیشه «بلوک سیاسی غیرمتعهد» و ایجاد کنفرانس کشورهای ناوابسته به دو بلوک مهم سیاسی جهان، برخی از نظریه پردازان به بررسی جنبه‌هایی از روابط اقتصادی و تجاری درون مجموعه کشورهای غیرمتعهد پرداختند و نظریاتی در این زمینه مطرح کردند. بخشی از این نظریات مبنی بر این فرض بود که روابط اقتصادی و تجاری به مثابه تکیه‌گاه روابط سیاسی عمل می‌کند و تنها با تأسیس یک بازار مبادله اقتصادی و تجاری دیگر و بیرون کشیدن کشورهای «جنوب» (غیر پیشرفته) از زیر نفوذ اقتصادی کشورهای «شمال» (پیشرفته صنعتی) است که می‌توان مقدمات ناوابستگی و عدم تعهد واقعی و پایدار را پی‌نهاد. نظریات یاد شده خود برپایه مفاهیمی از این قبیل بنا شده‌اند:

۱ - انحصار یا هماهنگی سازمان یافته تقاضا از سوی کشورهای شمال برای خرید مواد خام، نیروی کار،... و نیز فروش کالاهای ساخته شده و انتقال سرمایه صنعتی و مالی به کشورهای جنوب، می‌باید با یک انحصار، یا حداقل هماهنگی، از سوی کشورهای جنوب رو به رو شود تا بازار غیر متعادل کنونی به سمت تعادل میل کند.

۲ - با ایجاد تعادل تجاری و اقتصادی بین شمال و جنوب و با هدایت سرمایه صنعتی و مالی و انتقال تکنولوژی متناسب با شئون اقتصادی و اجتماعی کشورهای جنوب و به سمت منافع این کشورها، می‌توان شرایط رشد و توسعه

اقتصادی کشورهای جنوب را فراهم آورد.

بدین ترتیب نظریه تجارت جنوب با جنوب، به مثابه نتیجه‌ی از این نظریات، در جهت تحقق ایده «بلوک کشورهای غیر متعهد» در برابر نظریه رابطه تجاری جنوب با شمال جان گرفت، ولی به دلایلی هنوز شکل عملی به خود نگرفته است. به نظر منتقدان نظریه فوق، تحقق نیافتن ایده «بلوک اقتصادی کشورهای ناوابسته» به سبب وجود دو مانع عمده است. اول، تنوع و تعدد سیستمهای اقتصادی در کشورهای جنوب، که طیفی از سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری دولتی و... را دربرمی‌گیرد. دوم، وابستگی عمیق ساخت اقتصادی غالب کشورهای جنوب به ساخت اقتصادی کشورهای شمال.

به طور کلی می‌توان گفت که این نظریه، که صرف رابطه اقتصادی و تجاری با کشورهای جنوب را مقدس می‌شمارد و به مضمون و جهتگیری رابطه و ساخت سیاسی و اقتصادی کشور طرف رابطه توجه نمی‌نماید، غیر علمی و عوام‌فریبانه است. در واقع فقط نوعی از رابطه اقتصادی و تجاری با جنوب می‌تواند در جهت توسعه و ناوابستگی سیرنماید که به جوهر و مضمون رابطه و مدلها و جهتگیری توجه داشته و به نوعی کنترل و نظارت مداوم همه‌جانبه متکی باشد. والا می‌توان مدل‌های بسیاری از روابط اقتصادی و تجاری بین کشورهای جنوب را یافت که در خلاف جهت توسعه و ناوابستگی عمل می‌نمایند. روابط اقتصادی و تجاری رژیم خمینی با کشورهای «جهان سوم» از این نوع اخیر است.

تجارت با کشورهای جنوب، به خصوص با کشورهای که سردمداران رژیم خمینی آنها را کشورهای «برادر و مسلمان» می‌نامند، نقش مهمی را در کل تجارت خارجی رژیم ایفا می‌کند. حدود ۲۵ تا ۲۵ درصد واردات و حدود ۳۵ تا ۲۵ درصد صادرات ایران در ارتباط با این کشورهاست. در طبقه‌بندی این کشورها براساس ارزش واردات و صادرات، کشورهای ترکیه، سوریه و پاکستان به ترتیب در راس قرار می‌گیرند (۱). در واقع این سه کشور، در میان تمامی کشورهای جنوب، دارای مقام ویژه‌ی هستند (۲)، چرا که حدود ۵۰ درصد واردات و ۷۰ درصد صادرات ایران در رابطه با کشورهای جنوب - که به طور عمده به شکل پایاپای صورت می‌گیرد - تنها از طریق این سه کشور انجام می‌شود. علاوه بر آن، تجارت با ایران در اقتصاد این کشورها دارای اثرات محسوس و مهمی است.

جدول زیر بیانگر سهم تجارت با ایران، در کل تجارت خارجی این کشورهاست.

کشور	ترکیه	سوریه	پاکستان
صادرات به ایران (درصد)	۱۴	۱/۵	۱
واردات از ایران (درصد)	۲۰	۳۳	۲

اما علاوه بر اهمیت کمی این رابطه برای دوطرف، بررسی ویژگیهای اقتصادی و سیاسی طرفهای رابطه نیز اهمیت این روابط اقتصادی و تجارتي را روشنتر می‌کند.

نگاهی به ویژگیهای اقتصادی و سیاسی

اگرچه هدف این نوشته پرداختن به سیستمهای سیاسی سه کشور نیست، اما ضروری است خواننده به یاد آورد که در هر سه کشور یادشده رژیم ناشی از کودتا در حاکمیت بوده (۳) و تنها وجه فارق این حکومتها، میزان تعهدشان نسبت به دو بلوک سیاسی جهان است. دو رژیم ترکیه و پاکستان از متحدان جدی غرب شمرده می‌شوند که در پیمانهای نظامی هم شرکت دارند، در حالی که سوریه از هم پیمانان شرق به‌شمار می‌رود. به‌لحاظ ساختی، اقتصاد هر سه کشور ترکیبی است از کشاورزی غیر پیشرفته، صنایع عمدتاً مونتاژ و غیر مدرن و بالاخره بخش خدمات، که حجم متنابهی از تولید ناخالص ملی را به‌خود اختصاص می‌دهد. تجارت در اقتصاد هر سه کشور جای ویژه‌یی را اشغال می‌کند، با این تفاوت که ترکیب و میزان دخالت دولت و بخش خصوصی در آن متغیر است. اگر، بنا به شیوه اختصار، بخواهیم به ارائه سیمایی از رابطه بین بخش خصوصی و دولت در کل تجارت اکتفا کنیم، به جدول زیر خواهیم رسید:

سهم بخش خصوصی و دولت در تجارت خارجی
(میانگین سالهای ۸۲ تا ۸۵) (۴).

کشور	ترکیه	سوریه	پاکستان
دولت	۲۰٪	۹۰٪	۳۰٪
بخش خصوصی	۸۰٪	۱۰٪	۷۰٪

به لحاظ تجارت بین‌المللی هر سه کشور، اگر چه با ضریبهای گوناگون، در نهایت در مدار بازرگانی غرب قرار دارند، بدین معنی که عمده واردات آنها از منابعی به دست می‌آید که در بلوک غرب قرار داشته و صادراتشان نیز به طور عمده به سوی کشورهای غربی است. جدول زیر نمایی از این وضع است.

میانگین مبادلهٔ ۶ ساله (۸۵ تا ۸۶) سه کشور با دابلوک (۵).

کشور	مبادله	ترکیه	سوریه	پاکستان
کشور	واردات (درصد)	۵۲	۴۹	۵۵
	صادرات (درصد)	۵۶	۵۳	۴۳
کشور	واردات (درصد)	۷	۱۰	۲
	صادرات (درصد)	۵	۱۵	۴

نتیجهٔ روند اقتصاد آنها را در یک کلام خلاصه کرد: سیر منفی تراز پرداختها. روند جاری تراز پرداختهای هر سه کشور منفی است. بدین معنی که این کشورها، برای حفظ تعادل بخشهای اقتصاد خود و خروج از بحران، به نحوی روزافزون به تجارت با خارج از مرزهای خود و کمکهای مالی و غیر مالی دیگران وابسته می‌شوند. هر سه کشور برای جبران کسری تراز پرداختها، از کمکهای دیگران بهره می‌برند. ترکیه و پاکستان از وام و کمکهای «بلاعوض» ایالات متحده و غرب سود می‌جویند و سوریه «مترقی» و متحد «رهبر مستضعفان جهان»! از برخی از کشورهای عربی نظیر عربستان سعودی و شیخ‌نشینهای خلیج فارس کمک دریافت می‌کند.

تغییرات تراز پرداختهای سه کشور به میلیارد دلار (۶).

کشور	سال	۸۳	۸۴	۸۵
ترکیه		-۱/۹	-۱/۴	-۱/۱
سوریه		-۲/۶	-۱/۸	-۱/۷
پاکستان		-۰/۳	-۱/۲	-۱/۱

سیر منفی تراز پرداختهای کشورهای شورهای یاد شده (۷) از سالیان پیشین آغاز گردیده و یکی از دلایل عمده داراییهای منفی (بدهی) این کشورها در خارج است که بالغ بر چندین میلیارد دلار می شود (مثلاً سوریه در سال ۸۴، بیش از سه میلیارد دلار بدهی داشت).

سیر نزولی ارزش برابری پول نسبت به پولهای بین‌المللی، تورم مزمن و افسارگسیخته، نرخ زیاد بهره (ترکیه) و بیکاری مزمن و وسیع، از دیگر خصوصیات جاری اقتصاد کشورهای یاد شده است (۸).

با در دست داشتن این ویژگیهای سیاسی و اقتصادی، اکنون می توان به بررسی فشرده رابطه بازرگانی هر یک از سه کشور با ایران و چگونگی این رابطه پرداخت.

تجارت با ترکیه

ترکیه پس از سال ۸۱، توانست رابطه بازرگانی خود را با رژیم، به نحوی بسیار گسترده تر از دوران پیش از انقلاب، بازسازی نماید. واردات این کشور در سال ۸۵ در مقایسه با سال ۷۹، به حدود ۷۵۰ درصد ارتقا یافت (۹)، در حالی که در زمینه صادرات به ایران، این کشور تنها توانست صادرات خود را ۳۵۰ درصد افزایش دهد. رابطه بازرگانی این کشور با ایران همواره دارای موازنه منفی بوده است. با توجه به پایاپای بودن معاملات، بدهیهای انبوه ترکیه به خارج و سیر منفی تراز پرداختهای این کشور (که همگی حاکی از ناتوانی ترکیه در پرداخت بدهیهای خارجی با استفاده از نقدینه است)، معلوم نیست که کسری موازنه صادرات و واردات در رابطه با ایران چگونه جبران شده است و خواهد شد.

جدول زیر تغییرات تجارت ترکیه با ایران در چهار سال ۸۲ تا ۸۵ را نشان می دهد. تغییرات رابطه تجاری ایران و ترکیه به میلیون دلار

مبادله	سال	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
صادرات به ایران		۸۰۰	۱۱۰۰	۹۰۰	۶۶۰
واردات از ایران		۷۵۰	۱۳۰۰	۱۵۰۰	۱۲۶۰
کسری		۵۰	۲۰۰	۶۰۰	۶۰۰

واردات ترکیه از ایران نفت خام و برخی هیدروکربورهای نفتی است. در عوض صادرات ترکیه به ایران، براساس طبقه بندی بازرگانی بین‌المللی کالاها، عبارتند از:

مواد خام غیر سوختنی	مواد غذایی	نوشابه و دخانیهات	مواد معدنی	مواد شیمیایی
٪۶	٪۱۵	٪۲۵	٪۲	٪۶

روغنهای گیاهی و حیوانی	کالای ساخته شده	ماشین آلات	سایر
٪۶	٪۱۶	٪۲۵	٪۹

به بیان دیگر حدود ۷۵ درصد کالاهای صادراتی ترکیه به ایران، کالاهای صادراتی مصرفی و واسطه و ۲۵ درصد آن به اصطلاح کالاهای سرمایه‌ی است. معاملات عمدتاً به صورت پایاپای و در مقابل دریافت نفت با قیمت‌های متغیر صورت می‌گیرد. بخشی از کالاهای صادراتی ترکیه به ایران به واقع مربوط به معاملات بخش بازرگانی ترکیه با ایران است و بخش‌های دیگر، با توجه به این که عمده واردات ترکیه از صادره سیستم اقتصاد غرب تغذیه می‌شود (۱۵)، حاصل تغییر شکل کالاهای واسطه یا مواد خامی است که از غرب یکر است به سیستم تولید ترکیه انتقال می‌یابد. بدین ترتیب، و با توجه به جدول‌هایی که پیش از این آمد، حجم صادرات ترکیه در حال حاضر نمی‌تواند جوابگوی تقاضای ایران باشد و نیز نمی‌تواند بدهی این کشور به ایران را بپوشاند. ترکیه از دو راه می‌تواند برای جبران این نارسایی تلاش کند. یکی این که با بالا بردن ظرفیت واحدهای تولیدی موجود و افزایش واردات مواد خام و واسطه و اجزای جداگانه صنایع مونتاژ، بر تولید داخلی بیفزاید. دیگر این که با سرمایه‌گذاری و ایجاد واحدهای جدید، به جذب نیروی کار ارزان (۱۱) - که در صورت عدم جذب به بازار کار، خود بحران‌زا خواهد بود - اقدام نماید. بدیهی است که این راه‌حل‌ها نیز نمی‌توانند جوابگوی تمام تقاضای ایران باشند. از این روست که در این مرحله، این نقش به‌بخش بازرگانی محول شده است تا، با ایجاد نمایندگی شرکت‌های چند ملیتی و انتقال کالا از کشورهای غرب و از مسیر ترکیه به ایران، سعی کند، در حد امکان، به تقاضای ایران برای کالا پاسخ دهد و کسری موازنه تجارتي را جبران نماید. به این ترتیب ترکیه می‌تواند، با بهره‌گیری از ورود نفت خام با اقتصادی‌ترین شیوه (به شکل پایاپای و با قیمت نزولی) عنصر جدیدی را وارد مناسبات اقتصادی خود کند و، با استفاده از آن، به سرمایه‌گذاری جدید، فعال کردن سرمایه‌های موجود و کوشش برای حل بحران بازار کار، تورم و... بپردازد. رابطه با ایران در حل این‌گونه بحران‌ها بی‌اهمیت نیست، به خصوص اگر سایر مشکلات اقتصادی ترکیه و بحران سوخت و انرژی را نیز به آن بیفزاییم. از سوی دیگر خمینی نیز از گرفتن هرگونه امتیاز از طرف مقابل ابایی ندارد. استفاده از راه‌ها و شبکه ترانزیتی زمینی،

آبی و حتی هوایی ترکیه، اگرچه با پرداخت هزینه‌های گزاف، برای جبران نارسایی ظرفیت حمل و نقل داخلی و نیز بنادر جنوب، انجام برخی عملیات بازرگانی در خارج از کشور که سیستم بازرگانی خمینی خود قادر به آن نیست، حمل و نقل اسلحه قاچاق و کالاهای نظامی از خاک ترکیه، هماهنگی امنیتی و نظامی در مرزها و... از جمله مزایایی است که کسری موازنه تجارت بین ترکیه و رژیم خمینی را جبران می‌کند.

تجارت با سوریه

رابطه بازرگانی ایران و سوریه به لحاظ اقتصادی، چنان که خواهیم دید، بیش از آن که برای رژیم خمینی اهمیت داشته باشد، برای رژیم سوریه دارای اهمیت حیاتی است. علاوه بر این، اگر ترکیه توانایی افزایش تولید و ورود کالا از خارج و انتقال آن به ایران را دارد، سوریه حتی از این امکان نیز برخوردار نیست. از این رو عدم موازنه بین صادرات و واردات دو کشور نیز شدیدتر است. جدول زیر بیان عددی این واقعیت است.

تغییرات رابطه تجاری ایران و سوریه به میلیون دلار (۱۲)

سال	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
صادرات به ایران	۴۱	۱۰۲	۴۲	۲۵
واردات از ایران	۷۸۸	۱۱۹۰	۱۱۰۰	۱۰۴۰
کسری (بدهی به ایران)	-۷۴۷	-۱۰۸۸	-۱۰۵۸	-۱۰۱۵

وضع رقتبار صادرات سوریه به ایران و نیز بدهیهای انباشته این کشور، که ناشی از بحران اقتصادی سوریه است، به واقع بیان این امر است که اقلام صادراتی این کشور به ایران، که عمدتاً متکی به کشاورزی سنتی است، نمی‌تواند به لحاظ کمی نقش تعیین‌کننده‌ی در جبران کسری موازنه تجاری و پرداخت بدهیهای این کشور داشته باشد. اقلام صادراتی سوریه به ایران، براساس طبقه‌بندی بین‌المللی کالاها، عبارتند از کالاهای مصرفی و واسطه کشاورزی، که خود شامل محصولات از قبیل برنج، بذرکشاورزی، عدس و الیافکتان می‌شود. این کالاها عمدتاً مصرفی است و، به علت کمیت و کیفیتش، بیش از آن که مورد نیاز رژیم خمینی باشد وسیله‌ی است که رژیم

سوریه با آن روزگار می‌گذراند. جدول زیر این رابطه را نشان می‌دهد (۱۳)

صادرات به ایران (درصد)			واردات از ایران (درصد)	
کالای ساخته شده	کالای نیم ساخته	مواد خام	سایر	مواد خام (نفت)
۵	۷۳	۲۲	۲	۹۸

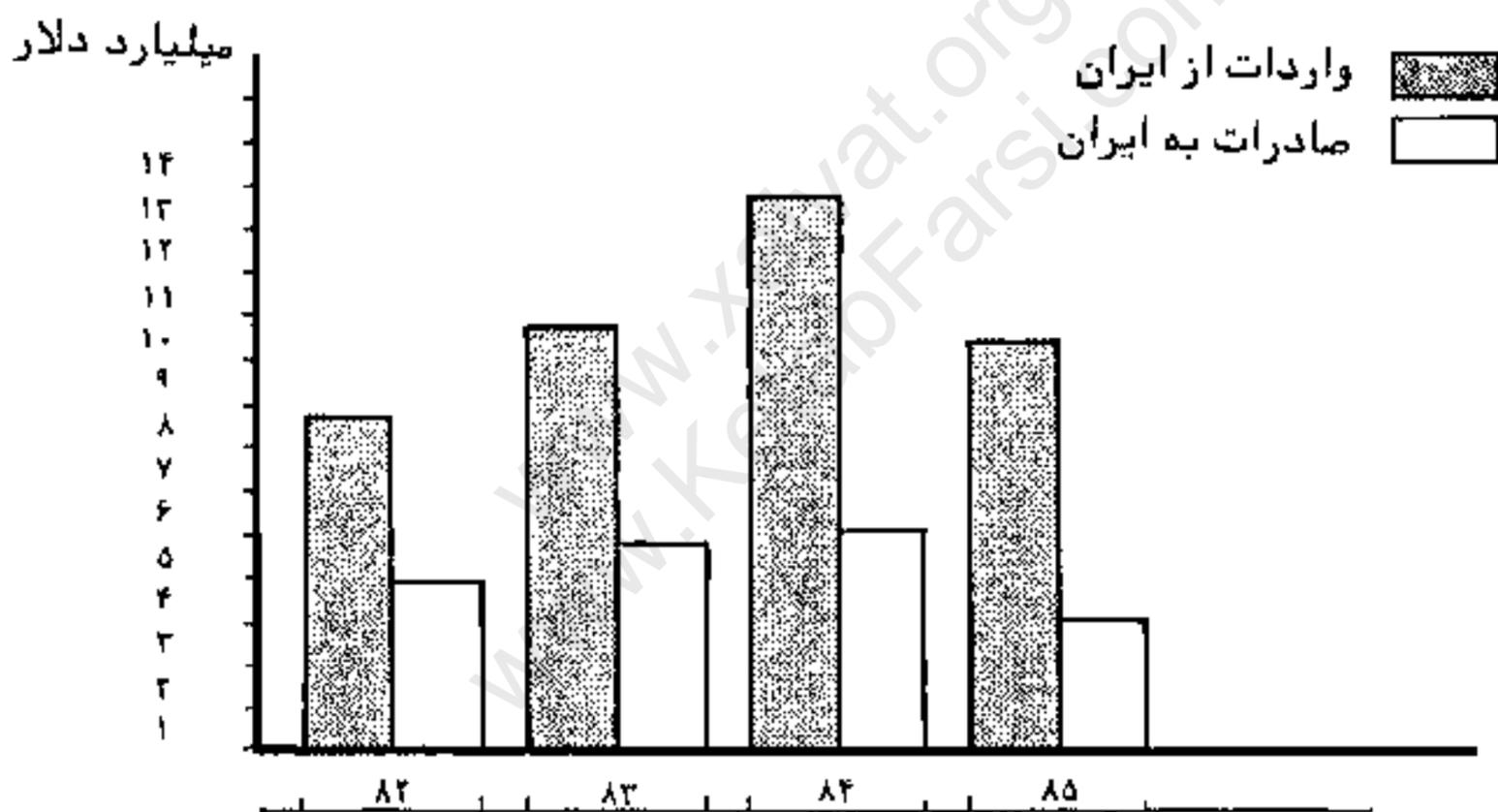
دولت سوریه، در برابر صادرات کالاهایی که وصفشان آمد و کمتر از یک درصد از کل واردات ایران را تشکیل می‌دهد، از ایران نفت وارد می‌کند که، به‌طور متوسط، ۴۰ درصد از کل واردات سوریه را شامل می‌شود. البته به‌لحاظ سرعت نقدینگی، کالاهای مورد مبادله، به‌هیچ‌وجه با یکدیگر تناسبی ندارند (۱۴). لازم به یادآوری است که اگرچه سوریه گرفتار بحران ارزی است، ولی بخشی از نفت صادراتی ایران به این کشور، از طریق دولت، به‌بازار خارج انتقال داده می‌شود و منبع درآمد ارزی برای این کشور است. این امر در واقع نوعی پرداخت فرامت به سوریه، در مقابل عدم‌النفع این کشور از بابت بستن خط لوله نفت عراق به مدیترانه است. همان گونه که آمد، تجارت خارجی سوریه در انحصار دولت یا به اصطلاح «قطاع عام» است (۱۵) و عمده درآمدهای ناشی از تجارت به‌خزانه دولت انتقال می‌یابد. با این حال، حتی در خوشبینانه‌ترین فرضها، به‌دلیل وضع ناهنجار بدهیهای خارجی، وضع نامعلوم نقدینگی در خارج، عدم رشد مناسب تولید ناخالص ملی و سیر صعودی کسری تراز پرداختها، به‌نظر نمی‌رسد که دولت سوریه توان پرداخت بدهیهای انباشته شده را داشته باشد (۱۶). از این رو ابزارهای دیگری جهت جبران عدم این تعادل در این رابطه تجاری به‌کار می‌افتد. البته این ابزارها نقدینه حاصل از کمکهای مالی عربستان سعودی و برخی شیخ‌نشینهای عرب حاشیه خلیج نیست (۱۷)، چرا که سوریه جهت خریدهای نقدی خود از کشورهای اروپای غربی - که بالغ بر دو میلیارد دلار می‌شود - نیاز شدیدی به این پولها دارد. بدهی است که رابطه بازرگانی سوریه با غرب، مشابهتی با نحوه تجارت این کشور با خمینی ندارد.

تجارت با پاکستان

تجارت با پاکستان حجم قابل‌توجهی را در واردات و صادرات ایران اشغال نمی‌کند. این تجارت در سه سال اخیر، میانگین سالانه‌یی حدود ۱ درصد را شامل شده است (۱۸). در مقابل، همین حجم اندک تجارت، بیش از ۲ درصد کل صادرات و حدود ۳ درصد واردات پاکستان را دربر می‌گیرد. شاید یکی از دلایل عدم افزایش

قابل توجه معامله بین پاکستان و ایران، تجارت چشمگیر عربستان سعودی، کویت و امارات متحده با پاکستان باشد که، به هر حال، با صدور نفت به پاکستان، نیاز این کشور را به تنها کالای صادراتی ایران به حداقل رسانده‌اند. واردات پاکستان از ایران منحصر به نفت است. در مقابل، صادرات پاکستان به ایران را کالاهایی از قبیل برنج، گندم و پارچه تشکیل می‌دهد. کسری موازنه تجاری پاکستان با ایران در سال ۸۵، حدود ۴۱ میلیون دلار بوده که معادل ۳٫۷ درصد کل کسری موازنه تجاری خارجی پاکستان است.

به طور کلی، برای داشتن تصویری روشن‌تر از رابطه نابرابر تجاری بین رژیم و سه کشور یادشده و مقایسه بین صادرات و واردات این کشورها با رژیم می‌توان به نمودار (۱) رجوع کرد (۱۹).



نمودار ۱- مقایسه صادرات و واردات مجموعه کشورهای ترکیه-سوریه-پاکستان با ایران.
 بدین ترتیب می‌توان دریافت که نیاز رژیم به یافتن همدست و به اصطلاح متحد در خارج و تحرک در سیاست خارجی، و افزون بر آن، عقب‌ماندگی نهادها و مراکز تصمیم‌گیری و اجرای تجارت در رژیم، طاس لغزنده‌یی است که رژیم را به سوی بیگانگی هرچه بیشتر از منافع ملی و خوش‌خدمتی به بیگانگان می‌راند. «مسلمان» و «مستضعف» و «مردمی» نامیدن این کشورها از سوی رژیم خمینی - که درست به موازات لجن‌پراکنی او به چهره فرزندان صدیق مردم صورت می‌گیرد - هرچه را تغییر دهد، ماهیت ضد مردمی رابطه با این کشورها را تغییر نمی‌دهد. اما رژیم اگر برای سربرآوردن در داخل کشور از هیچ سرکوبی ایا ندارد، برای سری در میان سرها درآوردن در خارج، هیچ حد و مرزی را مراعات نخواهد کرد.

منابع و توضیحات:

۱ - کلیه ارقام این بخش و نیز ارقامی که در جدولها آمده، از منبع زیر گرفته شده است:

* Direction of Trade Statistics Year book (1980 - 1985)

۲ - بررسی گسترده‌تر و عمیق‌تر رابطه اقتصادی و بازرگانی با هر یک از کشورهای جنوب مستلزم دسترسی داشتن به منابع گوناگون و نیز ورود به مباحث تخصصی است. از این رو، با تأکید بر اصل اهمیت «پرداختن به نمونه‌هایی که نقش تعیین کننده دارند» و با روش نمونه‌گیری آزمایشی (انتخاب نمونه‌هایی که حاوی خصوصیات نسبتاً مشترک با دیگران هستند)، تنها به همین چند نمونه می‌پردازیم.

۳ - مفهوم مخالفش آن است که از «مردم» یا «مستضعفین» یا «توده‌های مسلمان» در قدرت و حاکمیت نمی‌توان سراغی گرفت!

۴ و ۵ - ر.ک. به:

* International Financial Statistics Year book (1980 - 1985)

* مجموعة الاحصائيات، الجمهورية العربية السورية (۱۹۸۲ - ۱۹۸۵)

* Turkey Statistics Year book (1980 - 1985)

* Pakistan Statistics Year book (1980 - 1985)

ارقام مربوط به سایر کشورها حذف شده است.

۶ - کلیه ارقام این بخش از منابع زیر (با ضریب خطای ۵ درصد) اخذ شده است

* International Financial Statistics Year book (1983 - 1985)

* World Development Report (1983 - 1985)

۷ - تراز پرداختها به‌طور خلاصه عبارت است از حاصل جمع جبری حسابهای جاری و سرمایه‌دریافتهای خارجی (منفی) و پرداختهای خارجی (مثبت). سیر منفی تراز پرداختها نشانه کاهش قدرت تولید داخلی و صادرات و نیاز روزافزون به محصول و داراییهای خارج از مدار تولید داخلی است.

۸ - ارزش پول ترکیه نسبت به دلار، در سالهای ۸۳ تا ۸۵ حدود ۳۰ درصد کاهش داشته است. تورم سالانه در ترکیه حدود ۴۰ درصد در سال و در هر یک از دو کشور دیگر حدود ۱۵ درصد است. نرخ بهره بانکی در ترکیه حدود ۵۰ درصد و در دو کشور دیگر بین ۱۰ درصد تا ۱۳ درصد در نوسان است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به:

* International Financial Statistics Year book (1980 - 1985)

و نیز کتاب ماهانه از همین سری.

۹ - کلیه ارقام این بخش از منابع زیر گرفته شده است:

* Direction of Trade Statistics Year book (1980 - 1985)

* Turkey Statistics Year book (1980 - 1986)

و کتاب آمار ماهانه تجارت خارجی ترکیه.

۱۰ - ترکیب این قضایا (حاکمیت بخش خصوصی بر اقتصاد و تجارت و غلبه غرب بر تجارت و اقتصاد) در کشور یاد شده، بی‌اختیار نگارنده را به مقایسه بین متصدیان تجارت ترکیه و نسخه‌های ایرانی آنها وامی‌دارد. خمینی چه ترکیب جالبی را خلق می‌کند! نسخه‌های ایرانی از او لقب «مردم حزب‌اللهی» و «بازاریان شریف و درد انقلاب چشیده» می‌گیرند و نسخه‌های موجود در ترکیه به‌عنوان «توده‌های مسلمان و مستضعف» مفتخر می‌شوند! با در نظر آوردن این که نسخه‌های ایرانی یک پاشان در اوین و پای دیگرشان در اتاق بازرگانی و امثال سازمان اقتصاد اسلامی است، شاید بتوان به‌تصویر نسبتاً دقیق‌تری از نسخه‌های متناظر موجود در ترکیه هم رسید. اما «مع‌الاسف» سالهاست که در غرب، تقسیم کار ناشی از توسعه سرمایه‌داری کار را به‌دست کاردان سپرده و وظیفه بازرگانان را از نظامی و شکنجه‌گر جدا کرده است. این امر البته در دریافت تصویری درست از نسخه‌های مزبور اشکال ایجاد می‌کند!

۱۱ - همان‌گونه که برکات خمینی تنها شامل «بازاریان شریف» و «حزب‌الله محترم» نشده و «ملتهای مسلمان و مستضعف» ترکیه و سوریه و پاکستان را هم مستفیض می‌گرداند، غضب خمینی نیز تنها دامن «منافقین» و «ملحدین» ایران را نمی‌گیرد. طبقات کارگر و دهقانان کشورهای یاد شده نیز (حتماً) به‌علت هماهنگی با «منافقین» و «استکبار جهانی» باید به‌وسیله متحدان خمینی در کشورشان کاملاً دوشیده شوند و در صورت نطق کشیدن به‌سرنوشتی دچار آیند که «منافقین» و «ملحدین» در ایران دچار شده‌اند!

۱۲ - کلیه ارقام این جدول و این بخش از منابع زیر اخذ شده است:

* Direction of Trade (1982 - 1985)

* مجموعه الاحصائية العام (١٩٨٦ - ١٩٨٥) و نیز احصاءاتالتجاری (١٩٨٦ - ١٩٨٥)

١٣ - همان جا

١٤ - مقایسه میان نفت ایران منتقل شده به ساحل مدیترانه، و عدس و الیاف کتان ارسالی از سوریه به ایران، به لحاظ توان نقدینگی و نیز وجود تقاضای عمومی برای آنها، از آن رو قابل توجه است که سوریه نفت دریافت شده را می‌تواند به پول و سایر وسایل نقدینگی یا بدهیهای کوتاه مدت تبدیل کند. در حالی که نه تنها این امکان برای ایران موجود نیست بلکه کالاهای سوری در مقایسه با کالاهای مشابه غربی از حداقل توان رقابت نیز برخوردار نیستند.

١٥ - در روند عادی تجاری معمولاً دولتها به وسیله ابزارهای خاص خود، به خصوص ابزارهای بانکی و بانک مرکزی، ضمانت معاملات شرکتهای اتباع خود و بانکهای ثبت شده در کشور را تقبل می‌نمایند. در مواردی هم‌چون مورد سوریه که اصولاً خود دولت مستقیماً به تجارت می‌پردازد، تضمین واقعی معاملات و بازپرداخت بدهیها، در وضعیت اقتصادی و، به خصوص، ذخایر و داراییهای خارجی نهفته است.

١٦ - بدهیهای خارجی سوریه حدود ٧ میلیارد دلار ارزیابی می‌شود. وضع ذخایر خارجی نامعلوم و اعلان نشده است (به علت بحران). تولید ناخالص ملی سوریه در سالهای اخیر نه تنها افزایش نیافته بلکه در سالهای ٨٤ تا ٨٥ حدود ١ درصد رشد منفی را دارا بوده است. ارقام و اطلاعات این بخش به طور عمده از منبع زیر گرفته شده است:

* International Financial Statistics Year book
(1980 - 1986)

١٧ - خدمات ویژه رژیم سوریه به خمینی قابل چشم‌پوشی نیست: حمایت از موضع جنگ‌طلبانه خمینی به مثابه یک کشور عرب و از موضع به اصطلاح ترقیخواهانه، کمک به قاچاق اسلحه برای خمینی، همکاری با وی در گسترش ترور در منطقه و جهان و، تازه‌ترین آنها، واسطه‌گری بین برخی از مزدوران به اصطلاح جبهه میهنی برای سنگ‌پرانی به مقاومت (ر. ک. به خبرگزاری فرانسه، ٨٦/١٥/١١، به نقل از نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ٦٧، صفحه ٢). این خدمات برای خمینی آن قدر گرانبهاست که وی علاوه بر چشم‌پوشی از بدهیهای سرسام آور سوریه، حتی حاضر است محدودیت و کشتار ایادی خود در لبنان را از جانب همدست سوری بپذیرد و کشتار هزاران تن از شهروندان سوری در حماه را هم نادیده بگیرد.

١٨ - ارقام این بخش از منابع زیر گرفته شده است:

* Direction of Trade Statistics Year book (1980 - 1985)

* Pakistan Statistics Year book (1980 - 1986)

۱۹ - نمودار، به‌واقع، مقایسه‌ی میان داده‌ها و ستاده‌های تجاری بین رژیم خمینی و مجموعه کشورهای ترکیه - سوریه - پاکستان است و جمع کل صادرات و واردات را به‌نمایش می‌گذارد. تفاوت بین ستونها میزان کسری صادرات سه کشور به‌ایران یا، به بیان دیگر، بدهی آنها به‌ایران است. ارقام نمودار از منبع زیر گرفته شده است:

* Direction of Trade Statistics Year book (1982 - 1985)

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

خمینی در « فارنهایت ۴۵۱ »

فریدون گیلانی

در سومین روزی که از دانشگاه! امام شیادان «عمودی» آمده بودم بیرون، گنج و گنگ و لت و پار، از برادرم خواستم مرا به بهشت زهرا ببرد، دوستان و آشنایان دست کم خیلیشان - که تا ماهها جرأت نداشتند بیایند طرفم، پیش از حرکت، یکی از اطرافیانم گفت اولاً در بهشت زهرا خیلی احتیاط کنم که دوباره به چنگ گرگها نیفتم، ثانیاً زیر چشمی هم که شده، توجهی به حضور گسترده توله گرگها و شیوه برخوردشان با صاحبان عزا، به ویژه خانواده شهیدان، داشته باشم. می گفت کمیته بهشت زهرا چنان نیرویی دارد که در آن درندشت مردگان، سرم را به هر طرف که بچرخانم چندتایی از آنها را به چشم می بینم.

دریایی از قبر و موج پرخروشی از عزاداران پیش رو بود، از هر سو که می رفتیم، به انتها نمی رسیدیم. فاصله قبرها از هم، در قطعه های جدید!، از بیست سانتیمتر هم کمتر بود، و جب به و جب، و نه قدم به قدم، عَلم بود و پارچه سیاه بود و چادر سیاه بود و تصویر درشت جوانان بود و ستمزدگان و داغدیدگان برآشفته و پریشانی که مشت بر سینه می کوفتند و ضجه می زدند، و هر پاسداری مأمور چند گور بود، و هر پاسداری مسلح بود، و هر پاسداری همه جا را چهار چشمی می پایید که مبادا مادران و پدران و خواهران و برادران، مراسم اهل قبور را به عزاداری بدل کنند. هر جا که مادر داغدیده‌یی سر به خاک فرزندش می کوفت و می نالید و بی تابی می کرد، پاسداری وارد معرکه می شد و از او می خواست که بس کند. جایی هم که داغداران تنها بودند، یا چندان جمعیتی به همراه نداشتند، پاسداران گورستان، یا مأمورانی که از کمیته محل با آنها روانه شده بودند، بلندگوی دستی را می گرفتند، تعزیه گردان می شدند و، به نمایندگی از طرف عزاداران، می گفتند آن مادران یا آن

پدران و آن خواهران و برادران بسیار خوشحالند از این که فرزند عزیزشان را در جنگ اسلام با کفر هدیه کرده‌اند و می‌دانند که آن شهید، همین الان با ائمه اطهار محشور است و در بهشت خدا حضور دارد. بیشتر وقتها هم که صاحب عزا زیربار نمی‌رفت، کار به‌درگیری و زدوخورد و توقیف صاحبان عزا می‌کشید. کمیته‌چیها، همه‌شان کلت کالیبر ۴۵ بسته بودند و تفنگ ژ ۳ دوششان بود. اگر فرصتی دست داد، که می‌دهد، چهره گورستانی را که خمینی آباد کرده است در گزارشی خواهم آورد. از این مقدمه، اما، قصدم نگاهی به‌همین تصویر بود. بچه‌های مردم را در جنگی بی‌شرمانه که به‌آنان تحمیل کرده‌اند می‌کشند، آن وقت در گورستان مأمور می‌گذارند که داغدیدگان، به‌جای عزاداری و گریستن، به‌افتخار ریش امامشان بشکن بزنند، میان هم شیرینی پخش کنند، همدیگر را در آغوش بگیرند و غرق در سرور و شادی، صمیمانه به‌هم تبریک بگویند.

گرگهای مسلط بر پوست و گوشت و استخوان مردمی که دیرسالی است به‌مسلخ درآمده‌اند، به‌همین شیوه، فرهنگ این خلق را قربانی خط ضد‌حیثیت و هستی‌کش امامشان کرده‌اند و حتی نمی‌گذارند کسی مویه کند. اگر هم کسانی پیدا شوند، یا بازمانده باشند، که بخواهند به‌ضرورت وظیفه، عناصر ضد‌مرگ را در این فرهنگ از خاموشی وارهانند، به‌چنان شبیخون و هجومی دچار می‌شوند که یا به‌زندان و شکنجه می‌انجامد، یا به‌ضیافت تهمت، یا به‌چنان انزوایی که «از مرگ هم شکننده‌تر» است. عنصر نوشتاری، یا ادبیات این فرهنگی که آن را به‌شهادت رسانده‌اند و عناصر دیگرش را به‌مرزهای وحشت و عدم امنیت تبعید کرده‌اند در جدالی سهمگین با جنگ و دندان‌گرگ، جهان و حیثیت آدمی را به‌شهادت می‌طلبند که در سخت‌ترین فشار و سرکوبی که تا کنون رژیم می‌توانسته است به‌آزادیخواهان و عناصر فرهنگ و آفرینندگان ارزشهای انسانی وارد کند، هم‌چنان، پا به‌پا و دوش به‌دوش موج مقاومت، برپا ایستاده است تا مرگ گرگها و سردسته درندگان را بسراید و بنویسد. هم‌چنان که در مقاومت مسلحانه علیه این اهریمن، عناصری به‌شهادت می‌رسند و یلانی دیگر و فراوان‌تر جای آنها را می‌گیرند، در فرهنگ هم از خاک عناصر شقه شده، گل‌های پرعطر و بویی سر برآسمان خواهند کشید. بنابراین، گزارشی که از این شبیخون می‌دهم، به‌ویژه با مقدمه‌یی که آوردنش را لازم دیدم، مطلقاً به‌این معنا نیست که خمینی می‌تواند، به‌این حساب که توانسته‌است به‌کلّیت فرهنگ آسیب برساند، به‌افتخار وجود کثیف خودش کف بزند. از آن جا که عناصر اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان از هم جدا کرد، باید بگویم که اگر این دجال توانست با این دریای خونی که راه انداخته‌است عناصر انقلابی و هجوم مقاومت را از بین ببرد، می‌تواند مدعی نابودکردن تمامی پیکر فرهنگ و ادبیات هم بشود.

به هر حال، نزدیک به هشت سال از حرکت خزانده و تهاجمی خمینی و جلادانش می‌گذرد. حتی آن جماعت از خبرنگاران «ریال‌مند» غربی هم که همیشه حیثیت را به پول و معامله فروخته‌اند و کار را به جایی کشانده‌اند که از شرایط اوین هم تعریف می‌کنند و به مشتریان گزارش می‌دهند که زندانیان اوین را به‌شنا هم می‌برند، لابد می‌دانند و دم نمی‌زنند که سفارش دهنده پروپاقرصشان روی تمام نقشه ایران آتش گشوده‌است. در این صورت بدیهی است هرآنچه در مسیر این آتش گستاخ باشد، یا به‌شهادت میرسد، یا آسیب می‌بیند. عناصر فرهنگ هم، زیر این رگبار شبانه‌روزی، سوراخ سوراخ شده‌اند و در پاره‌یی مواضع و موارد، مثل گروه‌هایی از مردم، کارشان به افسردگی و دورماندن از امکان و فرصت خلاقیت کشیده‌است. شاید تامدتی در جریان شدت فشار، عنصر خلاق مویه کند، که خود در صورت مادی شدن بدل به اثر می‌شود. اما زمانی که خبر مرگ پاره‌یی عناصر و تهدید بسیاری دیگر به نابودی، کابوس را به‌کمال رساند، و زمانی که عنصر خلاق تمامیت سرزمین و جامعه را در خطر نابودی دید و مدام خبر گرفت که چگونه تمامی ابعاد جامعه و مردمش زیر دنده‌های ماشین سرکوب رژیم درهم میشکنند، وقتی دید که ابزار خلاقیتش شکسته و زبانش بسته‌است، به‌عنوان عنصری از عناصر مقاومت، و درست با همان شکل و تعریف، با زیرزمینی شدن و دست زدن به بیان زیرزمینی و حتی تلاش برای رسیدن به سرزمین و فضایی که «ابراز خویش» برایش مقدور باشد، در برابر هجوم می‌ایستد و بدل به ضربه‌گیر می‌شود. در غیر این صورت - که به نمونه‌هایش می‌رسیم - افتان و خیزان و منفعل، خود را به‌انزوا می‌کشاند و مرگ را پذیرا می‌شود. شناخت عمومی این سرنوشت، لاجرم آشنایی به شیوه سرکوب فرهنگ و ادبیات، و عناصر خلاق را لازم‌تر می‌کند. برای شناخت راه‌حلهای حال و آینده، آگاهی از شیوه‌های هجوم، مراحل آن و نتایج هول‌انگیزی که به‌بار آورده‌است، او به‌ناچار تئوریهای جدا از واقعیت را دور میریزد و به تئوریهای برخاسته از تجربه و عمل شفافیت ملموس‌تری می‌دهد.

از شیوه‌های خزانده تا تهاجم

یکی از درگیریهای رژیم سلطنتی که همیشه تعزیه‌گردانان و عواملش را نیش می‌زد، مسأله آزادی خبر و اندیشه بود. چاره‌یی هم که دستگاه سرکوب اندیشه پیدا کرده بود، تکامل نظام سانسور با شیوه‌های جدید، جلوگیری از فعالیت علنی کانون نویسندگان ایران، نفوذ در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران و عکاسان مطبوعات، نفوذ در رسانه‌های گروهی و جریانهای خبری - حتی بین المللی -

تلاش در جذب پاره‌یی از روشنفکران، ایجاد واحدهای عریض و طویل انتشاراتی، سینمایی، تئاتری، بهره‌جستن از ارگانهای فرهنگی برای برپاداشتن هنرهای فرمایشی، اثرگذاشتن برکار نقاشان و بعضی هنرمندان تئاتر و سینما و موسیقی و کوشش گسترده در زمینه ایجاد فرهنگ و ادبیات شاهنشاهی بود. از طرفی بازیگران و کارگردان و نویسندۀ نمایشنامه «آموزگاران» را روی صحنه می‌گرفتند و به‌زندان می‌بردند، از آن طرف روزنامه‌فروشی را پیدا می‌کردند مثل عباس نعلبندیان، بعد پرت و پلاهای او را می‌سپردند دست کارگردانی مثل آربی آوانسیان، تا به‌مثابه آس فرهنگ پهلوی، به‌مردم ایران - که اصلاً از آن سردر نمی‌آوردند - عرضه‌اش کند. غلامحسین ساعدی را سرکوب می‌کردند، اکبر رادی را در فشار می‌گذاشتند، بهرام بیضایی را از تئاتر دور می‌کردند و به‌جای ایشان، سعی می‌کردند تا نمایشنامه نویسانی را علم کنند که در واقع دشمن تئاتر بودند. در سینما هم با شیوه‌های پیشرفته سانسور و ارعاب، راه شهید ثالث و طیب و چند سینماگر دیگری را که در برهوت دنبال هوای تازه بودند می‌بستند و با صرف هزینه‌های سنگین «سازمان سینمایی» را برپا می‌کردند تا کسانی چون فرمانفرمایان و کاووسی و آدمهایی از این قماش را علم کنند. حتی از طریق همین سازمان، مثلاً ۴۰ میلیون تومان بابت مشارکت در فیلم «کاروانها» - که هیچ ربطی به‌ایران نداشت - می‌پرداختند تا «جهانی بودن» کوشش‌هایشان را، به‌ویژه در کنار فستیوال فیلم تهران، در جهت تضعیف و از میدان به‌در کردن اهل اندیشه و تعهد نمایش دهند. گالریهای نقاشی، ضیافت برای نقاشان مورد نظر و نقاش نوازیهای مداوم عیال شاه و دفتر عریض و طویلی که برای گسترش فرهنگ! راه انداخته بود، همه، تلاشهای پرخرجی بودند برای جداکردن هنرمند از توده مردم. در رسانه‌های همگانی هم، از روزنامه‌های عصر گرفته تا تلویزیون و رادیو، شیوه‌های مهره‌تراشی و نویسنده‌پروری، به‌موازات رشد سانسور، ممنوع‌القلم کردن روزنامه‌نگاران و نظارت و تهدید و احضار مستمر به‌ساواک، به‌قلع و قمع موضوع آزادی‌خبر و اندیشه می‌پرداختند. علم کردن امثال امیر ظاهری و جهانشاهی در دو مؤسسه کیهان و اطلاعات و عوامل دیگری که امروزه هم در روزنامه‌های داخل و خارج قلم می‌زنند، در همین راستای اعمال حداکثر نظارت و سانسور مستقیم و مهارکردن عناصر متعهد صورت گرفته‌بود. یکی از همینها صوراسرافیل نامی است که هنوز هم در کیهان لندنی، نویسندگان و روزنامه‌نگاران متعهد آن دوره را، به‌این دلیل که در جهت قیام ضدسلطنتی قلم زده‌اند، به‌باد انتقاد! می‌گیرد. بگذریم.

می‌گویند مائوتسه‌دون معتقد بود که ویرانگری سرآغاز سازندگی است. خمینی، اما، با این اعتقاد که ویرانگری سد آغاز نابودی است وارد میدان شد. به‌همین دلیل،

تیشه‌ها را اول به آرامی فرود می‌آورد، ولی گوش به‌زنگ بود تا فرصت فرودسهمگین را از دست ندهد. در آغاز حرکتی «خزنده» داشت و ضمن آن که اوضاع را به‌میل خود پیش می‌برد، به‌ایادیش هم رهنمود می‌داد که از الگوها و شیوه‌های دیکتاتور سلفش غافل نباشند. او دقیقاً می‌دانست که رژیم پیشین در چه مواضعی آسیب‌پذیر بود، کجاها و زیر چه‌نوع فشاری از جانب توده مردم و روشنفکران متعهد جامعه کوتاه آمده و در جهت پرهیز از پیکانهای خطر، چه تنگناها و اشتباههایی داشته‌است. مثلاً می‌دانست یکی از اشتباهات او، همان‌طور که خود شاه هم در مصر به‌صراحت اعتراف کرد، «آزاد کردن خرابکاران یا تروریستها» بود و این «اشتباه» می‌بایست با شدیدترین سرکوب آن «خرابکاران» جبران شود تا مسأله‌ی برای بقای جمهوری ضداسلامی ایجاد نکند. او، با زیرکی آخوندی، آگاه بود که روزنامه و تلویزیون و رادیو و قلم و اندیشه و هنر و فرهنگ و آموزش را باید چنان ویران کند که هرگز نتوانند برایش مسأله‌ساز باشند. خمینی می‌دانست که ادامه چه‌جریانی است و می‌دانست اگر با پدیده‌ها، عناصر، ارزشها، شخصیتها، سازمانها و جریانهای سیاسی، مراکز تجمع، مظاهر، سنتها، اخلاق، شیوه زندگی، واحدهای اجتماعی و مجموعه بافت ارزشی و حیاتی جامعه — که رژیم پهلوی را در چرخ مطالبات و اعتراضهایش آسیب‌پذیر کرده‌بود — برخوردی جدی نکند، روزگارش سرشار از تنش و التهاب و نگرانی و سرانجام، فراهم آمدن زمینه‌های سرنگونی خواهدبود. خمینی می‌دانست که جریانهای سیاسی مورد توجه مردم، صاحبان ارزش، سازمانهای انقلابی و همه آن آدمها و واحدها و ارزشهایی که به آنها اشاره رفت، دستش را خوانده‌اند. اگرچه نمی‌توانیم بگوییم که این جلاد هرگز شنوا بوده، اما آن چنان هم کر نبوده‌است که دو هفته پس از پیروزی قیام ضدسلطنتی، صدای مسعود رجوی را که از دانشگاه تهران برمی‌خاست نشنود. صدای سازمان مجاهدین خلق سرشار از مطالبات و مضامینی بود که با «ولایت فقیه» که الگوی آینده او بود، نمی‌توانست همسویی داشته‌باشد. تضاد ناشی از دوگانگی مضمون و شیوه را، هر دو طرف معادله — ارتجاع و انقلاب — از همان اول می‌شناختند و به‌همین دلیل استراتژی و تاکتیک برخورد را، به‌نسبت یقین در تأثیر آن برمی‌گزیدند یا تغییر می‌دادند. خمینی و حزب سرکوبگرش، «جمهوری اسلامی»، از آن جا که با فریب مردم میدان‌دار شده‌بودند، نمی‌خواستند فوراً شمشیر را از غلاف بیرون بکشند، مبادا که پیش از موعد، پرسشها و ابهامهایی را باعث شوند. حرکت خزنده را به‌این جهت انتخاب کرده‌بودند که در پناه نمایشهای انقلابی، ضدامپریالیستی، جانبداری از محرومان و، بعدها، علم‌کردن جنگ و باقی‌قضایا، قوانین ارتجاعی را از مجلس بگذرانند، نهادهای ضدانقلابی را محکم کنند تا بعد تیغ را از نیام بکشند. سازمانهای انقلابی که برق شمشیر را در افق

می‌دیدند، به‌طور روزمره شاهد آن بودند که تشکیلات و هواداران شان مورد هجوم قرار می‌گیرند و حتی خون پاکشان به‌زمین ریخته می‌شود. به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، که می‌دانست در حرکت بعدی کدام کارت از آستین گرگ درمی‌آید، درست به‌دلیل اتکای خمینی به‌توهم و فریب توده مردم، ضمن تشدید افشاگری و تحرک سریع در فاز سیاسی، از برخوردهای تند رویاروی، بدین امید که حریف را پیش از درآمدن تیغ از نیام از صحنه بیرون کند، پرهیز می‌کرد. استدلالش هم این بود که تا توده‌های اعتماد کرده و فریب‌خورده، اندامها و چهره کریه این شاید را خوب نشناسند، کاری‌ترین ضربه مسلحانه هم تأثیر پیش‌گیرنده نخواهد داشت. خمینی هم دست حریف را خوانده بود. به‌همین دلیل می‌کوشید حریف را طوری تحریک کند که هرچه زودتر دست به‌اسلحه ببرد تا او، در وضع و موقع برتر نظامی، شلیک کند و کارش برای یکه‌تازی به‌درازا نکشد. با این حال، آن هشت‌پا هم به‌خاطر ملاحظات اجتماعی و توده‌یی مجبور بود تهاجم علنی سراسری را به‌تأخیر بیندازد، مبادا که کارتش بسوزد.

در این کشاکش سهمگین، یک سمت معادله - نیروهای انقلاب - در جوهر خویش جانبدار رشد و دیگرگونیهای لازم کل فرهنگ و زمینه‌های آزادی‌خبر، بیان و اندیشه بود، چرا که پایه در آزادی و اندیشه داشت و با عنصر بالنده فرهنگ و اندیشه تنفس می‌کرد. آن سمت معادله که ارتجاع خزنده، مسلط و نزدیک به‌حاکمیت مطلق بود، فرهنگ و اندیشه و آزادی بیان و عناصر مربوط را به‌مثابه سم کشنده‌یی می‌نگریست که، در صورت ادامه حضور و برخورداری از آزادی ارتباط با توده‌ها، نه‌تنها به‌عنوان دستگاه خون‌رسانی به‌سازمانهای انقلابی عمل می‌کند، بلکه با هر نفسی که فرومی‌دهد، عمر او را کم و کمتر می‌کند. بنابراین، در فاصله برخوردهای ایذایی تا هجوم علنی و بیرون آوردن تیغ از نیام، از فرصت حداکثر بهره را برد و بیرحمانه به‌ارزشهای فرهنگی، فرهنگ‌سازان، و تمامی زمینه‌های آزاد خبر و اندیشه، که به‌قیمت خون مردم به‌کف آمده بود، حمله‌ور شد. خمینی در چارچوب حقیر ارتجاع، درست حساب کرده بود. می‌دانست که اهل فرهنگ و اندیشه به‌سمت واپس‌گرایی معادله‌گرایشی نشان نخواهند داد، سهل است، علیه این جرثومه تیغ هم خواهند کشید. و می‌دانست که این جماعت، نه در نهایت که در همان ابتدا، جانب نیروهای مترقی را خواهند گرفت و حتی اگر مستقیماً به‌سازمانهای مجاهدین خلق، چریکهای فدایی خلق آن موقع، یا دیگر جریانهای مترقی یا نسبتاً مترقی وصل نشوند، مآلاً در جهت هدفهای رهاییبخش و ترقیخواهانه آنها حرکت خواهند کرد. تو گویی که خمینی قانون ظرفهای مرتبط را خوب می‌شناخت و تبدیلیش کرده بود به قانون قضایای مرتبط. از این رو فشارها را چنان تقسیم کرد که ظرفی از ظرف دیگر

عقب نماند، منتها بعضی ظرفها را میخواست در اختیار داشته باشد و میزد که مظروف را بسوزاند. هنوز یک ماه از قیام نگذشته بود که قطبزاده، مدیر وقت صدا و سیما، شلیک بهسوی مطبوعات، و مشخصاً کیهان و اطلاعات و آیندگان، را آغاز کرد. چند روز پیش از این شلیک و همزمان با طومارهایی که از طرف قطبزاده - و در جهت حمایت از او - به کیهان و اطلاعات سرازیر شده بود، در جلسه مشترک شورای سردبیری و دبیران کیهان، یکی از اعضا، با اشاره به زمینههای ملموس شبیخون، گفت که باید فاتحه کیهان را بخوانیم. انجمن اسلامی، ورود بیست عضو تحریریه را به مؤسسه ممنوع اعلام کرد، هشتاد و پنج عضو استعفا کردند و آنهایی هم که پوستکلفتتر بودند، برقآسا تصفیه شدند. وقتی اعضای انجمن اسلامی رفتند به دست بوس امامشان و به عرض نامبارکش رساندند که چه شوقالقمری کردهاند، او گفت: «بسیار کار خوبی کردهاند آقایان! بقیه را هم بیرون کنید. حتی اگر لازم شد روزنامه را سفید بیرون بدهید!». بعد نوبت به روزنامه اطلاعات رسید و بعد هم که روزنامه آیندگان را زدند و تبدیلیش کردند به «آزادگان»! طبیعی است که سازمانهای انقلابی و محافل مترقی این حرکت را دستاندازی به حریم آزادی و سرکوب بیان و اندیشه تلقی کردند و جریان هم راه انداختند. مثلاً جبهه دموکراتیک ملی همه نیروها را به راهپیمایی دعوت کرد. چندصد هزار نفر هم راهپیمایی کردند و در برخورد با چماقداران و سنگاندازان و فلاخنچیان خمینی، عدهیی از آنها لت و پار هم شدند. اما رژیم نهتنها عقبنشینی نکرد، که هارتر هم شد. اصلاً خمینی با همین پیشبینی کار «فرهنگ کشی» را از مطبوعات آغاز کرد که نیروها را وادار کند به میدان بیایند، در موضع اعتراض و مخالفت قرار بگیرند و ناچار شوند با نشان دادن چهره منتهاالیه چپ، رودرروی او قرار بگیرند تا او زودتر بتواند برنامه سرکوبش را به منتهاالیه ارتجاع بکشانند. رادیو و تلویزیون هم که، به دلیل دولتی بودن، تصرفشان آسانتر بود، به همین سرعت مورد تصفیه قرار گرفتند. طبیعی بود که، بنابر قانون ظرفهای مرتبطه، این تصفیه، با نام پاکسازی، به سرعت از حد عناصر وابسته به رژیم شاه گذشت و نیروهای ترقیخواه و انقلابی را هم در بر گرفت. کسانی که جریان اعتصاب سازمان رادیو تلویزیون را، به عنوان حرکتی مؤثر در قیام ضد سلطنتی، هدایت کرده بودند، از جمله برنامه سازان و برنامه نویسان این سازمان، مشمول این تصفیه شدند. در این دستگاه هم درست وضعی پیش آمد که در مؤسسههای کیهان و اطلاعات و آیندگان پیش آمده بود: عناصری که هرگز کار مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی نکرده بودند، یا همیشه چرخ پنجم بودند و حالا شده بودند عضو انجمن اسلامی، جایگزین ارزشهای وسایل ارتباط جمعی شدند. نتیجه هم جز این نبود که سطح کیفی مطبوعات و رادیو تلویزیون، با سرعتی که مردم را حیران

کرد، پایین آمد و اصلاً به صفر رسید. به این ترتیب، مهمترین شبکه ارتباطی خبر و اندیشه آسیب دید و رابطه نویسندگان، متفکران، اندیشمندان، فرهنگسازان و مالاً نیروهای مترقی و انقلابی با جامعه به حداقل رسید. حالا باقی مانده بودند روزنامه‌های ارگان، که مهمترینشان، به نسبت تیراژ و خواننده، مجاهد و کار و پیکار و راه‌کارگر و نشریات جنبیشان بودند، و بعد، ارگانهای دیگری که همه در برابر این تهاجم موضعگیری کرده بودند. ارگانهایی در ردیف «نامه مردم» هم که از خالی شدن میدان به وجد آمده بودند، اگر برای رژیم کف نزدند، باری مویه هم نکردند. مشتریان روزنامه‌های کیهان و آیندگان و اطلاعات که رابطه‌شان را قطع شده می‌دیدند، بیش از پیش به روزنامه‌های ارگان رو کردند. در همین مقطع بود که رژیم از تیراژ سرسام‌آور بعضی از این روزنامه‌ها - مثل مجاهد و کار - وحشت زده شد. تا جایی که من خبردار شده بودم، مثلاً تیراژ روزنامه مجاهد به ۵۰۰ هزار نسخه رسیده بود. این تیراژ با بهره‌جستن از حداکثر ظرفیت چاپخانه‌های عادی به دست می‌آمد و افزودن بر آن، به لحاظ فنی امکان نداشت. برای بریدن این شریان ارتباطی، رژیم می‌بایست با حداکثر توان به سازمانهای چاپ کننده و به چاپخانه‌ها می‌تاخت. اما برای حفظ متانت! طبق روش خزنده، اول، یعنی دوم!، بگیر و ببند چاپخانه‌ها و مدیران و کارکنانش را در برنامه مقدماتی هجوم سراسری قرارداد. منتها فراموش نکرد که همزمان با آن می‌بایست سراغ مجله‌ها و روزنامه‌های کوچکتری هم که ارگان نبودند و هنوز تک و توکی در می‌آمدند برود. با نمایش سراسر هیجان تسخیر سفارت آمریکا - جاسوسخانه - که توده‌یها را هم با چهره «اسلامی» به جلو سفارت کشیده و ادارشان کرد فریاد بزنند: «لا شرقیه، لا غربیه!»، دست ارتجاع برای بیرون کشیدن تیغ از نیام باز شد. با این حال، هنوز فرصت را برای فرود آوردن شمشیر مناسب نمی‌دید. دلیلش هم این بود که همه را می‌زد تا به ویژه سازمان مجاهدین خلق را وادار به برخورد مسلحانه کند. اما فرصت مناسبی بود برای آن که بقایای مطبوعات و اهل قلم را هم از دم تیغ بگذراند و چند گام دیگر به سوی تسویه حساب نهایی با سازمانهای انقلابی و نیروهای مترقی بردارد. مجله‌ها و روزنامه‌های باقی مانده را یکی یکی بستند و حتی سراغ روزنامه بامداد هم، که لابد به دلیل منشأ «رستاخیز» می‌بایست دیرتر به تیغ ارتجاع گرفتار آید، رفتند و با هجومی مسلحانه از بیخ و بن تعطیلش کردند. این تهاجم در نیمه دوم سال ۵۸، رفته رفته به نتایج درخشانی! از قماش سرکوب عمومی می‌رسید. حرکت خزنده، تبدیل به جهش شده بود و تندتر شدن لحن سازمانها در افشاگری و موضعگیری، تنش را افزایش می‌داد. برخورد وزارت اطلاعاتی‌ها - ارشادی‌ها - هم علنی‌تر شده بود. وقتی مجله ستاره جوان را، به دلیل چاپ مطالبی مثل نامه شهید سعادت به محمدی گیلانی، شعر بلند «تن‌دیس» از

نعمت‌میرزا زاده، شعرهای سعید سلطانپور، «در آینه کدر انقلاب»، گزارش مربوط به شبهای شعر ناکام کانون نویسندگان - که مشخصاً به علت توطئه عناصر توده‌یی اصلاً به انجام نرسید - و درون مایه‌هایی از این دست تعطیل کردند، معاون وقت وزارت اطلاعات (ارشاد) که وصلاً ناجوری بود و در گام بعدی خود به چنگ «امام» گرفتار آمد، بی‌پرده پوشی و با لحن معنی‌داری گفت: «همین است که هست. اگر شکایتی دارید بفرمایید داگستری. تا جایی که من می‌دانم، حکومت اسلامی به سمتی پیش می‌رود که در آینده به‌بیش از یک روزنامه نیاز نخواهد داشت...». البته او در ابراز آشکار تضادی که با جناح‌های ارتجاعی داشت تندروی کرده بود، چون قاعدتاً در آن مقطع نمی‌بایست چنین تصویر شفافی از استراتژی مطبوعاتی رژیم را لو می‌داد! گویا به‌همین دلیل و تضادهای دیگر بود که پیش از رسیدن، از درخت افتاد.

طرح توطئه کامل بود. ارتجاع می‌دانست که جنگ فرسایشی با فرهنگ و اندیشه، که مطبوعات نقش انتقال آن را دارند و در ضمن با انتشار خبرها و گزارش وقایع می‌توانند تأثیر زیادی در آگاهی بخشیدن سیاسی - اجتماعی به مردم داشته باشند، با من بمیرم تو بمیری پیش نمی‌رود. می‌دانست که شاه سانسور مطبوعات را به وسیله محرم‌علی‌خان، نخستین سانسورچی و مفتش مطبوعاتی شهربانی شروع کرد و به اشغال نظامی روزنامه‌های پرتیراژ هم کشیده شد، اما کاری از پیش نبرد. بنابراین خمینی می‌بایست اول این مانع را از ریشه بزند تا عمل سرکوب را - به زعم خودش البته - آسانتر پیش ببرد و خیالش از این موی دماغ آسوده باشد. در ضمن این تجربه را هم داشت که شاه به‌مسأله جایگزین اهمیت می‌داد: رستاخیز، رستاخیز جوانان، تلاش، تماشا، هنر و مردم و... از این دست «جایگزین»ها بودند. بنابراین برای کشتن مطبوعات، دو تاکتیک مشخص را برگزید که ضمن برخورداری از تجربه‌های رژیم پیشین، ماهیت و سرشت خودش را هم، در مقابله با آثار حیات، منعکس می‌کرد. او، به‌جای آن که در آخرین مرحله رسانه‌های خبری را اشغال نظامی کند، از همان اول در مؤسسه‌های کیهان و اطلاعات و در رادیوتلوویزیون، «به‌استقرار نیروهای مسلح!» دست‌زد. افراد «کمیته مرکزی»، بی‌درنگ - در همان دوسه ماه اول - اتاق‌هایی را در بزرگترین مراکز وسایل ارتباط جمعی اشغال کردند و به‌بهانه محافظت از این مؤسسه‌ها، تفنگها را به سمت اهل قلم و اندیشه نشانه رفتند. به‌عنوان مکمل این تاکتیک - و لابد پرهیز از خشونت! - انجمنهای اسلامی را هم - مثل جاهای دیگر - با شتابزدگی علم کردند، که یعنی هرچه می‌شود تصفیه از درون است و ربطی به حکومت ندارد. انجمنها حکم کردند و تفنگداران انداختند بیرون. از طرفی، تاکتیکی را که شاه در آخرهای حکومتش به‌کار بست، آنها از همان روز اول اعمال کردند که عقب نمانند: «پاکسازی» بدون معطلی شروع شد. به‌جای

عناصر تصفیه شده، روحانیت مبارز! و طلبه‌های فیضیه قم و امت حزب‌الله را، که از اعضای انجمنهای اسلامی بودند، نشاندهند. مثلاً دکتر هادی - که نخست معمم بود و بعد که به‌کسوت روزنامه‌نگاری! درآمد مگلاً هم شد - مهار تحریریه کیهان را به‌دست گرفت و موسوی خوئینی‌ها شد مسئول امور سینمایی در تلویزیون! آگهی بگیر کیهان که ریش و پشمی به‌هم زده بود و انجمن اسلامی را اداره می‌کرد، شد عضو مؤثر تحریریه و طلبه‌یی که اصلاً نوشتن بلد نبود، به‌دبیری سرویسهای خبری رسید. از طرف دیگر، باز به‌سبک سایر ارگانها و نهادها، اعضای انجمنهای اسلامی دانشجویان خارج کشور هم، به‌عنوان خبره‌های کار!، میان اینها پخش شدند. ضمناً، بعضی از عناصر تحریریه‌های سابق را هم، که نقش پادو یا «خبربیار» را بازی می‌کردند، میان خودشان نگه داشتند که ابتکار عمل را از دست ندهند. بعضی از همین عناصر، در حال حاضر به‌عضویت شورای سردبیری هم درآمده‌اند. اما این ترکیب حتی نقش بدل را هم نمی‌توانست بازی کند و چنان هم ترکیب بی‌استعدادی بود که حالا، پس از گذشت نزدیک به‌هشت سال، حتی یک روزنامه‌نگار درجه هشت هم از میانشان درنیامده است. بنابراین، با افت محتوی و مضمون مطبوعات و رادیو تلویزیون، طبیعی بود که مردم به‌سرعت از آنها گریزان شوند. بی‌مشتی ماندن امواج «جمهوری اسلامی»، خاموش بودن تلویزیونها، بالا رفتن سرسام‌آور خرید و فروش و کرایه‌کردن ویدئوها، و یادکردن روزنامه‌های صبح و عصر - مثلاً کیهان، پس از هشت سال، از تیراژی که مرز یک میلیون را هم شکسته بود، حالا تیراژش دست بالا به ۱۲۵ هزار رسیده که تازه ۲۵ درصد هم برگشتی دارد - حال و روز تاکتیک جایگزینی ارتجاع را نشان می‌دهد. حتی اگر در نظر نگیریم که سازمانها - و به‌طور مشخص سازمان مجاهدین خلق - مطبوعات و رادیو و تلویزیون را بایکوت کرده‌اند، خود مردم اصلاً مایه و زمینه و هیجان و ارزشی در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون ارتجاع نمی‌بینند که جذبشان شوند. البته برای رعایت انصاف، باید گفت که سخنرانیهای هفتگی آقای احسان‌طبری در باب شکست مارکسیسم و محسنات اسلام و برنامه‌های پرشور و هیجان آقایان کیانوری و عمویی و حضور دستجمعی این آقایان در برنامه‌های سیمای جمهوری اسلامی، استثنائاً بینندگان بسیاری داشت.

دومین تاکتیک رژیم، که به‌زعم ارتجاع می‌بایست کاری‌ترین ضربه را به کارگزاران فرهنگ و اندیشه و خبر وارد آورد و میدان را برای جایگزینی و رشد «فرهنگ» و اندیشه فرمایشی و قالبی - ایدئولوژیک! - آماده کند، تأسیس فوری روزنامه‌ها و مجله‌های جدید بود تا، به‌موازات رادیو تلویزیون که تزریقی شده بودند، وظیفه سوق‌دادن فرهنگ و سیاست په‌سمت ارتجاع را عهده‌دار شوند. روزنامه‌های «جمهوری اسلامی» و «انقلاب اسلامی»، همراه دهها مجله و روزنامه که هر روز مثل

قارچ از زمین سبز می‌شدند و از کیسه مردم مایه می‌گذاشتند، از این جمله بودند. روزنامه آیندگان هم با نام «آزادگان» به‌تصرف جریانی از ارتجاع درآمد که، بی‌نام و نشان، بسیاری از پستهای کلیدی را در اختیار داشته است و دارد.

اما هرچه زمان می‌گذشت، به‌ویژه در نیمه دوم سال ۵۸ و تمام سال ۵۹، حضور روزنامه‌های ارگان در میان خانواده‌ها بیشتر می‌شد. رژیم می‌دید که به‌جای جایگزینها و روزنامه‌های فرمایشی و سرسپرده، اقبال مردم به‌سمت روزنامه‌های ارگان چرخیده است که با کیفیت مطلوب و تیراژ زیاد، ضمن حفظ لحن قاطع و موضع‌گیریهای افشاگرانه، از نظر خبری، گزارشی و بازکردن صفحه‌هایی برای ابراز آزاد اندیشه و نظر (مثل روزنامه مجاهد) جای خالی روزنامه‌های دروشده عمومی را پر کرده‌اند. بنابراین، پیش از دست زدن به جدال نهایی - البته به‌زعم خودش - و اقدام به تهاجم سراسری به جریانهای سیاسی و سازمانهای انقلابی، با ایجاد تنگنای چاپ، دستگیری «نشریه فروشان»، تدارک حمله‌های موضعی به آنان، به‌گلوله بستن آن جوانان و دست‌زدن به تمامی شیوه‌های ناجوانمردانه‌یی که از همان آغاز پیدا بود حیثیت انسان را نشانه رفته است، آخرین روزنامه از این دست را هم به تعطیل کشید.

آن دسته از اهل مطبوعات که از اول هم دنبال روزی بودند، رفتند پی‌کارشان و با نان و آبی که در کیسه داشتند، شروع کردند به چریدن و کسب و کار و نظاره‌کردن بی‌تفاوت اوضاع. بعضیها هم که قلم و قلمی داشتند، پریدند و چنان وحشت کردند که به‌خاموشی کامل فرورفتند. در این میان، جماعتی که قلم و قدم را شرف و حیثیت خود می‌دانستند و از آغاز قلم را برای رهایی خلق و انجام تعهد به میدان آورده بودند، بی‌نان و آب ماندن را به‌جان خریدند، از گلوله و شلاق و شکنجه و هجوم سراسری نهراسیدند و هم چنان در میدان ماندند که، همراه آزادیخواهان، سرانجام تکلیفشان را با دژخیم روشن کنند. از این گروه، تعدادی به‌روزنامه‌های ارگان پیوستند، عده‌یی به‌افشاگریهای فردی و دستجمعی پرداختند و تنی چند که حوزه قلمیشان گسترده‌تر بود، هم به‌نوشتن و ترجمه‌کردن کتاب نشستند و هم مدام مترصد بودند تا از هر روزنه‌یی که ایجاد می‌شد سردرآورند، یا خود به‌مدد یاران روزنه‌یی باز کنند. از این گروه سوم هم تنی چند از کشور خارج شدند که بعداً یا بریدند، یا ماندند و غریدند. و تنی چند هم در کشور ماندند و در زندانهای دژخیم، به‌خیل اسیران درزنجیر پیوستند، که حال و آینده و نام نشانشان بماند برای تاریخ مقاومت و قضاوت مردم.

دانشگاه، کتاب، کانون نویسندگان

رژیم برای کشتار فرهنگ - که کشتار بی‌رحمانه انسان را هم به‌همراه و در نوک

پیکان حمله داشت - می‌بایست اول دست و بالش را می‌زد، که زد. حالا نوبت به‌قلب و مغز فرهنگ رسیده بود. برای تدارک هجوم به‌دانشگاه، اول به‌کتاب و مرکز نویسندگان و شاعران و مؤلفان حمله‌ور شد.

نخستین‌باری که، در روزهای اول اسفندماه ۵۹، به‌چشم دیدم جلو دانشگاه تهران کتاب سوزان راه انداخته‌اند، یاد فیلمی افتادم که در سال ۱۹۶۵ فرانسواتروفو ساخته بود. خیلی دلم می‌خواست که این آقای کارگردان هم آن‌جا بود و مصداق کار تمثیلی خودش را مثل من به‌چشم می‌دید. در فیلم «فارنهایت ۴۵۱» که تصویری فانتزی و تمثیلی از «فرهنگ کشی» در قالب کتاب سوزان بود، هر جا و در هر خانه‌یی کتاب پیدا می‌شد، به‌گروه آتش - که علامتش عقرب بود - گزارش می‌کردند و عوامل این گروه، به‌عنوان انجام کاری فوری در خدمت حکومت، با شعله‌افکن خودشان را به‌آن محل می‌رساندند، کتابها را روی هم می‌انباشتند و به‌آتش می‌کشیدند. خمینی، به‌محض آن‌که احساس کرد جای پایش قرص شده و می‌تواند تمامی اندیشه‌اهریمنی خودش را نشان بدهد، جواز سوزاندن کتاب را صادر کرد. از اواخر سالهای ۵۶ تا سال ۵۸، کتابهای معروف به «جلد سفید» و کتابهای دیگری که برق‌آسا چاپ می‌شدند، موضوع انتشار و عرضه کتاب و نوع کتابخوانی را در ایران به‌کلی دیگرگون کردند. در رژیم پهلوی، با وجود بیش از ۵ میلیون دانش‌آموز، صد و شصت‌هزار دانشجو و ۲۰۰ هزار فرهنگی - آموزگار و دبیر - حداکثر تیراژ کتاب در هر چاپ از پنج‌هزار نسخه بیشتر نبود و میانگین عام در رقم دوهزار ثابت مانده بود. این امر توجه همه را به‌خود جلب کرده بود. حتی در همین زمینه گزارشهایی در کیهان چاپ شد با عنوان «بحران کتاب در ایران». اما خمینی، حوصله این بازیها را نداشت. برای این که در آینده قضیه «چه و چه...» نشود، همان اول کار گفت کتاب و نویسنده و کتابخوان را بسوزانید و بکشید و خیال مرا از این جریان فتنه‌انگیز! و ضدانقلاب! آسوده کنید. پیش از آن هم کتاب سوزانده بودند و به‌کتابفروشیها هجوم برده بودند؛ پس از آن هم کوتاه نیامدند. به‌همه دکه‌های کتابفروشی جلو دانشگاه تهران هجوم بردند و در روزها و شبهای متعدد، آتش‌بازی گسترده‌یی از آثار فرهنگ و اندیشه به‌راه انداختند. کتابفروشیهای جلو دانشگاه تهران و شهرهای دیگر ایران از این حمله گروههای «۴۵۱» در امان نماندند. نتیجه آن شد که امنیت انتشار کتاب و کتابفروشی و خرید کتاب و کتابخوانی به‌کلی از بین رفت. در ادامه مراسم «کتاب سوزان»، در اواخر سال ۵۹، اوایل سال ۶۰ و به‌ویژه پس از ۳۰ خرداد ۶۰، هر روز که از کوچه‌ها و خیابانهای تهران می‌گذشتی، می‌دیدي که گله به گله کتاب و روزنامه و جزوه و پوستریخته است. چنان هراسی مردم را گرفته بود که حتی جرات نمی‌کردند کتابهایی را که در خانه داشتند و می‌خواستند، به‌دلیل

نداشتن امنیت، از خود دورشان کنند، آتش بزنند. بعضیها هم واقعاً دلشان نمی‌آمد کتاب را بسوزانند. این بود که نیمه شب و دور از چشم توله‌گرگها، آنها را جمع می‌کردند و می‌ریختند در جویها و کنار پیاده‌روها. خیلیها هم در حین ارتکاب جرم! یا ضبط کردن «مدرک جرم» دیگران دستگیر شدند و رفتند زیر شکنجه‌های اوین و کمیته مرکزی و کمیته وحدت (که خمینی به‌جای کمیته مشترک عملیات ضدخرابکاری شاه برپا کرده بود). اگر هیتر فقط کتابهای کمونیستی را سوزاند و هنوز مردم در آلمان تف و لعنتش می‌کنند، خمینی کتابهای مذهبی، رمان، آثار تاریخی، آثار تحقیقی، مجموعه‌های شعر، آثار فلسفی و همه و همه را به‌آتش کشید. من، وقتی به‌دلیل همین فضولها سر از اوین درآوردم، شبی از نخستین شبهای بند، بوی تندی به‌شام رسید که در آن فضای درندشت پیچیده بود و از پنجره باریک سلول به‌اتاق راه یافته بود. فکرمی‌کردم کاه‌دود راه انداخته‌اند. اما بچه‌های قدیمی‌تر خنده‌یی زدند و به‌من تازه وارد حالی کردند که آن بوی تند، از آتش کتابهایی برمی‌خیزد که هفته‌یی دوشب در زندان اوین زبانه می‌کشد. و این، به‌راستی که ا دامه منطقی کتاب‌سوزان امام شیادان بود. گروه ضربت «دادستانی انقلاب» مستقر در اوین، گشتیها و گروههای ضربت سپاه و مأموران «کمیته‌های انقلاب»، به‌هر خانه‌یی که یورش ببرند، چه شکارشان را به‌چنگ بیاورند و چه نومید شوند، کتابها و روزنامه‌های آن خانه را با خود می‌برند تا آتش اوین هم‌چنان شعله‌ور بماند. از سال ۵۹ به‌بعد، به‌ویژه پس از ۳۰ خرداد ۶۰، فرزندان کتابخوان و اهل فکر مردم، اغلب به‌خاطر تزریق وحشت به‌محیط خانواده و زیر فشار پدران و مادران وحشت‌زده، کتابهایشان را از خود دور کردند و کمتر سراغ کتابفروشیها رفتند. به‌این ترتیب، کتاب خواندن حتی در سطح خانواده‌ها هم زیرزمینی شد. پسر چنان کتاب از رفیقش به‌عاریه می‌گرفت و می‌خواند که پدر نفهمد و دختر دور از چشم مادر و با ترس و لرز، گاهی چند صفحه کتاب می‌خواند. این بود که بازار کتاب از رونق افتاد، اما تیر ارتجاع و گروههای «عقرب» به‌سنگ خورد. چرا که زیر زمینی کتاب خواندن، اشتیاق بچه‌ها را شعله‌ورتر کرد. با همه کتابسوزیها، رژیم نتوانست مقاومت و پایداری اهل کتاب را درهم بشکند. امر انتشار کتاب و کتابخوانی آسیب دید و ضربه سهمگینی خورد، اما به‌خلاف انتظار رژیم، از بین نرفت. در عین حال تلاش رژیم در این مورد هم، برای جایگزین کردن ناشران و کتابهای فرهنگ خمینی، به‌جایی نرسید. چاپخانه‌های فراوان، بودجه‌های سرسام‌آور، تیراژهای وسیع، ایجاد مراکز متعدد عرضه و فروش کتابهای معروف به «اسلامی» و قیمت‌های ارزان آن نتوانست آن مردم خشمگین و به‌جان آمده را از راه به‌در کند و به‌سوی فرهنگ قالبی و تزریقی ارتجاع بکشانند. به‌عکس، واکنش منفی چنان بود، و هست، که دریایی از این کتابها بادکرده

و روی دست سازمانهای عریض و طویل انتشاراتی رژیم مانده است. از سال ۶۲ تا نیمه اول همین امسال، به موازات انتشارات صد درصد فرمایشی و قالبی، زمینه‌های دیگری نیز در امور انتشار کتاب پیدا شد. فعالان این «موج نو» کاسبکارهایی بودند و هستند که در کسوت ناشر به میدان بی‌رونق و از حال رفته کتاب آمده‌اند. عده‌یی از ناشران هم، که از پیش سابقه کار داشتند و قبلاً هم کارشان گرفتن ماهی از آب گل‌آلود بود، شیوه کاسبکاران جدید بازار کتاب را پیش گرفته‌اند. این جماعت، که فقط در تهران عده‌شان را تا پنجاه نفر توانسته‌ایم بشمریم، با انتشار کتابهای پلیسی، ترجمه ماجراهای جنجالی و سینمایی، و حتی ترجمه‌های سراپا غلط از آثار نویسندگان بزرگی چون هرمان هسه، اداره مطبوعات وزارت ارشاد را، که مأمور مهار کردن کتاب و مطبوعات است، بسیار مسرور کرده‌اند. رژیم به این گونه کتابها فوراً جواز می‌دهد - خودشان اسمش را گذاشته‌اند «مجوز خروج کتاب از صحافی» - چون بدین ترتیب از طرفی حریف اصلی را از میدان به‌در کرده و به‌جایش آثار کم‌ارزش را رواج می‌دهد و از طرف دیگر روی خاطره و آثار «کتاب سوزان» سرپوش می‌گذارد و چنین وانمود می‌کند که اصلاً مسأله ناپود کردن کتاب و کتابخوان و کتاب نویسی در میان نبوده است!

وزارت ارشاد، علاوه بر همه این ناشران، چاپخانه‌ها، لیتوگرافیها و صحافیها را هم زیر کنترل دقیق دارد. چرا که در کنار این جماعت سودجویی که به‌قیمت خون فرزندان ایران و لگدمال کردن فرهنگ و ارزشهایشان با ارتجاع متحد شده‌اند تا جریان «فرهنگ کشی» را تندتر پیش ببرند، ناشرانی هم باقی مانده‌اند که با وجود دستگیری، شکنجه و سرکوب بسیاری از همکارانشان، هم چنان به آب و آتش می‌زنند و ضمن انتشار بعضی کتابهای فلسفی، تاریخی و متنهای ادبیات کلاسیک، به‌تجدید چاپ آثار بعضی شاعران و نویسندگان و گاهی هم ترجمه‌های مناسب گریزی می‌زنند. ارتجاع به‌همین دلیل و نیز به‌خاطر آن که از طریق همین جریان موازی انتشار کتاب، گاهی «بازی خورده» و کتابهایی از دستش دررفته، بعدها بگیر و ببند وسیعی را شروع کرد. از هر کتابی که چاپ می‌شود، پنج نسخه باید برای گرفتن «اجازه خروج» به وزارت ارشاد برود. کتابهایی که از قماش دوم باشند، هفته‌ها و ماهها در چنگ مأموران سانسور می‌مانند. اگر مراجعه کنندگان موفق شوند با پاره‌یی دستکاریهای ظریف!، حذف تکه‌های نامناسب، تغییر تاریخ نگارش از دهه ۶۰ به دهه ۵۰ و هزار بندبازی دیگر، اجازه «خروج از صحافی» را بگیرند، تازه ورقه‌یی دستشان می‌دهند که زیرش نوشته شده است «این برگه صرفاً تأیید رسید پنج نسخه از کتاب است و هیچ اعتبار دیگری ندارد...» یعنی که ارگانهای سرکوبگر رژیم، به‌محض انتشار کتاب، حق دارند به‌کتابفروشیها هجوم ببرند و نسخه‌های آن را توقیف کنند. با این حال،

ارتجاع که به سیستم سانسور خود هم اعتماد ندارد، از اواخر سال ۶۴، قیمت کاغذ را با ایجاد قحطی مصنوعی - که البته بعدها خود به خود طبیعی! شد - چنان بالا برد که در نیمه اول امسال به بندی ۳ هزار تومان رسید. به دلیل توقف کاغذسازی پارس، نبود مواد اولیه و فقدان ارز، کمبود کاغذ - که حتی به تولید دفتر مشق دانش آموزان هم نمی رسید - به چنان حدی از رشد! رسید که انتشار کتاب به کلی تخته شد و مأموران سانسور نفس راحتی کشیدند تا بعد جنبش مقاومت نفس و امانشان را برای همیشه ببرد.

شاید نتایج امروز و حاصل فردای مقاومت نشان بدهد که توسل به این شیوه‌های قرون وسطایی در برخورد با مطالبات و ارزشهای مردم، نه تاکتیکهای مقطعی و واکنش رژیم در برخورد با تغییر اوضاع، که از آغاز در دستور کار ارتجاع و ناشی از شیوه نگرش آن به ساحت انسان و جامعه بوده است. جرثومه‌یی که خود را قیم مردم و مردم را «صغار» بداند، تازه خیلی ملاحظه آنها را کرده که از همان آغاز به بهانه حفظ منافع اخلاقی - فلسفی مورد اعتقاد خود تیغ از نیام بیرون نکشیده است. وقتی کسی معتقد باشد که همه باید مثل او فکر کنند، به میل او غذا بخورند، به میل او لباس بپوشند، به میل او درس بخوانند، به میل او گریه کنند و به میل او بمیرند، طبیعی است که از آغاز هم زیر بار هیچ پدیده و ارزش ضد خود نرود. و طبیعی است که بر این اساس از مردم «جزیه» هم بگیرد. به همین دلیل، تعجبی هم نباید داشته باشد وقتی می بینیم در کنار کشتار و شکنجه بی‌امان آزادیخواهان و هجوم به تمامیت حریم حیثیت و آزادی مردم، مثلاً دانش‌آموزان ارمنی را یکسال از تحصیل محروم می‌کند، نمره تعلیمات دینی همه‌شان را صفر می‌دهد و نمایندگانشان را به زندان می‌اندازد که چرا خواسته‌اند درس دینیشان را به زبان خودشان بخوانند! این حریف، پیش از سرنگونی و انهدام به دست مقاومت سراسری، اگر لازم بداند - که می‌داند ولی فرصت پیدا نمی‌کند - اصلاً همه اقلیتهای مذهبی را به کلی از میان برمی‌دارد. بدین ترتیب تعجبی نداشت که کمی پیش از هجوم به یکی از خطرناکترین اضعادش، دانشگاه، ضد دیگری را که کانون نویسندگان ایران بود، با هجوم عوامل مسلح و چماق‌دارش درهم بشکند، ادبیات ایران را هم به مجراهای زیرزمینی بکشد و بعد دانشگاه را، به بهانه «انقلاب فرهنگی»، بستن دفاتر جریانهای سیاسی و «مسدود کردن محیط نشو و نماي ضدانقلاب!»، به صحنه‌یی رنگین از خون دانشجویان تبدیل کند، گروه گروه از آنان را به زنجیر بکشد و زیر شکنجه تا حد مرگ ببرد. برای ارتجاع، اصل از میان برداشتن اضعاد و جایگزین کردن شیوه‌ها، فرهنگ ارتجاعی قالبی و مناسبات اخلاقی مورد اعتقاد خودش بود و هست. ارتجاع چنان مست قدرت بود که نمی‌دانست - و هنوز هم نمی‌داند - که حق به‌حق‌دار می‌رسد و

فرهنگ زاینده است، نه میرا. نمی‌داند که هرچه فرهنگ و اندیشه را بزند و خون مردم را به جرم آزادیخواهی بریزد، این رودخانه به سیل سرکش تبدیل خواهد شد و فردای انقلاب، تسمه از گرده‌اش خواهد کشید.

شاید در بخشهایی از جامعه، به دلیل راه‌افتادن جریان فرهنگ‌کشی، فشار سهمگین اقتصادی - معیشتی و تعرض وحشیانه به تمامی حقوق مردم، افسردگیهایی به وجود آمده باشد، اما سلولهای زنده، به دلیل حضور مداوم و خستگی‌ناپذیر مقاومت، مدام و مدام تکثیر می‌شوند، اهل تفنگ با تفنگ می‌جنگند و اهل قلم با قلم، و بدین‌گونه، شمشیر ارتجاع که دیرگاهی است زنگ زده است، از روی گردن آزادیخواهان و فرهنگ‌سازان برداشته می‌شود و به شکل طناب‌دار خودش درمی‌آید. بی‌تردید خمینی کور نیست که بذرافشانی آزادی و فرهنگ را نبیند. به همین دلیل به ماشین سرکوبش سرعت بیشتری داده و به همین دلیل به طناب پوسیده جنگ چسبیده است که شاید دیرتر از پرتگاه سقوط کند.

یک‌وادی آن طرف تر عاشورا

محمد علی اصفهانی

این مقاله در حدود یک ماه پیش به دست ما رسید و در زیر عنوانش، این توضیح آمده بود: «به بهانه رحلت پیامبر، شهادت حسن، عاشورا و اربعین حسین»، تأخیر در انتشار ماهنامه این «بهانه» را منتفی کرد، اما انتشار آن نیاز به بهانه ندارد. از این رو، با اظهار تأسف از تأخیری که پیش آمده است، آن را «بی‌بهانه» منتشر می‌کنیم.

«شورا»

اشاره

زمین، قرن‌ها در پهناورترین عرصه‌های خود با تاریخ اسلام عجین شده است و آن کس که در پی تغییر دادن جهان است، باید زمان تعبیه شده در زمین را بشناسد. چگونه و چرا این، نه به مسلمانی او مربوط است، نه به غیرمسلمانی او؛ نه به شیعی‌گری او و نه به سنی‌گری او.

چگونه و چرا این، فقط مربوط است به جهت او؛ جهتی که او جهان را رو به آن تغییر یافته می‌خواهد! و دیگر، دست کم امروز، وجود ترکیبی به دور از تنگ‌نظریهای فرقه‌یی و مرامی و مسلکی، به نام شورای ملی مقاومت، به صورت نیرومندترین شکل تاریخ معاصر ایران، اعلام صریح این واقعیت است که: به لحاظ حیات اجتماعی، در هر لحظه، عمده‌ترین مرزبندی میان نیروهای انسانی را در جامعه، تعهد یا عدم تعهد عملی نسبت به نفی عمده‌ترین سد راه تکامل در آن لحظه مشخص می‌کند، نه اعتقاد یا عدم اعتقاد فلسفی به خدا و

دین، یا آن و این.

*

ما اشیاء را می‌نامیم، یعنی آنها را با یک نام تجرید می‌کنیم. چون باید با آنها حیات ذهنی داشته باشیم، با آنها فکر کنیم و با آنها حرف بزنیم. «و علم ادم الاسماء کلها» (۱) هم که در قرآن، به‌عنوان یکی از وجوه تمایز آدم و ملک، آمده است، شاید اشاره به همین توانایی ویژه انسان باشد که، به تعبیری، تمام تواناییهای ویژه دیگر او منبعت از آن است.

نامیدن اشیاء یعنی ماده را به کیفیت ذهنی قابل بیان تبدیل کردن. هر نام یک سمبل است و وقتی ما با نامهای اشیاء جمله می‌سازیم، در واقع آنها را ریز و درشت، کم و زیاد، حاضر و غایب، در یک سطر یا نیم سطر، کنار هم می‌چینیم تا بتوانیم با آنها فکر کنیم و رابطه‌هاشان را با هم و با چیزهای دیگر و با خودمان و با آن چه می‌خواهیم درباره‌اش به نتیجه‌ی برسیم، برقرار سازیم. اگر بخواهیم روابط موجود میان چند شیئی و شکل و محتوا و حاصل این روابط را به ذهن ببریم و در آن جا بدهیم، سمبلهایی موسوم به «نام» می‌سازیم. اما اگر بخواهیم ذهن را به عین بیاوریم و در آن جا بدهیم، چه باید بکنیم؟ یعنی اگر بخواهیم با کیفیتهای ذهنی، زندگی عینی داشته باشیم؟ و اگر بخواهیم پیچیدگی روابط «معانی» را تبدیل به سادگی روابط «مواد» بکنیم؟ باز سمبل می‌سازیم، ولی درست برعکس بار پیش. یعنی این بار به جای آن که «ماده» را «معنی» کنیم، «معنی» را «ماده» می‌کنیم. «ماده» را «معنی» می‌کنیم تا با آن حیات ذهنی داشته باشیم و «معنی» را «ماده» می‌کنیم تا با آن حیات عینی داشته باشیم.

برای حیات عینی داشتن با ذهن، باید معانی به مواد تبدیل شوند. پس از آن باز می‌توان مواد را به معانی تبدیل کرد. این معانی عنداللزوم پیچیده‌تر، جدیدتر و متکامل‌ترند. عاشورا مصداق چنین حالتی است: تبدیل ماده به معنی و تبدیل معنی به ماده، برای این که باز تبدیل به معنی شود؛ سمبلهای عینی برای کیفیات ذهنی ساختن؛ ایدئولوژی، مفاهیم و مقولات مجرد را، بیرون از ذهن، عینی‌کردن و در قالب وقایع، آدمها و روابط آنها، تجسم‌بخشیدن.

از عاشورا به بعد، راهی بسیار طولانی در پیش بود، با انواع و اقسام حرامیان، از تیغ برکفان و سبیل از بناگوش به درآمدگان تا قرآن در بغلان و ریش تا سینه ره‌اشدگان. تتمه نسل باقیمانده از زمان خود پیامبر به پایان عمر طبیعی خود رسیده بود، و اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه دوران عاشورا و تمام افراد جوامع بعدی را نسلهای جدید تشکیل می‌دادند. می‌بایست آن چه را طی عمر این نسل اتفاق افتاده بود با هم در یک جا جمع‌آوری کرد، مرزها را میان انواع تلقیها از «اسلام» روشن

ساخت و خاستگاهها، پایگاهها و عملکردهای هر کدام را بیان و ثبت نمود. اما نه در ذهن، بلکه در عین. چون در عرصه ذهن همیشه می‌شود همه چیز را جا به جا کرد و همه مرزها را مخدوش ساخت، اما در عین نمی‌شود این کار را کرد. می‌بایست همه این شصت هفتاد سال تاریخ را در یک جمله خلاصه کرد و به نسلهای آینده سپرد و رفت. اما جمله‌یی که کلمه‌های آن، برخلاف کلمه‌های معمولی، عینیت‌های تجرید شده و به صورت «نام» درآمده نیستند، بلکه مجردهای عینی شده و اسمهای به مسمی بازگشته‌اند. در دو زبان مختلف می‌توان یک نام واحد را برای دو چیز متفاوت به کار برد؛ یا برعکس، یک چیز واحد را به دو نام متفاوت نامید. اما زبان عینیت، زبان مشترک است. یعنی وقتی مسمی‌ها را در برابر اسمها قرار دهیم مشکل ما حل می‌شود. آن وقت دیگر ما به وسیله خود موضوع حرف زده‌ایم، نه به وسیله کلمه.

در عاشورا همه به زبان مشترک حرف زدند؛ هر کدام حرفهای خودشان را. همه، نامها را در برابر نامیده شده‌ها، اسمها را در برابر مسمی‌ها قرار دادند و، دست نخورده و دست نخوردنی، گم نشده و گم نشدنی، زمان را در نقطه‌یی که بعدها از همه جای تاریخ و در پس هزار ظلمت تودرتو بشود آن را دید، ثابت و متوقف، نگاه داشتند و بعد دوباره در زمان حرکت کردند. حسین این طور می‌خواست. او همه را واداشت تا به زبان مشترک حرف بزنند و خودش هم به زبان مشترک حرف خودش را زد. تجرید شده‌ها را، مفاهیم ذهنی را، نامها را که سمبل موضوعهای عینی بودند، دوباره به خود این موضوعها تبدیل کرد و آنها را سمبل مفاهیم و نامها قرار داد. اسمها در برابر مسمی‌ها قرار گرفتند، و در هر مورد، یک اسم و چند مسمی. از عاشورا به بعد، راحت می‌شود حرف زد، حرف خود را فهماند و حرف همه را فهمید.

از سطح به عمق

حاکمیت سیاسی یافتن نظام جدید به معنای فروپاشیده شدن نظام قبلی نیست، بلکه در مساعدترین شرایط نیز نظام قبلی تا مدتهای طولانی در پنهان و آشکار ضمیر جامعه، نهادها و مؤسسات اجتماعی و روابط و مناسبات انسانی، حضور فعال، اجتناب‌ناپذیر و تعیین‌کننده‌یی دارد. پس از فتح مکه و استقرار حاکمیت سیاسی اسلام هم نظام جاهلی، مثل هر نظام مغلوب دیگری در هر جای دیگر، از سطح به عمق رفت و کوشید تا نظام جدید را در اعماق نهادها و مناسبات انسانی با خود تطبیق دهد. وفات پیامبر، در حالی که هنوز بیش از ده سال از آغاز استقرار حاکمیت سیاسی اسلام نگذشته بود، به این روند تطبیق‌شتابی دم‌افزون داد.

نمود این شتاب در آغاز کمتر به چشم می‌آمد، در شورای انتخاب خلیفه سوم دیگر کاملاً چشمگیر شده بود. اعضای این شورای شش عضوی، به‌طور عمده از بزرگترین مالداران و اشراف جامعه بودند. بنابراین طبیعی است که روند قضایا روشن باشد. بالاخره جایی تصادم بزرگی اتفاق می‌افتاد، حالا کمی دیرتر یا کمی زودتر، کمی این سوتر یا کمی آن سوتر، کمی مسالمت‌آمیزتر یا کمی قهرآمیزتر. و مجموعه عوامل - درست یا نادرست - آن چنان پیش آمد که سرانجام - درست یا نادرست - محرومان و استثمارشدگان و پابرهنگان مصر و بصره و مدینه به مقر خلیفه آمدند، خانهاش را محاصره کردند و بعد از مهلت‌دادن‌ها و اتمام حجت‌ها، برخلاف صوابدید علی، در یک حرکت تندروانه و نادرست، او را به قتل رساندند (۲). این، پایان اجتناب‌ناپذیر فصل اول یعنی فصلی بود که پس از مرگ پیامبر آغاز شده بود.

به خونخواهی توده‌ها

فصل دوم با بیعت توده‌ها با علی آغاز می‌شود. در این فصل جدید، کیفیت جدیدی به وجود آمده است که بارزترین نمود آن - و نه همه آن - این است که نبرد طبقاتی موجود در جامعه، به حاکمیت راه یافته است و آن را به دو شاخه کاملاً متضاد و لشکر آراسته در برابر یکدیگر تبدیل کرده است. در دو مرکز حکومت، دو اسلام رودرروی یکدیگر ایستاده‌اند و شمشیر در میان نهاده‌اند. یکی در شام، با نمایندگی معاویه، که رسماً و علناً، با بهانه‌کردن قضیه‌یی که به هر حال پیش آمده بود، برنامه‌اش را گرفتن انتقام خون و قصاص توده‌ها اعلام می‌کند و دیگری در کوفه، با نمایندگی علی، که رسماً و علناً باز پس‌گرفتن حقوق پامال شده توده‌ها و نفی نابرابریها و بی‌عدالتیهای اجتماعی و اقتصادی را محور تمامی برنامه‌های خود و علت‌العلل پذیرش خلافت از ناحیه خود می‌داند: «اگر نبود... پیمانی که خدا از دانایان گرفته است که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم صحنه نگذارند و آرام نگیرند، ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم» (۳). و درباره بذل و بخشش‌شده‌های نابه‌جای قبلی می‌گوید: «به خدا که باز پس می‌گردانم آن را، اگرچه با آن زنها به شوهر داده باشند و کنیزان خریده باشند...» (۴).

شاید دیگر دیر بشود

علاوه بر معاویه، دو نیروی دیگر نیز در برابر علی صف کشیده‌اند و هر دو باز

به نام اسلام: اصحاب جمل، به رهبری طلحه و زبیر، و خوارج. طلحه و زبیر که خود از اعضای شورای انتخاب خلیفه سوم - با آن پایگاه طبقاتی - بودند، با بهانه رسمی جنگشان با علی، یعنی گرفتن انتقام خون خلیفه مقتول - که خود، به قولی، به خاطر رقابت و جنگ قدرت با او، از محرکان قتل او بودند - روشن می‌کنند که هیچ نیستند جز نمایندگان اشرافیت رقیب اشرافیت اموی، که برخلاف اشرافیت اموی، شرایط به آنها اجازه تشکیل یک حزب کاملاً نیرومند و منسجم در حاکمیت را نداده است. «اسلام» اینان هم طبعاً همان «اسلام» معاویه است، اما به صورت ناپخته و خام و هنوز به حاکمیت نرسیده - یا به یک تعبیر، از حاکمیت خارج شده - و بی‌نصیب مانده و بور شده.

اما «اسلام» خوارج ماهیتاً با «اسلام» معاویه متفاوت است، هر چند منشأ فتنه‌شان به‌طور غیر مستقیم، شاید هم به‌طور مستقیم، به معاویه برمی‌گردد. اینان از درون صفوف خلق، آن هم صفوف پیشتازان مسلح خلق، برخاسته‌اند و برای نفی معاویه، نفی ستم، حفظ انقلاب در برابر اشرافیت ضدانقلابی و نجات و رهایی و بهروزی توده‌ها، در محدودهٔ بینش قالبی خویش مبارزه می‌کنند؛ اهل گریز و عافیت‌طلبی هم به آن معنای مصطلح نیستند؛ اهل مبارزه‌اند و سوابقی هم دارند. اما آن کس را که اینان، سرانجام، نابود می‌کنند، نه معاویه بلکه علی است. و اینانند که در گرماگرم کارزار علی با معاویه، با قتل علی، پایه‌های حکومت معاویه را برای همیشه استوار می‌سازند و یکبار دیگر ثابت می‌کنند که دشمن مشترک حق و باطل، حتی اگر خود نداند و حتی اگر به درجاتی هم از حقانیت برخوردار باشد، باز در خدمت باطل است؛ باطلی که بالاخره این دشمن نادان خویش را از میان خواهد برد، اما روزی که او دیگر دوست دانای خود را، در بحران هذیانی تب‌آلود، به‌دست خود قربانی کرده است.

و کسان رفتن آغاز کردند!

وقتی تکهٔ این طرف خلافت، یعنی عراق، بعد از علی به حسن می‌رسد، او مثل پدرش جنگ با معاویه را ادامه می‌دهد. چند بار بسیج نیرو می‌کند، چند بار با مردم قرار می‌گذارد و لشکر می‌کشد، اما روی هم‌رفته نمی‌تواند بیش از حدود چهل هزار نفر سپاهی جمع کند. بخش عظیم و نیرومندی از جامعهٔ اسلامی خارج از حاکمیت اوست و نیروهای درون حوزهٔ حاکمیت او نیز پراکنده و متشتت هستند. اشراف و مالداران و مرفه‌الحالها تمایلی به اسلام او ندارند و خوارج هم با او درگیرند و حتی دست به ترور نافرجام او می‌زنند. بسیاری از سرکردگان سپاه او، یا خود را به معاویه

فروخته‌اند یا در حال معامله با او هستند و فقط هنوز بر سر قیمت توافق نکرده‌اند (۵). درباره ماهیت نیروهای سپاه او بد نیست به تاریخ طبری نگاه کنیم: «در آن اثنا که حسن به مدائن بود، یکی در میان اردو ندا داد "بدانید که قیس بن سعد [فرماندهٔ مقاوم سپاه حسن] کشته شد. بروید" گوید: کسان رفتن آغاز کردند و سراپردهٔ حسن را غارت کردند چنان که دربارهٔ فرشی که زیر خود داشت با وی درآویختند...» (۷).

سپاهی که با شنیدن خبر — آن هم خبر دروغ — شهادت فرماندهش نه تنها متفرق می‌شود بلکه به سراغ پیشوای خود می‌رود و، در حالی که قرار بوده است به رهبری او با دشمن بجنگد، با او در می‌آویزد تا فرش زیر پایش را هم از او بگیرد و در آن میان حتی «عبدالرحمن بن عبدالله نامی هم ردای او را از تنش بیرون می‌کشد و می‌برد» (۸): نیروهای بازمانده برای حسن، ماهیتشان این است.

معاویه، اما، بر شکل منسجم و نیرومندی متکی است که در شرایط ویژه نظام قبایلی و اشرافی به صورت حزب فرزندان امیه (بنی‌امیه) شکل گرفته است، با یک سیستم پلیسی قوی، خطرناک و بیرحم، و یک دستگاه تبلیغاتی پر قدرت و فوق‌العاده مکار. در این دستگاه راویان و ملایان خود فروشی شبانه‌روز مشغول فعالیت هستند: از یک طرف، هر چه را او بخواهد برایش تئوریزه می‌کنند و از طرف دیگر، علی را به عنوان کافر و مرتد و منافق و محارب و باغی، در تمام مراکز تجمع عمومی و در تمام خطبه‌ها، در تمام سخنرانیها، در تمام مساجد بلاد تحت حاکمیت معاویه به‌طور مستمر سب و لعن می‌کنند و این سب و لعن را به مردمی که، به دلیل سالهای متمادی حاکمیت معاویه، غالبشان از همه جا بی‌خبرند، جزء تکالیف الهی و واجبات و موجبات خشنودی خداوند و آمرزش گناهان معرفی می‌نمایند و سعی دارند با نفی مسلمان بودن علی، اسلام علی و خاندان او را نیز برای همیشه، نفی کنند و «اسلام» معاویه را برای همیشه، به عنوان تنها تلقی از اسلام، در تاریخ جا بیندازند. کوچکترین غفلت حسن منجر به نابودی کامل اسلام ضد استعمار در برابر اسلام استعمار می‌شود.

تو کدام را انتخاب می‌کنی؟

مسئولیت‌های ویژه، رهبران ویژه می‌طلبند، نه «قهرمانان» ویژه. این جور کارها نه از قهرمانان ویژه برمی‌آید، نه از ساده‌اندیشان و ساده‌سازان و نه از تنزه‌طلبانی که پروای نام و ننگ دارند. و چنین است که حسن، به عنوان رهبری از خاندان محمد و علی (۹)، در بحرانی‌ترین شرایط تاریخ اسلام و درست در آستانهٔ نابودی یا بقای همیشگی اسلام، به منظور آماده‌سازی، تزکیه، تشکل و سازماندهی متناسب با شرایط و برنامه‌ریزی دقیق و زمانبندی شدهٔ جنبش با شرطهای مشخص، و با اعلام صریح و مکرر این که «این کار مدتی دارد» (۱۰) و «کل یوم هو فی شأن» (او — خدا — هر روز

در کاری، مقامی و شانی است) (۱۱)، به ترک موقت مخاصمه مسلحانه، یعنی همان «صلح» معروف، تن می‌دهد.

مرگ را انتخاب کردن وقتی که باید مرد؛ و زندگی را انتخاب کردن وقتی که باید زنده ماند. هر چند برای کسی که آن اولی آسان است، این دومی دشوار است. دیگر بر سر راه مدینه، در قادسیه، کسانی جلو نخواهند آمد و نخواهند گفت: «ای ذلیل کننده عرب!» (۱۲). دیگر یاران خودت که به دیدارت می‌آیند، نخستین کلامشان با تو این خواهد بود: «سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنین!» (۱۳). تو در هیات یک شهید، جاویدان خواهی شد، اما خلق و فرزندان خلق و فرزندان فرزندان خلق، «بر در سرای فرزندان معاویه» (۱۴) و فرزندان فرزندان معاویه، خواهند ایستاد و آب و نان خویش را از آنان خواهند طلبید.

تو کدام را انتخاب می‌کنی؟ اگر فداکار باشی اولی را؛ اما اگر اهل «فدا» باشی دومی را. بگذار دیگران هر چه فکر می‌کنند بکنند؛ اما حسن و معاویه هر دو یکدیگر را خوب می‌شناسند و هر دو خوب می‌دانند که چه می‌کنند و چه می‌خواهند. این «صلح» همان اندازه که به حسن تحمیل شده است به معاویه نیز تحمیل شده است. چرا که عامل تحمیل آن نه حسن است و نه معاویه، شرایط مشخص در لحظه مشخص است، شرایط ناگزیر و ناگزیرکننده و متناسب با ظرفیتها و اندازه‌ها. این است که معاویه می‌کوشد این به اصطلاح آرامش را از میان بردارد و جنگ را در لحظه‌ی که خود می‌خواهد بر حسن تحمیل کند (۱۵). حسن، اما، هشیارتر از این حرفهاست!

پروسه بروز

فصل کیفی دوم که با خلافت علی آغاز شده و در زمان خلافت حسن نیز ادامه یافته بود و یک ویژگی آن کشاکش میان دو مرکز خلافت بود، با استقرار حاکمیت بلامنازع معاویه پایان یافت. در فصل کیفی جدید، یعنی فصل کیفی سوم، دو عامل پایه‌پای هم پیش می‌رفتند تا در نقطه معینی، معادله‌ی جدید با ظرفیتی جدید بسازند. یکی حرکت درونی و ذاتی حاکمیت معاویه که پروسه آن، مثل پروسه هر حرکت درونی و ذاتی دیگری، پروسه بروز تدریجی ماهیت بود و ماهیت این حاکمیت را، در ابعاد مختلف، بارز و افشا می‌کرد. دیگری سازماندهی و تشکل جنبش مقاومت در زیر چتر حفاظتی بود که رهبری (امام حسن با ترک موقت جنگ مسلحانه و، بعد از او، امام حسین با ادامه ده ساله همین سیاست تا پایان عمر معاویه) بر سر آن کشیده بود و نقش فعال جنبش در تسریع هر چه بیشتر و رشد هدایت‌شده بروز ماهیت معاویه با انواع شیوه‌های غیرمسلحانه.

وقتی به یک وقایعی که در این فصل معین، به نحوی از انحا، به حسن و حسین و یاران آنها - که کم و بیش متشکل شده بودند و پیرامون کسانی هم چون سلیمان بن سرد، عمر بن حمق خزاعی، حجر بن عدی و... گرد می آمدند - از سویی، و به معاویه و کارگزاران او از سوی دیگر مربوط می شود نگاه کنیم، در تکتک آنها همپایی این دو عامل را با هم، در یک حوزه تأثیر و تأثر، می بینیم. این حوزه تأثیر و تأثر، خود، به عنوان یک عامل دیگر، با کل جامعه اسلام، حوزه تأثیر و تأثر دیگری به وجود می آورد و در کش و قوس این تلاطمهای پی در پی، جامعه برای پذیرش توفانی که رهبری با برنامه ریزی سنجیده خویش آن را زمینه سازی می کرد، آماده می شود. افشاگری و کار سیاسی یکی از مهمترین محورهای فعالیت مقاومت در تمام دوران «صلح» بود که پرداختن به کم و کیف آن و ذکر نمونه های بسیار فراوان و بسیار درخشانش فرصتی دیگر می طلبد. اما شاید تمام پیام «فاز سیاسی»، در پاسخ کوتاه یکی از شهیدان آن به معاویه، که به او گفته بود با کاری که کردی خودت را به کشتن دادی، خلاصه شده باشد: «نه؛ بلکه تو را کشتم!» (۱۶).

یک اصل ساده و عام

در ضرورت آن گامهای نخستین برای فروریختن هاله تقدسی که معاویه، به عنوان جانشین پیامبر خدا، بر گرد سر داشت و جدی بودن خطری که از این بابت موجودیت و ادامه تاریخی اسلام ضداستثمار را، در صورت بی گدار به آب زدن، تهدید می کرد، شاید همین بس باشد که حتی همین امروز داریم می بینیم که بخش بسیار بزرگی از عوام مسلمان، قرنهای پس از مرگ معاویه، هنوز از این جرثومه پلید ریا و سالوس با احترام و به نام «امیر المؤمنین معاویه رضی الله عنه» یاد می کنند، آری، با ریا و سالوس می توان یک مکتب را برای همیشه دزدید. ولی به شرطی که بعضیها هیچ وقت نباشند.

این «بعضیها»، اما، همیشه هستند!

معاویه، به خوبی می داند که یزید، هرزه و رسوا و بدنام و منفور خاص و عام است. حتی کارگزاران فاسق او نیز از عاقبت یزید بر او می ترسند (۱۷). اما هیچ راه دیگری جز بیعت گرفتن برای یزید، پیش روی معاویه نیست. چرا که یزید، در واقع، هیچ نیست جز ادامه طبیعی و منطقی معاویه در «دستگاه»ی که دستگاه «وجود»ی معاویه است و «وجود» معاویه تنها در آن دستگاه «معنی» دارد. انتخاب یزید به عنوان ولیعهد، به اختیار معاویه نیست که با حزم و دوراندیشی بتواند خود را از آن برهاند. انتخاب یزید انتخابی است که «دستگاه وجودی» معاویه بر او تحمیل

می‌کند. وقتی معاویه دیگر نباشد یزید باید باشد، وگرنه وجودی به نام معاویه ناتمام خواهد ماند. معاویه در تکامل خود به یزید می‌رسد، بی‌هیچ راه دیگری و بی‌هیچ چاره‌بی. معاویه یا معاویه نیست یا، اگر هست، بعد از مرگ خود یزید است. و چون معاویه، معاویه است و «هست»، پس نمی‌تواند بعد از مرگش یزید نباشد و باشد. یزید هم نتیجه معاویه نیست. یزید خود معاویه است که، اندک‌اندک، از درون معاویه بیرون می‌آید. یزید حرکت ابعاد معاویه است در زمان. یزید ظهور تدریجی ابعاد معاویه است. این، اصل ساده و عامی است که، از فرط سادگی، معمولاً به چشم نمی‌آید.

بدون دیدن این اصل نه می‌توان معاویه را به‌طور ماهوی نفی کرد و نه حتی می‌توان به‌کنجی نشست و مبارزه‌یی را که یک رهبری آگاه برای نفی ماهوی معاویه، مرحله به مرحله و در هر مرحله به‌تناسب همان مرحله و با چشمانداز مرحله و مراحل بعدی، پیش می‌برد فهمید. بدون دیدن این اصل می‌توان میثمی شد، بازرگان شد یا حسین روحانی شد. اما نمی‌توان با حسن بیعت کرد، در رکاب حسین جنگید، از کربلا گذشت و، در یک وادی آن‌طرف عاشورا، هم‌پیمان با پیروان حسن و حسین، به‌خونخواهی تاریخ برخاست!

مسأله، نه آن است و نه این

دعوی معروفی هست بر سر این که آیا حسین نتیجه را از پیش می‌دانست و آگاهانه به‌سمت شهادت می‌رفت یا تصمیم داشت با یاری اهل عراق، یزید را سرنگون کند و خود حکومت را به‌دست بگیرد و، به‌عنوان شایسته‌ترین امانت‌دار خدا، به‌ادامه برنامه‌های ناتمام مانده پدرش علی بپردازد؟

این دعوی معروف، صرفنظر از «مشکل» لاعلاج آن به‌اصطلاح «اهل آخرت»‌هایی که قیام برای کسب حاکمیت و خلع‌ید از غاصبان و غارتگران را کار «اهل دنیا» می‌دانند، بیشتر از دو خطای دید در دو طرف دعوا نشأت می‌گیرد. کسانی که می‌گویند حسین در شروع حرکت خود، الزاماً چشمانداز نزدیک کسب حاکمیت را داشت وگرنه نبرد تعیین‌کننده را شروع نمی‌کرد یا نمی‌بایست شروع کند، مفهومی به‌نام رشد در زمان را نمی‌شناسند. این کسان از نظر «سیستم منطقی» دچار نوعی گسسته‌پنداری پدیده‌ها و از نظر «سیستم ارزشی» آلوده نوعی پراگماتیسم هستند، اگرچه در تئوری به‌هیچ یک از این دو سیستم اعتقاد نداشته باشند، سهل است، هفتاد من کاغذ هم در رد آنها سیاه کرده باشند. کسانی هم که مسأله را در این حد ساده می‌کنند که حسین چه موفق می‌شد و چه موفق نمی‌شد، همین اندازه که بعد از معاویه میان بیعت و مرگ

قرار گرفته بود می‌بایست مرگ را بر ننگ — در معنای متداول و نه فلسفی آن، البته — انتخاب کند و همین کار را هم کرد، شهادت را تا حد یک قهرمانی و رهبر را تا حد یک آدم آزاده و جوانمرد — نه کسی که مسئول همهٔ تاریخ است — تنزل می‌دهند. در نظام ارزشی اینان، در پس پشت نظام ارزشی اینان، نام و ننگ است که اصالت دارد نه سرنوشت خلق. اینان، با حل یک تضاد ساده، گریختن از معركة تضادهای پیچیده را — که خود اگر اهل عمل باشند اهل آنند و اگر هم اهل عمل نباشند، دست‌کم بالاترین مدار ارزش را آن می‌دانند — به حسین نسبت می‌دهند. خودپرستیدن و گلیم خویش به‌در بردن، منتها به‌بهایی غیر معمول: به‌بهایی جان.

اما مسأله، نه آن است و نه این. مسأله حتی این هم نیست که حسین می‌اندیشید که انتخاب مرگ بر ننگ — به معنای متداول کلمه — اگر نه در کوتاه مدت، حداقل در بلند مدت پیروزی انتخاب‌کننده را در پی دارد. مسأله این است که حسین می‌بایست حرکتی را که با «صلح» حسن آغاز شده بود درست در همان راستا به‌پیش ببرد. جزئی از این حرکت، که هنوز قرن‌ها و قرن‌ها به پایان آن باقی مانده بود، عاشورا بود. مسأله، درست‌ترین کاری است که در جهت منافع خلق باید انجام داد. این «درست‌ترین» کار، در هر شرایطی می‌تواند چیزی متفاوت باشد. معنی آن هم الزاماً این نیست که همهٔ تبعات آن مثبت است. نه، ممکن است تبعات منفی بسیاری هم داشته باشد؛ اما تبعات مثبت آن، در مجموع، بیشتر است. یعنی روی هم رفته کاری است که مثبت‌تر از آن غیر ممکن است. تنها در این صورت است که پیروزی و مرگ از یک جنسند و مرگ، شهادت است.

برای یک جنبش مقاومت، اگر درست‌ترین کار ممکن را انتخاب کرده باشد، دیگر هیچ چیزی جز پیروزی، تحت هیچ شرایط و هیچ شکلی، قابل تصور نیست و چیزی به‌نام شکست برای آن اصلاً ممکن — یعنی به «امکان» در آمدنی یا قابل به «امکان» در آمدن — نخواهد بود. چرا که انتخاب درست‌ترین کار ممکن، یعنی بیشترین انطباق با شعور جهت‌دار جهان؛ و جهت جهان، رو به کمال است!

پا به پای انسان

تاریخ تکرار نمی‌شود. اصلاً مگر چنین تکراری ممکن است؟ نه. تاریخ تکرار نمی‌شود، تاریخ ادامه می‌یابد و در ادامهٔ خود کامل می‌شود. «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را هم این‌طور باید دید، نه آن‌طور.

هر روز عاشورا است، اما عاشورایی دیگر و هر زمینی کربلاست، اما کربلایی دیگر. عاشورایی همان اندازه دیگر که امروز زمین، و کربلایی همان اندازه دیگر که زمین امروز. تاریخ تکرار نمی‌شود، تاریخ ادامه می‌یابد. اما این ادامه بر بستر یک خط

نیست، در دل یک حجم است. چون خط مقوله‌یی است ذهنی که وجود خارجی ندارد و تاریخ مقوله‌یی است عینی که وجود خارجی دارد! شما می‌توانید ابعاد این حجم را بشمارید و من می‌توانم ابعاد این حجم را نشمارم. اما این ابعاد، چه شمارش شدنی باشند و چه شمارش شدنی نباشند، خواه‌ناخواه، ابعاد آن «وجود»ی هستند که موضوع تاریخ هموست و بدون او چیزی به‌نام تاریخ موضوعیت ندارد: وجود «واحد»ی به‌نام انسان که، به‌عنوان یک پدیده‌ی معین، با مفهومی کلی و متمایز از بقیه‌ی پدیده‌ها، در حال ظهور تدریجی در هستی است. بنابراین، آن حجمی که تمام تاریخ را دربر گرفته و عامل پیوند اجزای آن است، در هر لحظه، آن نسبت معین از مطلق ابعاد آدم است که تا آن لحظه‌ی معین، در شرایط معین، امکان ظهور یافته است. اما این ظهور، خود شرایط معین دیگری به‌وجود می‌آورد که با شرایط لحظه‌ی پیش متفاوت است و شرایط لحظه‌ی بعد را متفاوت می‌کند. واقعه‌ی عاشورا نیز، به‌عنوان واقعه‌یی در تاریخ، جزء طبیعت ظهور تدریجی انسان در ابعاد کلی خویش است. اما آن چه آن را از بسیاری وقایع دیگر متمایز کرده، خصلت «سرفصل» بودن آن است: فصلی که از ظهر دهم محرم سال شصت و یک هجری، در تاریخ بخش عظیمی از جهان، و به‌تبع آن تمامی جهان، آغاز شده و هنوز ناتمام مانده است تا به‌تدریج کامل شود، پایه‌پای انسان و تا سرفصلی دیگر از زندگانی او.

تا سنگفرش

نشسته‌ایم یا ایستاده‌ایم - فرقی نمی‌کند، می‌خندیم یا گریه می‌کنیم - فرقی نمی‌کند و بحث می‌کنیم یا به‌سر و روی هم می‌کوبیم - فرقی نمی‌کند. یکیمان می‌گوید: این، یکیمان می‌گوید: آن، یکیمان می‌گوید: هم این و هم آن و یکیمان می‌گوید: نه این و نه آن.

یکی، اما، دستهامان را می‌گیرد و می‌بردمان، یعنی می‌آوردمان، توی خیابان، روی سنگفرش، و هیچ، هیچ نمی‌گوید. همان جا، یعنی همین‌جا، رهایمان می‌کند و می‌رود. هنوز هم در امتداد آن دو صف عاشورا، آن‌جا، یعنی این‌جا، دو صف رودرروی یکدیگر ایستاده‌اند. همه حاضرند، هرکس، از هر نوع، در یکی از این دو صف. صف سومی هم وجود ندارد. همه حاضرند، فقط در یکی از این دو صف. چه دیده بشوند و چه دیده نشوند: اگر خودشان نه، شب‌حشان و اگر شب‌حشان نه، خودشان. نگاه می‌کنیم، بی‌آن که لازم باشد کلمه‌یی حرف بزنیم.

از عاشورا به‌بعد، راحت می‌شود حرف زد. اما نه با کلمه‌ها که عینیت‌های مجردند، با مجردهای عینی که مادر کلماتند.

بیا برویم هوا را بو بکشیم و ببینیم که چند هزارمین لحظه چند هزارمین ماه پنجمین فصل این سال طولانی است؟

در مدار جدید، واحد زمان تغییر کرده است و از جنس دیگری است. چه کسی گفته است که زمان را با حرکت زمین به گرد خورشید باید سنجید؟ چرا زمان را مثلاً با حرکت الکترون بر گرد هسته نسنجیم؟ چه دلیلی دارد که هر یکبار گردش الکترون بر گرد هسته، یک سال نباشد؛ یا هر بار گردش خورشید بر گرد محور خودش یک روز؟ اگر من در دل ذره ایستاده بودم، مفهوم زمان برایم چه بود و هر روز یا هر سالم چقدر طول می کشید؟ اگر شما در دل خورشید ایستاده بودید چطور؟ زمان، یک واقعیت مستقل خارجی است. اما واحد آن اعتباری است.

شتابزده نباشیم. هنوز نور امشب ستاره سپیده و روشنی که همین بالاها، همین نزدیکیها، همین دور و برهای ماست، به ما نرسیده است. این نوری که می بینیم بیات است. نور تر و تازه آن، یکی از همین شبها، صد یا دویست یا سیصد هزار سال دیگر، بالاخره خواهد رسید. کمی دیرتر از هزار و سیصد و چهل و شش سال از آغاز فصل پنجم تا حالا، یا پنج سال اخیر آن.

آمیب، در کسری از ثانیه رشد می کند؛ قارچ، در کسری از ساعت؛ تربچه، در کسری از روز؛ گوساله، در کسری از سال و انسان، در کسری از تاریخ!

منابع و توضیحات:

۱ - از آیه ۳۵ سوره ۲

۲ - مثلاً ر.ک. به: دکتر طه حسین: *الفتنة الكبرى*، ترجمه احمد آرام، و دکتر علی شریعتی: *مجموعه آثار*، جلد ۷ و مجید شریف: «اندر احوالات مذهبستیزان حرفه‌یی»، *راه آزادی*، شماره ۱۱

۳ - *نهج البلاغه*، خطبه ۳

۴ - *نهج البلاغه*، خطبه ۱۵

۵ - ر.ک. به: ابوذر ورداسبی: *جزمیت فلسفه حزبی* (نقد کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی)، و مجید شریف: «اندر احوالات مذهب‌ستیزان حرفه‌یی»، *راه آزادی*، شماره ۱۱.

۶ - در این باره و به طور کلی درباره جنگ و صلح حسن، ر.ک. به: احمد رضایی: *راه حسین*، و دکتر علی شریعتی: *مجموعه آثار*، جلد ۱۹ و نوشته‌های دیگر او.

۷ - *تاریخ طبری*، جلد هفتم، ص ۲۷۱۴

۸ - احمد رضایی: *راه حسین*

۹ - تبار و خاندان و آل، در اسلام مفهومی ایدئولوژیک دارد. در قرآن از آیات متعددی می‌توان این موضوع را درک کرد، از جمله آ ۵۴ س ۸، آ ۵۹ س ۱۵، آ ۶۱ س ۱۵، آ ۲۴۸ س ۲ (که در آنها از آل موسی و آل هارون و آل فرعون و آل لوط سخن به میان آمده است) و نیز آ ۴۶ س ۱۱ (... انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح...)، یا در زیارت امام دهم می‌خوانیم: السلام علیک یا آل‌الله (سلام بر تو ای آل خدا)! در مورد حسن و بقیة امامان نیز آن چه اصل است هم‌تباری ایدئولوژیک آنان با علی و محمد است. به خاطر این اصل است که هم‌تباری نسبی آنان اعتبار می‌یابد. یعنی از آن جا که فرهنگ جاهلی، به دلیل بافت قبیلہ‌یی و اجتماعی ویژه آن دوران، عمیقاً در خانواده‌ها نفوذ داشته و در بافت شخصیت فرزندان خانواده تأثیر تعیین‌کننده‌یی به جای گذاشته است، خاندان پیامبر و علی - که از کودکی در خانه پیامبر بزرگ شده بود - از آلودگی به آن فرهنگ پاکند، یا به بیان دقیق‌تر، بعضی از آنان می‌توانند از آلودگی به آن فرهنگ پاک باشند. برای همین هم در زیارت حسین آمده است: «لم تنجسک الجاهلیة با نجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها» (تو را جاهلیت به آلودگیهای خویش آلوده نساخت و از ظلمات خود بر تو لباس نکرد).

۱۰ - حسن اندکی بعد از صلح، در حضور خود معاویه، خطاب به مردم اعلام می‌کند که این کار مدتی دارد... فتنة لکم و متاع الی حین (آزمایشی است برای شما و متاعی تا مدتی) ر.ک. به: *تاریخ طبری*، جلد هفتم ص ۲۷۱۷

۱۱ - آیه‌یی که حسن، در توضیح ترک موقت مخاصمة مسلحانه توسط او و اتخاذ تاکتیکها و استراتژی متناسب شرایط، می‌خواند.

۱۲ - *تاریخ طبری*، جلد هفتم، ص ۲۷۲۰

۱۳ - نوشته‌اند که سلیمان بن سرد، یکی از یاران حسن و حسین و از شهیدان بزرگ، بعد از «صلح» و قبل از کار توضیحی حسن با او، به دیدار حسن رفت و این چنین به او سلام کرد.

۱۴ - «مرا آن توانایی هست که خداوند عزوجل را تنها بپرستم. لیکن می‌بینم فرزندان شما را که بر در سرای فرزندان معاویه ایستاده‌اند و آب و نان از ایشان

- می‌خواهند. همان آب و نانی که خداوند برایشان مقرر فرموده و خواست ایشان است و ایشان ندهند...» ر.ک. به: راه حسین، نوشته احمد رضایی
- ۱۵ - «... بدانید آن چه با حسن شرط کردم در زیر پای من است!» از سخنان تحریک‌کننده معاویه به مردم عراق که دوستانان حسن بودند.
- ۱۶ - عبدالرحمن بن حسان از یاران حجر بن عدی.
- ۱۷ - تاریخ طبری، جلد هفتم ص ۲۸۶۶

ساعدی در «غربت»

و «درد غربت» به شیوه ساعدی

مجید شریف

یکسال از مرگ ساعدی می‌گذرد، ولی یاد وی در دل دوستان و دوستداران او، که فرهنگ و هنر اصیل ملی و مردمی را ارج می‌نهند، همچنان زنده است. او که «خودکشی فرهنگی» و تسلیم در برابر شرایطی را که تبعید و آوارگی بر هم‌میهنان ما و به‌ویژه هنرمندان تحمیل می‌نماید، ناپسند می‌شمرد، سرانجام، در یکی از پربارترین مراحل زندگی خود و زمانی که هنوز از پویایی و آفرینندگی بسیار برخوردار بود، به مرگ جسمانی تن در داد. جدال همیشگی او با مرگ و به‌خاطر زندگی، اگرچه در ظاهر با پیروزی مرگ پایان یافت، اما، به‌نوعی، پیروزی او را نیز به‌همراه داشت، چرا که بسیاری را - که معمولاً با مردگان بیشتر الفت دارند تا با زندگان - واداشت تا او را بهتر بشناسند و میراث هنری و فرهنگی او را بیشتر ارج نهند. از سوی دیگر، برای مردان بزرگی چون ساعدی مرگ جسمانی نه پایان زندگی، که ادامه آن به‌گونه‌ی دیگر است، زندگی دیگری که در آن فرد، از طریق ارزشهایی که آفریده و آثاری که برجای گذاشته است، به‌ابدیت می‌پیوندد و هر زمان در آنها چنان متجلی می‌گردد که گویی هنوز زنده است؛ مگر نه این که او بارها دیگران را به مقاومت فرهنگی و به‌ادامه زندگی فکری و روحی و هنری در شرایط مرگبار و خفقان‌آوری که رژیم ولایت‌فقیه فراهم آورده یا سبب شده، خوانده بود؟ مگر نه این که او بارها «پرستش مرگ» را، که توسط این رژیم تبلیغ و اعمال می‌گردد، شکافته و افشا کرده بود؟ (۱) مگر نه آن که «قتل‌عام زندگی» (۲) را از دستاوردهای دارودسته‌ی می‌دانست که تمامی نشانه‌ها و آثار زندگی را مورد یورشی وحشیانه قرار داده‌اند؟ پس این عشق او به «زندگی» و آثار و نشانه‌های آن و کینه‌اش به «مرگ» و نظام‌های مرگ‌آفرین چیزی نیست که به‌زندگی جسمانی او ختم گردد.

سرگذشت و سرنوشت فرهنگ در یک رژیم توتالیتر مذهبی موضوع اصلی نوشته‌های او در دوران تبعید است. به‌جرات می‌توان گفت که تا به‌حال هیچ‌کس به زیبایی، عمق و ظرافت او به چنین مقوله‌یی نپرداخته است. به ویژه به‌عنوان یک هنرمند، در مورد هنر، که در کنار «دانش و بینش پویایی انسانی» آن را از ستونهای اصلی فرهنگ می‌داند (۳)، نظری بس صائب دارد. مسخ‌کردن هنر و آن را به صورت وسیله تبلیغ درآوردن، نابودی بسیاری از آثار هنری و تاریخی، سانسور و کنترل شدید و دخالت مستمر در تمام ابعاد زندگی هنری جامعه از سوی سران و سردمداران و دست‌اندرکاران هنرستیز رژیم خمینی، سرکوب هنرمندان و روشنفکران مردمی و انقلابی، تقبیح موسیقی و نشانیدن روضه‌خوانی و «زنجموره» و اشک و آه به جای آن، ترویج و تبلیغ خرافات و موهومات و جزمیات در «آثار هنری» و، به‌ویژه، تبلیغ «مرگ» به‌عنوان موضوع اصلی قصه و نمایش و شعر و نقاشی، از‌اموری بودند که روح هنرمند ما را آزار می‌دادند و او را به‌فریاد و افشاگری وا می‌داشتند (۴). او بی‌محابا و با صداقت، صمیمیت، صراحت و ظرافتی که خاص او بود، تاجر و خشکاندیشی دستاربندها حاکم را به باد حمله می‌گرفت و جای پای آن را در سیاست هنری آنها و در بلایی که بر سر فرهنگ و هنر آورده‌اند نشان می‌داد و، هم‌چون نقاشی زبردست، چه در داستانها و نمایشنامه‌های خود و چه در مقالات و سخنانش، عمق فاجعه تسلط آخوندها و لومپنها بر تمام ابعاد زندگی و فعالیت اجتماعی، از جمله هنر و فرهنگ، را ترسیم می‌نمود.

ساعدی ریشه در آب و خاک فرهنگ، زبان و تاریخ ایران و مردم ایران داشت. این ریشه در او آن‌چنان قوی و محکم بود که «درد غربت» تا آخرین روزهای عمر او را رها نکرد. او در تبعید خود را به مثابه درختی می‌دید که ریشه‌اش را از زمین اصلی و مناسب خود بیرون آورده و در آب و خاکی بیگانه از نو کاشته باشند. از این رو، این «دورمانده از اصل خویش»، «روزگار وصل» را، هر روز و هر شب، با شوق و بی‌تابی باز می‌جست و در آرزوی بازگشت به «نیستان»ی، که از آن بریده بودندش، روزشماری می‌کرد، به‌سرزمینی که از هر سو و از هر جنبه به تاراج قوم بیگانه بی‌همه چیزی رفته بود (۵).

اما «درد غربت»، «شوق وصال» و بی‌تابی برای «بازگشت» به «وطن مألوف» باعث نشد که ساعدی به نومیدی و دل‌مردگی و بیهودگی تسلیم گردد. برعکس، او خود سرمشق و نماینده هنرمندان و روشنفکرانی شد که نخواستند و نمی‌خواهند در برابر دردها و مشکلاتی که غربت فراهم می‌کند کمر خم نمایند. پس حتی در چنین دوران و شرایطی بیکار نشست و تا آن جا که توانست نوشت و فریاد زد، علیه خفقان، علیه مرگ، علیه تاجر و عقب‌ماندگی، علیه «فرهنگ‌کشی و هنرزدایی» و

علیه رژیم توتالیتری که این همه را نمایندگی می‌کند، او هیچ فرصتی را برای تسریع این «بازگشت»، برای تضعیف این جانوران برآمده از اعماق قرون وسطی و برای ترغیب دیگران به شکوفاکردن و همسوکردن استعدادها و تواناییهای خویش در راستای براندازی حاکمیت جور و جهل از دست نمی‌داد. در واقع، اگر چه ساعدی در مبارزه سیاسی و فرهنگی با رژیم شاه و همراهی با انقلابیون مسلح و نیز در مبارزه با اختناق و جهل و خرافه در دوران استقرار حاکمیت رژیم خمینی، بارها آزمایش خود را پس داده بود، پایداری و مقاومت همه‌جانبه‌اش در غربت و تبعید با وجود ضعف و بیماری و سایر مشکلات، چه در برابر شرایط دشوار موجود و چه در برابر وسوسه‌های خناسان، درخشانترین صفحه زندگی اوست که با سرانجامی نیکو - اگر چه در میان اندوه و دریغ فراوان دوستانش - ورق خورد، او، به‌واقع، در دوره و شرایطی که بسیاری از مدعیان دیرینه میدان مبارزه و روشنفکری دچار یاس و انفعال، خودباختگی و تسلیم شدند، آزمایشی چه بسا دشوارتر از گذشته را با پیروزی از سر گذراند.

ساعدی که در دوره شاه نیز به خاطر آزادی و دموکراسی، به‌خاطر بهروزی محرومان و ستمدیدگان و به‌خاطر پاسداری از فرهنگ و هنر و ارزشهای والای انسانی و مردمی با سلاح قلم خویش جنگیده و بارها طعم زندان و شکنجه و سانسور و تعقیب را چشیده بود، از نخستین روزهای حاکمیت ارتجاع، علیه انحصارطلبی، آزادی‌کشی، قشری‌گری و تعصب مذهبی، بهره‌برداری از اعتقادات و احساسات مذهبی در جهت تحکیم قدرت و سلطه تام و تمام، فاجعه‌قالبی‌کردن و یک دست‌کردن جامعه در تمام ابعاد آن و ... به پا خاست و ایستادگی کرد. مقالات او در نشریات مختلف، سایر نوشته‌ها و آثارش در این دوران، همگامی و همراهی او با سایر عناصر و نیروهای ترقیخواه و انقلابی و سرانجام دوران زندگی مخفی و آوارگی و تبعید شاهد این مدعا هستند.

برای او به‌عنوان یک هنرمند، اساساً فرهنگ و هنر با آرمانگرایی، با اندیشه‌ورزی، با آزادی انتخاب، با تنوع فکری و عقیدتی و سیاسی، با معنویت و با احساسها و گرایشهای عمیق و متعالی انسانی آمیخته بود. از دیدگاه او - که در زندگی و آثارش به خوبی بارز است - آفرینش هنری و پویایی فرهنگی جز در محیطی دموکراتیک و در تنوع و برخورد آرا و افکار امکان‌پذیر نیست. یک هنرمند راستین نمی‌تواند از تعهد سیاسی و اجتماعی، از پیوندزدن زندگی و سرنوشت خود با مردم خویش و از مبارزه بی‌امان علیه جهل و خفقان و بهره‌کشی و وابستگی به‌دور باشد و در عین حال یک هنرمند راستین، از آن جا که هنر دارای قداستی انسانی و مردمی است، جز با پایبندی و پافشاری بر «استقلال» اندیشه و احساس نمی‌تواند به

آفرینش هنری خودجوش و اصیل بپردازد و این همه در صورتی میسر می‌شود که هم محیطی برای شکوفایی آزاد اندیشه و استعداد فراهم آید و هم هنرمند هر چه بیشتر خود را از قیود درونی، که به صورت پایبندی به جزمیات و خرافات و تعبدات رنگارنگ و پیچ‌درپیچ ابراز وجود می‌کند، رها سازد و خود را در وهله نخست به حقیقت، آرمانها و ارزشهای انسانی و به تلاش در راه عدالت و آزادی متعهد کند، تعهدی که هر تعهد دیگر در رابطه با آن تعیین و ارزیابی می‌گردد و معنا می‌یابد. در این صورت طبیعی است که هنرمند متعهد واقعی به تعیین خط و دادن «رهنمود» از سوی هیچ قدرت و حکومتی رضایت نمی‌دهد. ساعدی به‌عنوان یک مبارز سیاسی و اجتماعی و به‌عنوان یک هنرمند در مراحل مختلف زندگی خود، چه در زمان شاه، چه در دوران انقلاب، چه در زیر تیغ حاکمیت خمینی و چه در تبعید به این اصل وفادار ماند و در عین حفظ «استقلال» اندیشه، احساس و وجدان، به تعهد اجتماعی خود به‌عنوان یک روشنفکر و یک هنرمند به بهترین شکل عمل کرد. پیوند او با مقاومت مسلحانه و همکاری قلمیش با «شورا» از همین احساس تعهد مایه می‌گرفت. ساعدی، در عین حال، «استقلال» در اندیشه و احساس و وجدان را با خلاقیت، نوآوری و پویایی هم‌عنان، همراه و لازم و ملزوم می‌دانست؛ نه تقلید و دنباله‌روی فکری و فرهنگی از دیگران (۶) و نه دلخوش کردن و بسنده کردن به میراث فرهنگی گذشته. او از روشنفکران و هنرمندان نسل خویش و نسل آینده می‌خواست که بر میراث فرهنگی ملی و جهانی و به «فرهنگ کتبی» (۷) چیزی از خود بیفزایند و بدین سان پویایی و تداوم آن را تضمین کنند. والا قناعت به «حافظ و بیهقی و رازی و ابن‌سینا و سهروردی و سعدی و حاج‌ملاهادی سبزواری و دیگران، یا آخر سر به نیما و هدایت و شاملو» به منزله دلخوش کردن به «سنگنوشته‌های پای کوههای دورافتاده» و، در نتیجه، نوعی «خودکشی فرهنگی» است (۸).

او، به‌عنوان یک هنرمند صاحب‌اندیشه، همچنین معتقد بود که اندیشه «سبب سوراخ‌کن» و هنر عریان‌ساز را، که عامل نفوذ در بطن قضایای اجتماعی و انسانی و ریشه‌یابی و کالبدشکافی پدیده‌هاست، حتی درگرم‌آب مبارزه سیاسی و رشد هیجانهای انقلابی نباید از دست نهاد. او به عمق‌بخشیدن به دیدگاه سیاسی در هر زمان و شرایط پایبند بود. از این رو، در نوشته‌ها و آثار دوران تبعید خویش، حتی خود را، همراه با بسیاری دیگر از نیروها و عناصر انقلابی و ترقیخواه که در دوره‌ی دنباله‌رو جوانقلابی یا شبه‌انقلابی شده و تعمیق و تعمق و تحلیل و تعقل را به کناری نهاده و به شعارها و هیجانهای انقلابی اکتفا کرده بودند، مورد انتقاد قرار می‌داد (۹).

ساعدی دشمن جزمی‌گری و خرافه و تعبد بود و رژیم آخوندی را پیش و پیش

از هر چیز، بدین خاطر دشمن می‌داشت که از جزمیت و خرافه و تعبد پاسداری می‌کند، آن را پایایی می‌بخشد، در عمل پیاده می‌کند و در تمام ابعاد و جنبه‌های حیات اجتماعی جاری می‌سازد. او چون سلطه سیاسی رژیم خمینی را همراه و همپای سلطه فرهنگی و عقیدتی او و حتی متکی بر آن می‌دانست، مبارزه با این رژیم را در تمامی ابعاد اعم از سیاسی و فرهنگی و عقیدتی ضروری می‌شمرد و بنابراین جنگیدن با او را نه فقط در جبهه نظامی و سیاسی که در جبهه فرهنگی نیز، نه فقط با سلاح که با قلم نیز، لازم، حیاتی و اجتناب‌ناپذیر می‌دانست (۱۵).

ساعدی تنها در دل دوستان و دوستداران خود زنده نیست، در دل دشمنان و بدخواهان نیز ابدیت یافته است. بیهوده نیست که قلم به مزدان و تبلیغاتچیان رژیم هنوز نیز بی‌مناسبت و بامناسبت بر او می‌تازند و او را به باد تهمت و دشنام می‌گیرند و مثلاً به او نسبت همکاری با رژیم شاه می‌دهند. کیهان هوایی ۱۴ آبان ۶۵، بیش از یک صفحه خود را به مطالبی اختصاص داده است که یکی از مزدوران رژیم، ظاهراً از زندان قزل‌حصار، علیه ساعدی نوشته است. اوج فلاکت و افلاس اینان آن جا معلوم می‌شود که به ادعاها و جعلیاتی توسل می‌جویند که توسط اسلاف خود فروخته آنان در زمان شاه در روزنامه‌های دولتی منتشر شده بود. مثلاً به صاحب‌یهی از قول ساعدی در کیهان سال ۵۴، که در آن گویا وی از «رهبری خردمندان شاهنشاه» یاد کرده است! ساعدی خود در مصاحبه‌یی که دو سال و نیم پیش از سوی دانشگاه هاروارد با او انجام شده و اخیراً چاپ گردیده است، یک بار دیگر پرده از روی اصل موضوع برداشته است (۱۱). در هر صورت کاملاً روشن است که آن چه این گونه مزدوران را وا می‌دارد که کینه‌توزانه به ساعدی حمله‌ور شوند، نه «تأیید رژیم شاه»، بلکه انگشت گذاشتن وی بر نقاط و نکات حساس در بینش، عملکرد و ماهیت این نظام قرون وسطایی و روگردن دست ماموت‌های دستار به سر و عمال و کاسه‌لیسان آنها، به ظریف‌ترین، زیباترین و هنرمندانه‌ترین شکل و با استفاده از نکات دقیق روانشناسانه است و همچنین همکاری او با آن چه اینان نام «ضدانقلاب» (۱۲) بر آن نهاده‌اند! والا اگر ساعدی اهل سازش و همکاری با رژیم شاه بود، بی‌تردید سازش و همکاری او با رژیم خمینی نیز چندان دشوار نمی‌بود، به ویژه که می‌دانیم این رژیم حتی بسیاری از مزدوران جاسوس و شکنجه‌گر یا تبلیغاتچی رژیم گذشته را نیز به خدمت گرفته و در دستگاه سرکوب و اختناق خویش از آنها بهره‌می‌گیرد و نیز می‌دانیم که پاندازان رژیم در مواردی تلاش ناموفقی کردند تا ساعدی را راضی کنند که به قیمت ضدیت با مقاومت، از رژیم امان‌نامه

دریافت کند و به ایران بازگردد (۱۳). بدین ترتیب، عمق کینهٔ رژیم به امثال ساعدی دقیقاً نشان می‌دهد که اینان کجای این رژیم را نشانه گرفته‌اند و در این زمینه تا چه حد موفق بوده‌اند.

اینک یک سال است که ساعدی در میان ما نیست، ولی راه او و پیام او همچنان زنده است و زنده خواهد ماند. دعوت او به مقاومت فرهنگی، به آفرینش فرهنگی و هنری، به زنده‌نگاه‌داشتن، هرچه بیشتر پویا کردن و تداوم‌بخشیدن میراث فرهنگی، اگرچه نزدیکترین و فوری‌ترین بازتاب و تأثیر خویش را در تسریع سرنگونی رژیم خمینی و تضعیف مبانی اجتماعی و فرهنگی حاکمیت خمینیسم و عواملی که به این حاکمیت انجامیده است، می‌یابد، منحصر به روزگار اقتدار این رژیم یا دوران تبعید نیست، بلکه مسألهٔ همیشگی هر جامعهٔ زنده، به ویژه جوامع در حال گذار از «کهنه» به «نو» و از «گذشته» به «آینده»، همچون جامعهٔ ماست. بنابراین، به واقع، زنده‌داشتن یاد ساعدی و سپاسگزاری از نقش و خدمات او چیزی نیست جز ادامهٔ راه او، به کار بستن پیام او و تحقق آرمانها و ارزشهایی که او آفریده یا تبلیغ نموده و منتقل کرده است، به معنای پاسخ مثبت‌دادن به این پیام و دعوت اوست که: «نگذاریم کارمان به جایی برسد که انجام و فرجام "ما" همچون قهرمانان فیلم فارنهایت ۴۵۱ بشود. حافظه قابل اعتماد نیست. حافظهٔ دور داریم و حافظهٔ نزدیک، و این دو حافظه، گاهی با هم می‌آمیزند و گاهی از هم فاصله می‌گیرند، خاطره‌ی زنده می‌شود، خاطره‌ی با خاطره‌هایی دیگر درهم می‌آمیزد و این چنین است فرق معاملهٔ حافظهٔ آدمیزاد با اعتبار نوار ضبط صوت.

... در برابر این عارضهٔ عمدهٔ فرهنگ‌کشی، یعنی خودکشی فرهنگی، چه باید کرد؟ شعار دادن برای همه ما در زمان فعلی دل آشوبه می‌آورد. ولی شعار راستین یعنی خواست واقعی مردم وطن ما دل آشوبه نمی‌آورد. باید گفت و دقیقاً باید گفت که ایستادگی لازم است. مطلقاً دست به خودکشی فرهنگی نباید زد.

... کار دقیق را حافظ کرده است. نترسیدن و اصلاً نترسیدن. شجاعت، رک‌گویی، لخت‌شدن، لخت‌کردن خود، لخت کردن روح خود، بدین‌سان است که زبان ما عوض می‌شود و فرهنگ عوض می‌شود. حافظ آدمی، تبدیل می‌شود به یکی از ستونهای عمده و مهم فرهنگی.

... حال که رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر اعدام انسانهای معترض و والا، چه پیر و چه جوان، که آرمان دیگری جز آزادی و آزادیخواهی ندارند، به اعدام فرهنگ کهنسالی پرداخته است، بر همهٔ ماست که از خودکشی فرهنگی بپرهیزیم.

... باید فریاد برآورد. دنیا را باید به لرزه در آورد. باید نوشت و به همه زبانه ترجمه کرد...

... ما زنده‌ایم، پویایی در وجود ماست. نمی‌خواهیم بمیریم. نه تنها خودکشی فرهنگی نمی‌کنیم که رودررو با فرهنگ‌کشی مقابله می‌کنیم.

جا پای ما در ذهن همه دنیا باید باقی بماند. اگر این کار را نکنیم، مرده‌ایم. و اگر این کار را بکنیم تیر خلاص به مغز عفن پوسیده جمهوری اسلامی رها کرده‌ایم. ... همه اسلحه‌ها را باید برداشت. تسلیح فرهنگی امر مهمی است، با همه سلاحها باید جنگید و این بختک خیالی را نه، این بختک واقعی را که جز کشتن آرمانی ندارد باید برانداخت» (۱۴).

منابع و توضیحات:

- ۱ - مثلاً ر.ک. به: «فرهنگ‌کشی و هنرزدایی در جمهوری اسلامی»، الفبا، شماره ۱
- ۲ - «رودرویی با خودکشی فرهنگی»، الفبا، شماره ۳، ص ۳
- ۳ - همان جا، ص ۶
- ۴ - ر.ک. به: «فرهنگ‌کشی و هنرزدایی در جمهوری اسلامی»، الفبا، شماره ۱؛ «نمایش در حکومت نمایشی»، الفبا، شماره ۵؛ «تصویر جمهوری اسلامی در آیینة قصه‌ها»، الفبا، شماره ۶؛ «نوروز امسال اسفناک‌تر است»، شورا، شماره ۶ و ۷؛ «رودرویی جمهوری اسلامی با هنر تئاتر»، شورا، شماره ۹
- ۵ - «شرح احوال»، الفبا، شماره ۷
- ۶ - «مصاحبه رادیو بی.بی.سی با دکتر غلامحسین ساعدی»، الفبا، شماره ۷، ص ۹
- ۷ - «رودرویی با خودکشی فرهنگی»، ص ۵
- ۸ - همان جا، ص ۶
- ۹ - «تاریخ شفاهی ایران»، الفبا، شماره ۷، ص ۱۲۵ تا ۱۲۷
- ۱۰ - «رودرویی با خودکشی فرهنگی»، ص ۷
- ۱۱ - «تاریخ شفاهی ایران»، ص ۹۳ تا ۹۵
- ۱۲ - کیهان هوایی، ۱۴ آبان ۶۵، ص ۲۶
- ۱۳ - اسماعیل وفا یغمایی، «یادی " زهرهان به سرتازیانه"»، شورا، شماره ۱۵
- ۱۴ - «رودرویی با خودکشی فرهنگی»، ص ۵ تا ۷

یادی از بیژن مفید

بیژن مفید، نمایشنامه‌نویس و کارگردان برجستهٔ تئاتر ایران، دو سال قبل، در بیستم آبان‌ماه، در سن ۴۹ سالگی، بر اثر ناراحتی قلبی در لس‌آنجلس (آمریکا) درگذشت. او از جمله هنرمندانی بود که در دو رژیم شاه و خمینی تحت محدودیت و فشار قرار داشت. در اثر همین فشارها، سه سال قبل از درگذشتش ناچار به ترک وطن شد. در غربت نیز فعالیت‌های هنریش را پیگیری کرد و سرانجام با کوله‌باری از رنج، «آزرده جگر از کژدم غربت»، در بیستم آبان ۶۳، دور از یار و دیار، غصه‌مرگ شد. بیژن مفید یکی از هنرمندان پرتلاش دوران ماست. طی عمر هنریش بیش از ۵۰ نمایشنامه، ترجمه، تهیه و تنظیم و اجرا کرد. معروف‌ترین آنها، نمایشنامهٔ سمبلیک «شهرقصه» است که در سال ۴۶ به روی صحنه آمد و با استقبال وسیع مردم روبرو شد و سه سال بی‌وقفه بر روی صحنه ماند. «ماه و پلنگ» یکی دیگر از نمایشنامه‌های معروف اوست که با الهام از زندگی دکتر مصدق - رهبر فقید نهضت ملی ایران - آن را تهیه کرد. برخی دیگر از نمایشنامه‌هایی که این هنرمند نوشته یا کارگردانی کرده است عبارتند از: «بزرگ نمیر بهار میاد»، که در سال ۵۰ اجرا شد؛ «جان‌نثار»، که از سال ۵۳ تا ۵۶ در کارگاه نمایش بر روی صحنه بود و در سال ۱۹۸۲ دوباره در لس‌آنجلس به کارگردانی بیژن مفید به اجرا درآمد؛ «سهراب و اسب و سنجاقک»، «ترب»، «عقاب و روباه»، «شاهپرک‌خانم» و... نمایشنامه «ترس و تکبت رایش سوم» از برشت، در سال ۱۳۵۰ به کارگردانی مفید، در کارگاه نمایش به روی صحنه آمد. او در نوشتن نیز توانا بود و سالها با نشریات ادبی - هنری، از جمله مجلهٔ سخن، همکاری داشت.

در ژانویه ۸۴ (بهمن ۶۲) بیژن مفید به دعوت شورای متخصصین ایرانی

هوادار شورای ملی مقاومت ایران، در لس‌آنجلس، تحت عنوان «هنر ایران، قبل و بعد از انقلاب» سخنرانی کرد. متن این سخنرانی که از نوار پیاد شده بسیار مفصل است. برای آگاهی از شیوه نگرش این هنرمند ارزنده نسبت به هنر، تعهد هنرمند، انقلاب، سیاست و... بریده‌هایی از این سخنرانی را، به صورتی گزارشگونه نقل می‌کنیم.

بیژن در آغاز سخن، چگونگی پیدایش هنر، به‌ویژه هنر تئاتر، تأثیر دین مسیح در رکود یا تسریع جوششهای هنری را تا اوج شکوفایی هنر نمایشنامه‌نویسی و تئاتر در آثار شکسپیر، مورد بررسی قرار می‌دهد. در همین بخش ضمن تشریح سیر تاریخی هنر در ایران باستان و پس از اسلام، آنگاه که از هنر در زمان غزنویان سخن به میان می‌آورد، درباره شاهنامه استاد سخن، فردوسی، چنین می‌گوید: «بعضیها شاهنامه را تخطئه می‌کنند و می‌گویند که این درباره شاهان است، چنین چیزی نیست... شاهنامه سراسر توهین و فحاشی است به تمام شاهها... در تمام شاهنامه یک شاه خوب وجود دارد که از او تعریف می‌کند و آن هم کیخسرو پسر سیاوش است... کیخسرو خرابیها را آباد می‌کند، فسادها را پاک می‌کند، یک حالت تطهیری دارد. بعد، از همان جوانی، روزی با همه خداحافظی می‌کند و در برف ناپدید می‌شود. ایرانیها هنوز منتظر بازگشت کیخسرو هستند، درست مثل امام زمان در اسلام، در شیعه، [و معتقدند] که روزی برخواهد گشت و دنیا را آباد خواهد کرد». او در ادامه سخنرانی، وضعیت هنر را در دوره‌های مغول، تیموریان، صفویه، قاجار و پهلوی مورد بررسی قرار می‌دهد و در پایان قسمت اول سخنرانش درباره انقلاب ضدسلطنتی چنین داوری می‌کند: «به عقیده شخص من، انقلاب ایران، اصیلترین انقلابی است که ممکن بود وجود داشته باشد... انقلاب ایران شاید به اصالت انقلاب اکتبر شوروی و مثلاً انقلاب فرانسه است، در آن بحثی نیست... ما این انقلاب را رها نکردیم، همه پایش ایستادیم و همه مبارزه کردیم و این انقلاب باید می‌شد و کار درستی بود. این که چه افرادی آمدند... این مبحث دیگری است... یک روز دیگر در جلسه کوچکتر این شورای متخصصین همین حرف را زدم، حالا هم تکرار می‌کنم، انقلاب ایران چیز بسیار اصیلی است و امیدوارم که هر چه زودتر بتوانیم پالوده‌اش کنیم، پاکش کنیم از این پارازیت‌هایی که گرفته است آن را، وگرنه خود انقلاب بحثی درش نیست».

در قسمت دوم برنامه، که برای پرسش و پاسخ در نظر گرفته شده بود، بیژن، ابتدا به تازه‌ترین فعالیت‌هایش اشاره می‌کند و می‌گوید: «نمایشنامه‌یی است به نام "ماه و پلنگ"، کار و نوشته من است که خودم هم اجرایش می‌کنم؛ محصولی است از هنرکده هنرهای زیبایی که ما این جا تشکیل داده‌ایم در لس‌آنجلس، که موسیقی

ایرانی تدریس می‌کنیم و ادبیات فارسی و تئاتر، این محصول آن جاست. نمایشنامه‌ی است منظوم، ملهم از سرگذشت دکتر محمد مصدق، به شکل سمبلیک... برنامه بعد از این، همان "ترس و نکبت رایش سوم" مال "پرشت" است که به وسیله دوستان همین شورای متخصصین اجرا می‌کنیم». پس از ذکر این مقدمه، دوباره به انقلاب ضدسلطنتی و تلاش سیستماتیکی که برای مخدوش کردن آرمانهای اصیل و مردمی آن صورت می‌گیرد اشاره می‌کند و می‌گوید: «من الان که می‌آمدم این جا دیدم یک عده‌ی سرکوچه ایستاده‌اند، توی خیابان "ویلشیر" به نام تظاهرات. عکسهای شاه بود و از این حرفها... امروز صبح هم تلویزیون خبر از تظاهراتی می‌داد که سیاه بپوشند به مناسبت سالگرد انقلاب. نمی‌دانم چرا باید سیاه پوشید و عینک سیاه زد یعنی مثلاً سوگواری به‌عنوان انقلاب؟... یک چیز را خواهش می‌کنم یکپارچه متوجه باشیم همه‌مان و به دوستانمان هم بگوییم. یک حرکت بسیار زیرکانه‌ی دارد انجام می‌شود و این از ایران شروع شد. به‌طور غیرمستقیم دارند یک قیاس را در ذهن ما مردم، در ذهن ما ایرانیها، می‌گنجانند، قیاسی به کلی بی‌معنی، قیاسی مع‌الفارق؛ ولی برای آدم ناآگاه خیلی قشنگ است، زود می‌پذیرد و آن قیاس شرایط امروز است با زمان شاه. الان این جا دو سه تا تلویزیون و تعدادی مطبوعات دارند توی ذهن مردم دائماً این را می‌گنجانند. بله زمان شاه مثلاً کسی حقوقی می‌گرفت، وضعش مثلاً روشن‌تر بود، بهتر بود. این اتفاقاً خودش دلیل سلامت انقلاب ما بود. پس مسأله مالی نبود که مردم را به انقلاب کشید، چیز دیگری آن زیر جوش می‌زد. حالا رژیم خمینی دارد کشتار می‌کند، خفقان ایجاد می‌کند، باید باهاش مبارزه کرد ولی جهت مبارزه را، جهت فکری مبارزه را دارند عوض می‌کنند. به مردم عادی و عامی و دور از سیاست می‌گویند که بله خمینی جلاد است. خوب همه قبول دارند و این شرایط قابل ادامه نیست، همه قبول داریم، و به‌طور غیرمستقیم می‌گویند که بالاخره شاه هر چه بود، بالاخره نان مردم می‌رسید، اقلأً هر چه بود دانشگاه را نبسته بود، هر چه بود... این "هر چه بود" را که می‌گویند یک قیاسی است که خیلی به‌نظر من خطرناک است... متوجه باشیم که دارند چه حرکتی می‌دهند، تمام دارودسته‌ها دارند همه را سوق می‌دهند به سوی یک نتیجه‌گیری که اصلاً بی‌معنی است. امروز هی می‌گویند که البته انتقاداتی به شاه وارد است. ایشان که خودش نمی‌دانست. دوروبریها بودند... خلاصه خود ایشان بی‌گناه بود... ولی بالاخره قابل مقایسه با خمینی نیست... اصلاً قیاس نکنیم از بیخ و نگذاریم بکنند، هر کسی که خواست این قیاس را بکند بزنی توی دهنش».

بیژن در پاسخ به یکی از سؤالاتها، به این که «جیره‌خوار» دولت شاهنشاهی نبوده افتخار می‌کند و می‌گوید: «به‌همین علت من توانستم دو تا کلمه حرف بزوم که

بقیه نتوانستند... آدمی که جیره‌خور کسی شد نمی‌تواند حرفش را بزند و در کنترل دولت در می‌آید». او، در ادامه همین پاسخ، به پیوند ناگسستنی هنر و سیاست اشاره می‌کند و می‌گوید: «هنرمند یعنی آدم اصیلی که چیزی از دلش برمی‌آید... این آدم نمی‌تواند از مردم دور باشد. به همین علت است که ما می‌گوییم سیاست و هنر از هم نمی‌تواند جدا باشد یعنی هیچ هنرمندی - اگر هنرمند است - نمی‌تواند بگوید که من به سیاست کاری ندارم. هنرمند زادهٔ زمان خودش است. شرایط بیرون در او مؤثر است و خود به‌خود نمی‌تواند از مردم جدا باشد. هنر خود به‌خود متعهد است. هنر غیرمتعهد وجود ندارد». سپس به تجربهٔ پرکاری که در دوران تبعید در زمینهٔ هنری داشته است اشاره می‌کند و می‌گوید: «این تجربه دوساله‌یی که من در این جا دارم. می‌توانم بگویم درست‌ترین کاری است که داریم انجام می‌دهیم. الان این دوستانی که این جا هستند از طرفداران مجاهدین و از شورای متخصصین و یک جماعت سیاسی دیگر مثل کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران، با کمال صمیمیت آمدند این جا و امروز هنرستان ما دارد نمایشنامه‌یی اجرا می‌کند: ماه و پلنگ. این دو دسته دارند همکاری می‌کنند، به ما کمک می‌کنند که آن را به روی صحنه بیاوریم... چقدر کار صادقانه‌یی است. نمایشنامه بعدی ما «برشت» است (۱) که به‌وسیله همین دوستان شورای متخصصین تا یکی دو ماه دیگر، روی صحنه می‌رود... هنرها، نه فقط متأثر بلکه همه هنرها، باید بیاید توی دل فعالیت‌های سیاسی، توی دل فعالیت‌های اجتماعی...».

در پایان این سخنرانی طولانی، بیژن زنده یاد، دربارهٔ لزوم همیاری و پیوند همه گروه‌های خارج کشور برای افشا و، در نتیجه، کمک به سقوط رژیم خمینی گفتگو می‌کند و سخن را با بررسی نقش روشنفکران در انقلاب‌های جهان، به پایان می‌رساند. یاد این هنرمند ارزنده گرامی باد.

۱ - منظور «ترس و نکبت رایش سوم» است.

سازش میسندید!

سیمین بهبهانی

سازش میسندید، با هیچ بهبانه
 گز خون شهیدان، رودی است روانه
 از ریشه بیرید، آن دست که در باغ
 می‌گند شگوفه، می‌سوخت جوانه
 یا رومی رومی، یا زنگی زنگی
 یگرنگ نسازد، با رنگ دوگانه
 بس غنچه ز دلها، ترکید به سینه
 بس میوه ز سرها، آویخت به شانه

آن پنجه بیداد، از بند جدا باد
 گز سینه استاد، بگرفت نشانه
 ای داد خدارا! بیداد فزون شد
 فریاد برآمد، از نای زمانه
 سرخ است ازین پس، چون خون جوانان
 هر سبزه که روید، بر جوی گرانه
 خورشید برآرید! کافزون ز چراغ است
 تاریکی وحشت، اندوه شبانه
 از شمع چه حاصل؟ کاین مردمیان را
 بی مردم دیده، تاری شده خانه
 هر گشته گمنام، زان سروقدان را
 بر گور نشانید، سروی به نشانه
 سازش میسندید، بر وعده بختندید
 گرفتاده به حیلت، دام از پی دانه
 تا کعبه مقصود، راه دگری هست
 جولانگه دیو است، این راه میانه

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

از کرامات شیخ...

د. ناطقی

موسوی اردبیلی در «نخستین سمینار سازمان قضایی نیروهای مسلح» در مورد عدم تبعیض در محاکمه افراد خاطی گفت که «امروز در برابر یک جرم عمومی بین وزیر و یک فرد عادی تفاوتی نیست». وی، برای این که همه بدانند عدالت و مساوات در رژیم خمینی در چه سطحی قرار دارد، مثالی آورد: «در سالهای اول جنگ یکی از اهالی خرمشهر علیه امام شکایت کرد و شکایت او این بود که ما وسایل زندگیمان را جمع کرده‌ایم [جمع کرده بودیم] ولی چون شما از مردم خواستید در شهر باقی بمانند ما ماندیم و دچار خسارت شدیم. این فرد

ادعا کرده بود که به میزان ۹۵۵ هزار تومان خسارت دیده است و خواستار جبران این خسارت بود و قاضی اخطار برای رهبر انقلاب فرستاد و ایشان نیز اخطار را به من دادند. پس از رسیدگی مسأله رفع شد».

نگارنده که اصلاً نسبت به «آیات عظام» و «حجج اسلام» بدبین نیستم! سعی داشتم فقط ابهام موجود در بیانات آیت‌الله را در ذهنم برطرف کرده و آن را باور کنم. ابهام این بود: مسأله رفتن یا نرفتن از خرمشهر مربوط به یکی دو ماه اول جنگ بود، چرا که پس از شکست دفاع قهرمانانه مردم خرمشهر در کوی ذوالفقاری (که اگر اشتباه نکنم در ۲۹ مهرماه ۵۹ بود)، مردمی که خمینی به هیچ وجه حاضر به مسلح کردنشان نبود - حتی نیروهای انقلابی مسلح را هم در همان خط آتش دستگیر می‌کرد -، دیگر

تماسهای پنهانی فرستادگان ریگان با رژیم، چند نفر از نمایندگان مجلس، طبق قانون اساسی خمینی و در حدود اختیارات و وظایف تعیین شده در همان قانون، در مورد سفر مکارلن و مجوز کسانی که به دیدار وی رفته بودند و این که توافقیهای اخیر با آمریکا چرا بدون اطلاع مجلس بوده، از وزیر خارجه سؤال کردند. خمینی روز ۲۹ آبان که مصادف با روز ولادت پیامبر بود، این گروه را مخاطب قرار داد و به خاطر این گستاخی آنها را به شدت سرزنش کرد و گفت: «من نمی‌خواهم در این روز مبارک اسباب افسردگی اشخاص شوم... من هیچ توقع نداشتم از بعضی از این اشخاص ولو بعضیشان در نظر من پوچند، لکن از بعضی این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم که در این زمان که باید فریاد بزنند بر سر آمریکا، فریاد بزنند بر مسئولین ما، چه شده است؟ شماها چه‌تان است؟... من نمی‌خواهم دل شما را بشکنم، من نمی‌توانم که آن‌طوری که می‌خواهم با شما صحبت کنم و نمی‌خواهم در روز عید رنجش برای شما پیدا کنم». همین اخطار «امامت» برای کسی که به قول معروف «تو باغ» می‌باشد، کافی بود تا بفهمد هوا چقدر پس است و کسی که زبان‌درازی کند، سر خود را ممکن است به باد دهد. پس از آن هم نمایندگان معترض مجلس، مجلسی که خمینی گفته بود

خرمشهر در واقع سقوط کرد و پس از آن، پس از ثابت‌شدن بی‌لیاقتی رژیم و تبدیل‌شدن مردم به گوشت دم توپ، اهالی شهر را ترک کردند. وقایع را که در ذهنم مرور می‌کردم، یادم آمد که در آن زمان، یعنی پاییز سال ۵۹، بهشتی، که بعدها در هفتم تیرماه سال ۶۰، به‌سبب «جا ماندن در زیر آوار» شغل خود را از دست داد! ریاست دیوانعالی را داشت و موسوی اردبیلی دادستان کل بود. حوادث در ذهنم زنده می‌شد و همه حواسم به روی این مسأله متمرکز شده بود که تاریخ شکایت کی بوده است. اصلاً به این توجه نداشتم که به اصل دعوا هم فکر بکنم. یعنی فکر بکنم در بین اهالی خرمشهر، که خمینی به آنها حکم کرده بود با دست خالی زیر گلوله و بمب بمانند و بسوزند و تکه‌تکه شوند، آیا ممکن است کسی هم پیدا شده باشد که علیه خمینی شکایت کند؟ و بعد هم یکی از همان قضاتی که بعدها، صدها جوان را به خاطر همراه‌داشتن اعلامیه یا نشریه‌بی‌مخالف دولت به جوخهٔ اعدام می‌سپردند، اخطار برای خمینی فرستاده باشد؟ و بعد هم خمینی آن را به موسوی اردبیلی داده باشد؟ و بعد هم... پس از رسیدگی مسأله «رفع» شده باشد؟ سه روز تمام به این ترتیب درجا زدم. در روز سوم به یمن تولد پیامبر اسلام، شاهد از غیب رسید و قضیه از اساس حل شد. پس از افشای

«در رأس همه امور» است و «عصاره فضلیت ملت است» زبان خودشان را گاز گرفتند و سؤال از وزیر خارجه را پس گرفتند. ما هم که زیاد خارج باغ نیستیم، یعنی تا اندازه‌ی «باغی» هستیم، با خود این حساب را کردیم: اینها که «نماینده مجلس» بودند و خمینی آنها را می‌شناخت، چون به قول منتظری «شبهه‌ناک» شده بودند، براساس همین قانون اساسی خمینی خواسته بودند کمی «جدی‌تر برخورد کنند» و با خود خمینی هم کاری نداشتند، فقط سؤال «بودار»ی از وزیر خارجه کرده بودند، به این غصب گرفتار شدند؛ حالا اگر کسی که هیچ قوم و خویشی با خمینی ندارد و رفیق حجره او هم نبوده، بخواهد از ولایت فقیه شکایت کند، آن هم به خاطر ضرر دیدن از جنگ، جنگی که «امام امت فرموده از برای ما نعمت است»، چه بلایی ممکن است سرش بیاید؟ به همین خاطر «مع‌الاسف» نتوانستم حرفهای موسوی اردبیلی را در مورد برابری رهبر با یک فرد عادی در نظام «شبان و گله»یی ولایت‌فقیه، باور کنم. حالا این فکر برایم پیش آمده که ممکن است اصلاً منظور قاضی‌القضات خمینی مسأله دیگری غیر از قضا و داوری بوده باشد، «لکن» به خاطر شرم و حیای آخوندی و آیت‌الهی، خجالت کشیده آن را مستقیماً بیان کند. شاید موسوی اردبیلی در اصل می‌خواسته است بگوید

که در تمام طول مدت جنگ، از آغاز تاکنون، فقط یک نفر ناراضی از جنگ پیدا شده است و این شخص هم فقط زیان مالی دیده بود که آن هم «رفع شد» و بقیه مردم مثل «امام»، جنگ را نعمت می‌دانند! به هر حال، منظور حضرت آیت‌الله هر چه بوده و چه من آن را باور کرده یا نکرده باشم، موسوی اردبیلی مجبور است حرفهای مرا، بدون هیچ تردیدی، تمام و کمال باور کند. حرفم این است: عدالت و انصاف خلق همتا ندارد. با «میزان» داوری مردم، حتی به اندازه یک دانه خشخاش در حق کسی کم و زیاد نوشته نخواهد شد. مردم کارنامه همه مجریان امور، مخصوصاً قاضیان و حاکمان «محترم شرع» را به دقت تنظیم کرده‌اند و همه را حسابرسی خواهند کرد، یعنی حساب همه را خواهند رسید. این امری است که دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد.

بیانیه مسئول شورای ملی مقاومت ایران

آخر خط استحاله و سوختن تمام عیار «کارت سلطنت»

همزمان با تشدید جریان تجزیه و فروپاشی دیکتاتوری ضدبشری خمینی و اعتلای مقاومت عادلانه مردم ایران، زخمهای بنیادین و درمان‌ناپذیر این رژیم سرکوبگر و جنگ‌طلب در پهنه‌های مختلف سر باز نموده و سراپای آن را غرقه در بحران می‌کند؛ تا آنجا که پیرکفتار جماران شروع به خوردن ولیعهد رژیم بی‌آینده خود کرده و گرگهای داخل رژیم نیز، بی‌دریغ، به‌دریدن یکدیگر مشغولند. این جریان تجزیه و فروپاشی، که سرانجام به سقوط محتوم حکومت نامشروع خمینی و پیروزی مقاومت خلق در زنجیرمان برای صلح و آزادی منجر خواهد گردید، در مسیر پیشرفت خود با یک سلسله تحولات سیاسی همراه است که، به‌طرزی اجتناب‌ناپذیر، بسیاری از حقایق را بر همگان آشکار می‌سازد.

آشکار شدن روابط مخفیانه و ممتد رژیم خمینی با آمریکا، برملا شدن تغذیه تسلیحاتی رژیم خمینی توسط «شیطان بزرگ»، افشای دست‌نشاندهی مدعیان سلطنت و تمامی بازماندگان رژیم شاه و همچنین افشای وابستگی برخی مدعیان «میانه روی» و استحاله رژیم خمینی از این قبیل است، آن هم با ذکر جزئیات و فاش کردن نحوه استخدام، اداره‌کردن، به‌کار گرفتن و به‌صحنه آوردن آنها و حتی فاش کردن نحوه عزل و نصب، تعلیق و «منتظر خدمت» کردنشان. روشن است که این حقایق در آستانه «خاتمه خدمت» نهایی و ازدورخارج شدن گریزناپذیر راه‌حل «استحاله» و نیز جانشین سلطنتی برای رژیم خمینی، پس از اثبات ازکارافتادگی تاریخی و بلامصرف بودن سیاسی این‌گونه جانشین‌تراشیه‌ها برملا می‌شود. این، یک نقطه عطف

مهم سیاسی در تاریخ مقاومت عادلانه مردم ایران و شورای ملی مقاومت ایران - به مثابه تنها جانشین مستقل و مردمی برای رژیم ضد مردمی خمینی - است، چرا که هم اول خط و هم «آخر خط» استحاله‌گرایی و نظردوختن به «میانه» رژیم خمینی، یعنی جستجوی راه حل و جانشینی در درون این رژیم خون‌آشام، برهمگان عیان شد و کارت سلطنت‌طلبی و همه فرضیات مبتنی بر بازگشت به دیکتاتوری پیشین نیز به کلی سوخت.

چنین است که امروز، در شرایطی که همه تیرهای بقایای شاه و خمینی و حامیان بین‌المللی کارت سلطنت و خط استحاله علیه مقاومت مسلحانه سراسری برای سرنگونی تمام‌عیار رژیم خمینی و علیه شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران به سنگ خورده و تاخت و تازهای ضدانقلاب غالب و مغلوب و دسیسه‌های مستمر راست‌گرایانه و چپ‌نمایانه برضد ما به نتیجه‌ی نرسیده است، بسیاری از آنها که در سطح بین‌المللی بر روی آن «کارت» سرمایه‌گذاری نموده یا به این «خط» امید دوخته بودند، نومید و مغبون شده و، همزمان با بسیاری از تحلیل‌گران و مفسران دیگر، به این حقیقت اذعان می‌کنند که نه بازگشت به رژیم مدفون شاه شانس دارد و نه دستگاه شیخ ملعون استحاله‌پذیر و حفظ‌کردنی است!

هم چنان که شورای ملی مقاومت ایران پیوسته خاطر نشان نموده، برای استحاله‌پذیری بایستی ساخت و بافت ضدتاریخی این دیکتاتوری مذهبی و قرون‌وسطایی از اساس دگرگون و نفی می‌شود، همان رژیم دجال و ضدبشری که، در عین داشتن همه‌گونه ارتباطات مخفیانه استعماری، از موضع ماورای ارتجاعی و مادون سرمایه‌داری با رجزخوانیها و شعارهای غلیظ «ضد امپریالیستی» دسته‌دسته رشیدترین فرزندان این میهن را به جوخه‌های اعدام سپرده است. اما در قضایای اخیر یکبار دیگر به اثبات رسید که:

اولاً، همان‌طور که شورای ملی مقاومت ایران به کرات ضمن ۵ سال گذشته اعلام کرده است، رژیم خمینی در تمامیتش و در انواع و اقسام کارگزاران جنایتکارش سرورته یک کرباس است و در چارچوب این رژیم سفاک و ضد مردمی سگ‌زرد همانا برادر شغال است.

ثانیاً، هم چنان که شورای ملی مقاومت ایران به مناسبت‌های مختلف، در بیانیه‌های پیشین خود درباره بقایای شاه و خمینی و خیانتکارانی هم چون امینی، بختیار، بنی‌صدر، مدنی و بازرگان اعلام کرده است، هم «کارت» سلطنت و هم «خط» استحاله‌گرانی که، با نامزد شدن در انتصابات ریاست جمهوری خمینی یا با نامه‌نگاریهای ننگین به شخص خمینی، قصد خزیدن به زیر قبای «ولایت فقیه» دژخیم خون‌آشام جماران را داشته‌اند، در اساس هیچ خاستگاه و پشت و پناهی جز آن چه

اکنون در رسانه‌ها افشا شده نداشته‌اند و ندارند، کما این که اگر سیل تسلیحات و کمک‌های خارجی در کار نبود، رژیم خمینی نیز هرگز تا این زمان در قدرت نمی‌ماند. ثالثاً، امروز در میهن اسیرمان در یک سو رژیم خمینی است و جهل و جنگ و سرکوب و در سوی دیگر مقاومت عادلانه مردم ایران و شورای ملی مقاومت ایران، که آرمان صلح و آزادی و حاکمیت و استقلال ملی را نگاهبانی می‌کند. این جانشین برحق و مردمی پیروز می‌شود.

مرگ بر خمینی - زنده‌باد صلح و آزادی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۳۰ آبان ۶۵

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

پیامهای مسئول شورای ملی مقاومت ایران

به وزیران خارجه ۱۵۲ کشور عضو ملل متحد

آقای وزیر خارجه،

محترماً، به طوری که مطلعید مسأله نقض حقوق بشر و پایمال شدن آزادیهای اساسی توسط رژیم خمینی، به زودی در چهل و یکمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد بحث و تصمیم گیری قرار خواهد گرفت. سال گذشته نیز، چهلمین اجلاس مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه‌یی نگرانی شدید خود را از نقض حقوق بشر در ایران ابراز داشت. در این فرصت ضروری می‌دانم که توجه شما را نسبت به نقض روزافزون ابتدایی‌ترین حقوق بشر توسط رژیم خمینی جلب نمایم. نقض مستمر و سیستماتیک حقوق بشر در ایران - که رژیم خمینی هیچگاه ارتکاب بدان را نفی نکرده بلکه، متأسفانه، علناً بدان اعتراف و افتخار نیز نموده است -، با بالاگرفتن مقاومت مردم ایران علیه این رژیم، تداوم و گسترش یافته است. در طول یک سال گذشته، دهها نفر از زندانیانی که با استفاده از موقعیتهای استثنایی، و با کمک مجاهدین خلق ایران، امکان فرار از ایران را یافته‌اند، با حضور در برابر نمایندگان دولتها، کمیسیونهای ویژه پارلمانیها، مجامع بشردوست بین‌المللی و مطبوعات جهانی، گواهی دادند که شکنجه و اعدام در زندانهای ایران به طور مستمر جریان دارد. بنا به شهادت آنان (که خود نیز بایستی برای باقیمانده حیاتشان آثار جسمی و روانی شکنجه و زندان رژیم خمینی را متحمل شوند) در حال حاضر حداقل ۶۴ نوع شکنجه جسمی و روانی در زندانهای این رژیم به اجرا در می‌آید. نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای رسیدگی به نقض حقوق بشر در ایران، پروفیسور رونالد گالیندوپول، نیز حضوراً با ۶ تن از این افراد در ماه اکتبر سال (مسیحی) جاری گفتگو نموده و جزئیات جنایات رژیم خمینی را از زبان آنان

شنیده است.

نفی علنی آزادی و دموکراسی در ایران تحت حاکمیت خمینی واقعیتی است که همواره از سوی مجامع و سازمانهای بشردوست بین‌المللی مورد تأیید قرار گرفته است. عفو بین‌الملل در گزارش سالانه خود که در ماه اکتبر امسال منتشر گردید، بیشترین رقم اعدامها در جهان را متوجه رژیم خمینی دانست و صریحاً تأکید نمود که رقم رسمی ۴۷۰ مورد اعدام طی سال گذشته، به مراتب از رقم واقعی اعدامها در ایران کمتر است. اعترافات صریح سران رژیم ایران نیز گواه دیگری بر این واقعیت است. در حالی که شخص خمینی «قتل و بریدن و داغ‌کردن و زدن» مخالفان و غیروابستگان به رژیم خود را صریحاً مجاز اعلام نموده، منتظری (ملایی که به‌عنوان جانشین خمینی معرفی شده)، در ۱۷ اوت ۱۹۸۶ (۲۶ مرداد ۶۵) در سخنرانی خود نوید اعدام روزانه ۴۰۰۰ نفر «برهم‌زنندگان نظم جامعه (به اصطلاح) اسلامی» را داده و یزدی، نایب‌رئیس مجلس خمینی، در ۱۱ اوت همین سال (۲۵ مرداد ۶۵) در تفسیر قانون اساسی رژیم تأکید کرده که شلاق‌زدن متهم برای به حرف‌درآوردن مجاز است. به جاست خاطرنشان سازم که رژیم خمینی آزادیهای شغلی، فردی و مذهبی را به رسمیت نمی‌شناسد. از جمله هنگامی که پزشکان ایران در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۶ (۲۳ تیر ۶۵) اعتصاب گسترده خود علیه سیاستهای تحمیلی رژیم بر پزشکان را آغاز نمودند، به بیان صریح دادستان کل این رژیم، به‌عنوان «دسیسه‌گر» و «مزدور اجنبی» مورد «برخورد قاطعانه» قرار گرفتند و صدها تن از آنان بازداشت و شکنجه گردیدند؛ یا هنگامی که در اوایل ماه گذشته ۵۰ هزار تن از تماشاچیان یک مسابقه ورزشی در تهران، به حمایت از ۴ ورزشکاری که به نیروهای مقاومت پیوسته بودند، دست به تظاهرات زدند، پاسداران خمینی آنان را به رگبار بستند و گروه زیادی زخمی و ۲۰۰ تن دستگیر شدند. مردم ایران در مخالفت با سیاستهای ارتجاعی و تروریستی رژیم خمینی در داخل و خارج ایران و به واسطه پافشاری و مقاومت برای تحقق آمال صلح‌خواهانه و آزادی‌طلبانه، در عرض پنج‌سال و نیم گذشته متحمل اعدام ۵۰۰۰۰ نفر و زندان توأم با شکنجه بیش از ۱۴۰۰۰۰ نفر دیگر از برجسته‌ترین فرزندان خود شده‌اند (لیست اسامی و مشخصات کامل بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از اعدام‌شدگان سیاسی ایران توسط سازمان مجاهدین خلق ایران جمع‌آوری و انتشار یافته و به‌زودی توسط نمایندگان شورای ملی مقاومت ایران به سفیر کشور شما در ملل متحد تحویل خواهد شد). کثرت اعدام و بازداشت و شکنجه در ایران، در حقیقت مؤید هراس روزافزون رژیم خمینی از اوج‌گرفتن مقاومت مردم ایران برای صلح و آزادی است؛ مقاومتی که بی‌تردید تحقق محتوم آمال آن، صلح و دوستی و آرامش منطقه و نفی جنگ‌طلبی و تروریسم و آشوبگری خمینی در نقاط مختلف جهان

را به دنبال خواهد داشت.

آقای وزیر خارجه،

به نام ملت ستمدیده ایران که هزاران نفر از بهترین فرزندان خود را فدیۀ مقاومت علیه رژیم سرکوبگر، جنگ‌طلب و تروریست خمینی نموده و از سوی مقاومتی که، با شعار صلح و آزادی برای ایران آینده، علیه استبداد مذهبی خمینی به پا خاسته است، از شما می‌خواهم که با موضعگیری قاطعتر در چهل‌ویکمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به یاری مردم صلح‌دوست و آزادیخواه ایران برخیزید و نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کنید. بی‌تردید ملت من، که هم‌چون سال گذشته سیر تحولات و مذاکرات و رأی‌گیریهای اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد را دقیقاً دنبال می‌کنند، دوستان خود در سیاهترین ادوار تاریخ کشورشان و خاطره اقدامات مثبت دولت شما در حمایت از اجرای حقوق اولیه انسانی ملت ایران را هرگز فراموش نخواهند کرد.

با احترام: مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

۹ آبان ۶۵ (۳۰ اکتبر ۸۶).

به کنفرانس حقوق خلقها

آقای رئیس، اعضای کمیته برگزارکننده، حضار محترم،

مایلم به نام مقاومت عادلانه مردم ایران، از طرف شورای ملی مقاومت ایران، به کنفرانس درود فرستاده و برای آن آرزوی موفقیت کنم. شما در سی‌امین سالگرد انتشار بیانیه حقوق بشر و در دهمین سال بیانیه الجزایر، گرد هم جمع شده‌اید تا از جمله به بررسی و تعریف «مرزهای جدید حقوق خلقها» بپردازید. مردم مبهن من ایران، اما، این روزها با تلاشی شگرف، پنجه‌درپنجه رژیم خون‌آشامی انداخته‌اند که دیگر حد و مرزی در پایمال کردن و سرکوب حقوق و آزادیها بر جای ننهاده است. همه شما بی‌شک مبارزه قهرمانانه مردم ایران را که، هفت سال پیش، منجر به پایان‌بخشیدن به دوران حکومت استبدادی - وابسته سلطنتی در ایران گردید، به خاطر دارید. بسیاری از شما، به انحاء مختلف، ما را در آن مبارزات یاری رسانده‌اید و به پیروزی مردم ایران بر رژیم شاه امیدها بسته بودید. آن انقلاب، اما، به دلایل

متعدد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داخلی و بین‌المللی، توسط خمینی و دارودست‌هایش به ضدانقلابی مبدل شد که نتایج شوم آن، بی‌اغراق، در تاریخ معاصر هیچ‌کدام از ملتها مشابهی ندارد. شاید عظمت «منافعی» که انقلاب ایران به خطر می‌اندازد، توضیح‌دهنده چند و چون بلای عظیمی باشد که خمینی بر مردم میهن ما تحمیل کرده است. رژیم خمینی، از ژوئن ۸۱ - وقتی که آخرین تظاهرات مسالمت‌آمیز بیش از نیم میلیون نفر از مردم تهران را که به دعوت مجاهدین خلق، برای اعتراض به تحدید آزادیها به خیابانها آمده بودند، به خون کشید - تاکنون بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر را اعدام و بیش از ۱۴۰۰۰۰۰ نفر را به جرائم سیاسی به زندان انداخته است. در ایران تحت حکومت خمینی، نه فقط صحبت از آزادیهای فرهنگی و سیاسی، آزادی و حقوق اقلیتهای مذهبی و قومی و... تنها با قبول خطر دستگیری، شکنجه و اعدام امکان‌پذیر است، بلکه حتی فکرکردن دربارهٔ حق و آزادی نیز گناه نابخشودنی شمرده می‌شود. خمینی با سوءاستفاده از نام اسلام دست به اعمالی می‌زند که به هیچ‌وجه با هیچ‌یک از شاخه‌های مذهبی اسلامی ربطی ندارد. برای تمام مردم ایران از قبل از تولد تا پس از مرگشان تعیین تکلیف می‌کند. براساس ولایت‌فقیه، که بدان رسمیت قانونی نیز داده است، مردم در برابر «نمایندهٔ خدا در روزی زمین» یعنی خمینی، فقط وظیفه دارند، نه حق. حتی حق زندگی کردن مردم در دست «ولی‌فقیه» است. براساس همین فرضیهٔ حکومتی است که خون‌گرفتن از زندانیان سیاسی محکوم به مرگ، تجاوز به زنان، اعدام زنان باردار و دیگر شکنجه‌هایی که حتی بیان آن رعشه‌آور است، توجیه می‌شوند.

از جمله برای صدور همین سیستم حکومتی است که خمینی، به‌رغم مخالفت یک‌پارچهٔ مردم میهن ما و به‌رغم آمادگی طرف مقابل برای صلح و میانجیگریهای متعدد بین‌المللی، به جنگ با عراق ادامه می‌دهد؛ جنگی که البته خود او نیز می‌داند که برنده‌اش نخواهد بود، جنگی که تاکنون فقط برای مردم ایران بیش از یک میلیون کشته و زخمی، سه میلیون آواره و صدها میلیارد دلار خسارت مالی داشته است، جنگی که به بهانهٔ آن، حضور نظامی قدرتهای خارجی در منطقهٔ خلیج فارس را به حد انفجارآمیزی افزایش داده و منجر به درگیریهای پیچیدهٔ سیاسی و نظامی و تشنجهای بی‌درپی در منطقه شده است، جنگی که تنها برندهٔ آن چندملیتیهای سازندهٔ اسلحه و دولتهای حامی آنها و بازماندگان آن، خلقهای منطقهٔ خلیج فارس و تمام خاورمیانه‌اند. خمینی مردم ما را به قربانگاه چنین جنگی کشانده است. این او و فقط اوست که خواهان ادامهٔ این جنگ و ابزار عملی تداوم آن است. تجربه و کوششهای شکست‌خوردهٔ بین‌المللی حاکی از آنند که فقط با سقوط رژیم خمینی، پایانی بر جنگ متصور است. در عمل نیز شورای ملی مقاومت ایران از مدتها پیش

طرح عادلانه‌ی برای پایان جنگ تنظیم کرده است که، علاوه بر کسب پشتیبانی بین‌المللی، مورد موافقت عراق به‌عنوان اساسی برای گفتگوهای صلح نیز قرار گرفته است. همه شواهد حاکی از آن است که رژیم خمینی تنها مانع استقرار صلح است، رژیم ضدبشری‌یی که شاید مشابه آن را بتوان فقط در جوامع قرون‌وسطی یافت. چنین رژیمی، طبیعی است که در زمان معاصر، فقط با آفرینش و دامن‌زدن به بحران می‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. مردم ایران و شورای ملی مقاومت ایران برای سرنگونی این رژیم و استقرار صلح و آزادی مبارزه می‌کنند. تجربه هفت سال گذشته نشان داده است که هیچ‌کدام از مسائل منطقه خاورمیانه با وجود رژیم خمینی، راه حلی ندارند. تمام کشورها و محافل که از ادامه بحران در این منطقه سود می‌برند، به‌رغم داعیه‌های رژیم خمینی، امروز به صورت پشتیبانهای اصلی و علنی او عمل می‌کنند. پشتیبانی از شورای ملی مقاومت ایران، علاوه بر آن که پشتیبانی از مبارزه خلقی بر علیه عریان‌ترین، عجیب‌ترین، دهشتناک‌ترین شیوه‌های سرکوب، غارت و تحقیر بشریت است، به معنی کمک به حل همه بحرانهای خاورمیانه نیز هست. با این امید که کنفرانس در راهگشایی مسائل مبارزاتی خلقهای جهان و برانگیختن امواج جدیدی از همبستگی بین‌المللی موفق باشد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۸ نوامبر ۱۹۸۶ (۱۷ آبان ۶۵)

به رئیس اجلاس مجمع عمومی ملل متحد

آقای رئیس،

بدین‌وسیله توجه جنابعالی و همه اعضای مجمع عمومی را نسبت به وضع رقت‌انگیز و بسیار اسفبار حقوق‌بشر در کشورم جلب می‌کنم و امیدوارم که چهل‌ویکمین اجلاس مجمع عمومی ملل‌متحد، در قبال جنگ دائمی رژیم خمینی با مردم و مقاومت ایران و نیز جامعه بین‌المللی، تصمیمات مؤثری را به تصویب برساند. از زمان تصویب آخرین قطعنامه مجمع عمومی (۲۲ آذرماه ۶۴) تاکنون، وضع حقوق‌بشر در کشور من بیش از پیش به وخامت گراییده است. در میان محکومان به مرگ، کودکان و زنان حامله و سالخوردگان وجود دارند. زندانیان مرتباً تحت ۶۴ نوع شکنجه، که اغلب آنها را رژیم خمینی اختراع نموده، قرار می‌گیرند. رژیم خمینی برای این که نشان دهد تا چه اندازه اعتراضهای افکار عمومی و مراجع بین‌المللی، به

ویژه قطعنامه مصوب ۲۲ آذرماه ۶۴ مجمع عمومی ملل متحد، را ناچیز می‌شمارد، فقط طی ۱۵ روز آخر ماه آذر ۶۴ و روزهای اول دی‌ماه ۶۴، به ۳۲۵ اعدام بدون محاکمه دست زده است! البته قبل از این اعدامها، همزمان با تصویب قطعنامه یادشده و پس از آن، اکثر مقامهای درجه یک رژیم خمینی ضمن اعتراف به جنایتهای قرون وسطایی خود، با صریح‌ترین کلمات دشمنی و کینه خود را با بشریت و استنکاف خود را از رعایت کوچکترین موازین حقوق انسانی اعلام داشتند. از جمله رفسنجانی، رئیس مجلس خمینی، تصریح نمود: «الان یک تهاجم عجیب و غریب در سراسر رسانه‌های غربی در مورد مسأله حقوق بشر در ایران شروع شده که از حربه‌های زنگ‌زده دوران ماست... پنجاه و چند کشور رای دادند که در ایران حقوق بشر رعایت نمی‌شود... رای اینها... علیه ما چه ارزش دارد؟... این چه رأی است؟» (روزنامه‌ی دولتی اطلاعات، ۲۳ آذرماه ۶۴). فردای آن روز نیز علی‌اکبر ولایتی، وزیر خارجه خمینی، یکبار دیگر سازمان ملل را مورد شدیدترین حملات قرار داد و از جمله گفت: «مسئلاً ما به مجامع عمومی به‌عنوان مجامعی که در جهت تحقق عدالت گام برمی‌دارند نگاه نمی‌کنیم، بلکه از این مجامع به‌عنوان تریبون برای بیان مواضع خود استفاده می‌کنیم» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴ آذرماه ۶۴). هم‌چنین رجایی خراسانی، سفیر رژیم در سازمان ملل، نیز در مصاحبه‌اش با روزنامه رسمی کیهان، به تاریخ ۲۳ آذرماه ۶۴، اظهارات مشابهی نموده و گفته است: «این قطعنامه... به اندازه قیمتی که برای کاغذ و نوشتن آن به کار رفته ارزش ندارد». این روزنامه اضافه می‌کند که اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای مربوط به آن اساساً با مبانی قضایی رژیم خمینی مخالفند. حائری شیرازی، نماینده تام‌الاختیار خمینی در شیراز (استان فارس)، هم در نماز جمعه این شهر در ۲۱ آذرماه ۶۴، با اشاره به قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد از وزیر اطلاعات رژیم خواست: «اینها بشرند که به ما می‌گویند حقوق بشر رعایت نکردید؟ حالا که به ما گفتند، ما را هم توی سازمان ملل محکوم کردند، تمام شد، آنها چکار کردند. بند دار آوردند برایمان. اصلاً یک مثنی کافر نشستند یک مثنی مسلمان را محکوم کردند. ما از اول پیش کافرها محکوم بودیم» (روزنامه حکومتی خبر جنوب به تاریخ ۲۳ آذرماه ۶۴). وی پس از این توصیه که نباید به اعتراضهای مجامع جهانی علیه نقض حقوق بشر کمترین وقعی گذاشت، از نهادهای سرکوبگر رژیم خواست مجاهدین را در ملاعام اعدام کنند.

علاوه بر نمونه‌ها و استنادهای فوق‌الذکر، این رژیم که در هراس از فروریختن و سقوط خود به سر می‌برد، سرکوب را تنها به نیروهای مقاومت محدود نمی‌سازد و آن چه به‌عنوان «برهم‌زنندگان نظم جامعه اسلامی» و «ضدانقلاب» از آنان یاد می‌کند، ابعادی اجتماعی و عمومی دارد. پزشکان ایران که در ۲۳ تیرماه گذشته

اعتصاب گسترده خود علیه سیاستهای سرکوبگرانه و جنگ طلبانه رژیم خمینی را آغاز نمودند، توسط دادستان رژیم خمینی «دسیسه‌گر» و «مزدور اجنبی» خوانده شده و به «برخورد قاطعانه» تهدید شدند. صدها تن از آنان بازداشت و شکنجه گردیدند. از جمله، به اعتراف یکی از نمایندگان مجلس، رژیم در ۱۹ مهرماه گذشته، دو روز پس از شروع اعتصاب «عده‌یی به طور سازمان‌یافته به مطب و آزمایشگاه بعضی از پزشکان شهر اصفهان حمله کرده و بعضی از آنان را تا مرز بیهوشی کتک زده و مجروح و مضروب نموده و پس از خرد کردن وسایل از محل خارج شدند». همچنین تظاهراتی که چندی پیش توسط ۵۰ هزار تن از مردم ایران در حمایت از ورزشکاران ملحق‌شده به مقاومت به عمل آمد، با تیراندازی پاسداران روبرو گردید.

اما، در میان وجوه مختلف سرکوب عمومی مردم ایران توسط رژیم خمینی، بی‌تردید رفتار این رژیم ضدبشری نسبت به زنان ایرانی از سیاهترین نقاط کارنامه این رژیم است. در حالی که زنان مجاهد و آزادیخواه کشورم، در شکنجه‌گاهها و مراکز مخفی سرکوب، متحمل شدیدترین شکنجه‌ها می‌شوند، عموم زنان ایرانی مجبورند که در خیابانها و اماکن عمومی از پوشش اجباری مورد نظر رژیم خمینی استفاده کنند و در صورت عدم پذیرش آن به «اردوگاههای بازسازی» اعزام می‌گردند، تا ضمن بیگاری انواع توهینها و تعرضهای غیراخلاقی عوامل رژیم را نیز متحمل شوند. رفسنجانی، رئیس مجلس رژیم، که طراح اصلی اردوگاههای بازسازی برای زنان است، در سخنرانی ۲۴ مرداد ۶۵ (۱۵ اوت ۱۹۸۶) خود که از رادیوی دولتی ایران پخش گردید، در این مورد چنین می‌گوید: «زن و مردی را توی ماشین می‌بینند، ماشین را نگه می‌دارند و بازجویی می‌کنند که شما دو نفر محرم هستید یا محرم نیستید [یا] یک نفر را می‌گیرند که حجابش ضعیف بوده، او را می‌گیرند می‌برند تحت فشار بازجویی می‌کنند که تو زنا کرده‌ای و برایش پرونده زنا درست می‌کنند می‌فرستند دادگاه».

آقای رئیس،

رژیم خمینی از سال ۶۰ تاکنون از جواب‌دادن به همه فراخوانهای مراجع رسمی بین‌المللی خودداری کرده است؛ از جمله فراخوانهای کمیسیون حقوق بشر ملل متحد (۱) و کمیسیون فرعی حقوق بشر (۲) و فراخوانهای دبیرکل ملل متحد. همچنین مأموریتی که دبیرکل ملل متحد با توافق حکومت [ایران] ترتیب داده بود (۳) توسط رژیم خمینی بی‌پاسخ مانده است. رژیم خمینی نه فقط به درخواستهای مضطربانه سازمانهای بین‌المللی مانند شورای اروپا (۴)، پارلمان اروپا (۵) و عفو بین‌الملل (۶) جواب رد داد، بلکه با نمایندگان پی‌درپی کمیسیون حقوق بشر که خواستار همکاری رژیم خمینی بودند نیز رفتار بسیار اهانت‌آمیزی به عمل آورد و

درخواست‌های آنان و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد همواره بی‌نتیجه باقی ماندند (۷).

به نظر می‌رسد که پایمال نمودن عملی و روزانه پیش‌پا افتاده‌ترین موازین حقوقی و تعهدات بین‌المللی برای سردمداران رژیم خمینی تکافو نمی‌کند، زیرا آنان علناً نیز علیه این موازین موضع‌گیری می‌کنند! البته این عمل نیز، فی‌نفسه، نقض آشکار منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات بین‌المللی - که ایران بدانها پیوسته - به ویژه ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است؛ ماده‌یی که تصریح می‌کند: «هر نوع تبلیغ به نفع جنگ هر نوع فراخوان به ایجاد کینه ملی، نژادی یا مذهبی که به نوعی تحریک به تبعیض، به دشمنی و اعمال قهر باشد، ممنوع است». سردمداران رژیم خمینی مرتباً و رسماً به وسیله رسانه‌های خبری جمعی برای جنگ و خونریزی، برای حقد و کینه، برای تبعیض و خیرچینی تبلیغ می‌کنند. در همین ردیف است که خمینی، بارها، رسماً اعلام نمود: «جنگ یک عطیه آسمانی است». وی به هنگام دیدار رسمی با اعضای مجلس خبرگان خود و هم‌چنین «دیپلمات‌های رژیمش در ۳ بهمن ۶۴ رسماً اعلام نمود که «قتال هم رحمت است برای این که می‌خواهد آدم درست کند، آدم گاهی درست نمی‌شود مگر این که، مرض گاهی صحیح نمی‌شود، الا بالکل باید ببرند، داغ کنند تا درست شوند. جامعه باید آنهایی که فاسد هستند از آن بیرون ریخته بشوند، جنبه رحمت است همه‌اش». طی سال گذشته ترجمان عملی مواضع سردمداران رژیم خمینی که مختصراً بدانها اشاره شد به اشکالی که در زیر بدان اشاره می‌کنم صورت پذیرفت:

- رژیم ایران به مردود شمردن همه میانجیگری‌های بین‌المللی به منظور استقرار صلح ادامه داد. حقیقت این است که این جنگ، به رغم رنج‌های بی‌پایانی که برای مردم ایجاد می‌کند و به رغم آثار نابودکننده‌اش بر منابع انسانی و مادی کشور، به رژیم اجازه می‌دهد که سرکوب مقاومت و عدم توانابیش در حکومت و ایجاد هر نوع اصلاحاتی را مخفی کند. این جنگ به وی امکان داده است ۲۲ نهاد سرکوبگر، که بدون کمترین هماهنگی عمل می‌کنند، به وجود آورد (به لیست ضمیمه درباره اسامی و مأموریت این ارگانها مراجعه شود). هم‌چنین، جنگ موجبات توجیه تروریسم دولتی را فراهم می‌کند و چون این تروریسم نمی‌تواند در داخل مرزهای ملی محصور بماند به صورت «صدور تروریسم» به خارج از کشور تراوش می‌کند.

- وقتی ماشین جهنمی سرکوب به راه افتاد، یک مقاومت مشروع به وجود آورد که به سرعت توسعه یافت و نمی‌توانست در چارچوب محدودی باقی بماند. از این رو اعدام‌های بدوی و دستگیری‌های خودسرانه بی‌وقفه تشدید شد. لیست و مشخصات ۱۲۰۲۸ نفر از ۵۰۰۰۰ قربانیان اعدام‌های بدوی از سوی سازمان مجاهدین خلق

ایران منتشر گردیده که ضمیمهٔ این نامه می‌باشد.

— شمار آدم‌ربایی‌ها و مفقود شدن مخالفان سیاسی و نزدیکان آنها — که در این باره به گروه غائبین و مفقودالان اثران اجباری ملل متحد مراجعه شده — در حال تزاید است.

— به شهادت پروندهٔ ضمیمه، که شامل «اطلاعیه‌های دفتر مجاهدین خلق ایران در مورد نقض حقوق بشر به وسیلهٔ رژیم خمینی از شهریور ۶۴ تا شهریور ۶۵» می‌باشد، طی ۱۲ ماه اخیر هر هفته اعدامهای بدوی مخفی و علنی در ایران انجام پذیرفته است.

— تجاوز به زنانی که به خاطر عقیدهٔ خود زندانی شده‌اند، رواج دارد. زندانیان، به ویژه زندانیان زن، در بدترین شرایط زیستی و بهداشتی در زندانهای خمینی به سر می‌برند. در این زندانها صدها کودک وجود دارند که کمتر از ۱۰ سال سن دارند.

— زندانها، به معنای واقعی کلمه، غیرقابل تحمل هستند و جنایات خمینی در این سیاهچالها واقعاً نفرت‌انگیز است. در اغلب موارد ۲۰ تا ۷۰ نفر در اتاقی که برای ۱۰ نفر پیش‌بینی شده است، محبوسند. کم‌غذایی، فقدان بهداشت و کمکهای طبی اولیه و عدم وجود نور (در اکثر موارد) موجب شیوع انواع بیماریها در میان زندانیان می‌شود که در موارد متعدد به مرگ آنها منجر شده است.

— دهها قربانی — اعم از زن و مرد و کودک — که همه اخیراً از زندانهای خمینی فرار کرده‌اند و آثار شکنجه بر بدنهای آنها و گواهینامه‌های پزشکی‌شان گواهی می‌دهد که آنها شکنجه‌هایی را تحمل کرده‌اند که آثارشان غیرقابل محو است، همگی آماده‌اند به منظور شهادت‌دادن دربارهٔ جنایات خمینی با جنابعالی و هر مقام یا ارگان مجمع عمومی ملاقات کنند و اعمال غیرانسانی و شرایط نفرت‌بار و غیرقابل بیان در زندانهای رژیم خمینی را برای شما دقیقاً توضیح دهند. بعضی از آنها در ملاقات با پروفیسور رونالدو گالیندوپول، نمایندهٔ کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، شهادت داده و اسناد ضمیمهٔ نامهٔ حاضر را به وی نیز ارائه داده‌اند.

آقای رئیس،

در قبال تشدید مداوم نقض حقوق بشر در کشور من و در مقابل مشقات روزافزون مردم ایران، وظیفهٔ مقاومت عادلانهٔ آنهاست که توجه جامعهٔ بین‌المللی را نسبت به این وضعیت وخیم جلب نماید. به این ترتیب مردم تحت سرکوب ایران و وجدان بشریت از اجلاس جاری مجمع عمومی ملل متحد — به‌عنوان بالاترین مرجع

رسمی بین‌المللی - انتظار دارد که در مورد وضع حقوق بشر در این کشور تصمیمات مؤثری اتخاذ و تصویب نماید.

با احترام - مسعود رجوی

مستول شورای ملی مقاومت

۲۵ آبان (۱۱ نوامبر ۸۶)

پیوست: لیست اسامی و مشخصات ۱۲۵۲۸ تن از شهیدان مقاومت ایران، لیست ۲۲ سازمان سرکوبگر، لیست ۶۴ نوع شکنجه در زندانهای رژیم، اطلاعاتیه‌های دفتر سازمان مجاهدین خلق ایران مربوط به اعدامهای بدوی از سپتامبر ۱۹۸۵ تا سپتامبر ۱۹۸۶.

- ۱ - درباره کمیسیون، به قطعنامه‌های زیر مراجعه شود: ۱۹۸۲/۲۷، ۱۹۸۳/۳۴، ۱۹۸۴/۵۴، ۱۹۸۵/۳۹، ۱۹۸۶/۴۱.
- ۲ - در مورد کمیسیون فرعی مبارزه با تبعیض و حمایت از اقلیتها به قطعنامه‌های زیر مراجعه شود: ۳۴/۸ به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۱، ۱۹۸۲/۲۵، به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۲، ۱۹۸۳/۱۱ و ۱۹۸۳/۱۴، به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۸۳، ۱۹۸۴/۱۴، به تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵/۱۷، به تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۸۵.
- ۳ - به گزارشهای زیر از دبیرکل ملل متحد مراجعه شود: E/CN, ۴/۱۹۸۲/۲۸، E/CN, ۴/۱۹۸۳/۱۶، E/CN, ۴/۱۹۸۳/۱۹ و E/CN, ۴/۱۹۸۳/۱۹، نیز پاراگراف ۵ از قطعنامه کمیسیون ۱۹۸۴/۵۴ حقوق بشر مصوب ۱۴ مارس ۱۹۸۴.
- ۴ - این فراخوانها عبارتند از بیانیه‌های کتبی شورای اروپا (شماره ۱۱۰، به تاریخ مه ۱۹۸۴، سند شماره ۵۴۰۷، به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۸۵، بیانیه شماره ۱۲۳، به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۸۵) و قطعنامه شماره ۸۴۹، به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۵.
- ۵ - به بیانیه‌های رسمی پارلمان اروپا در این زمینه مراجعه شود، از جمله: B/۵۲۷/۸۵، به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۸۵ و B2/۸۶۴/۸۶، به تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۸۶.
- ۶ - به عفو بین‌الملل، گزارش ۱۹۸۶، چاپ عفو بین‌الملل، صفحه ۳۶۳ مراجعه شود.
- ۷ - مراجعه شود به گزارشهای نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر به کمیسیون و به مجمع عمومی ملل متحد: A/۴۰/۸۷۴ و E/CN, ۴/۱۹۸۶/۲۵.

سپاه، گفت: «برنامه‌ریزی برای تدارک و تجهیز یک هزار گردان آغاز شده است... از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون بیش از سیزده هزار پایگاه مقاومت برای حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی و تأمین امنیت در سطح کشور ایجاد شده است... طی شش‌ماه اول سال جاری بالغ بر ۴۰ میلیارد ریال از کمکهای نقدی و جنسی امت حزب‌الله توسط ستاد جذب و هدایت کمکهای مردمی به جبهه‌های حق علیه باطل فرستاده شده است».

* به نوشته روزنامه رسالت، فؤاد کریمی در مجلس گفت: به دولت تذکر می‌دهم که قراردادها و موافقتنامه‌ها و یادداشتهای تفاهم را پس از انعقاد در مجلس به تصویب رسانده و سپس اجرا کنند وگرنه فاقد ارزش قانونی بوده و برای ملت تعهدآور نمی‌باشد... برخورد قوه قضاییه با نمایندگان مجلس برخلاف

اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۱ آبان (۲۳ اکتبر ۸۶): وزیر نفت رژیم در بازگشت از هفتاد و نهمین کنفرانس اوپک در مصاحبه‌ی با رادیو رژیم در پاسخ این سؤال که «علت مستثنی‌شدن عراق در تعیین سهمیه چیست؟» گفت: «ما یا باید شکست کنفرانس را می‌پذیرفتیم یا... عدم همکاری عراق را برای یک دوره کوتاه بپذیریم». وی تأکید کرد: «برای اجلاس آینده هیچ استثنایی برای هیچ کشور را دیگر نخواهیم پذیرفت».

۴ آبان (۲۶ اکتبر ۸۶): به نوشته اطلاعات رحمانی، مسئول واحد بسیج

۱۲ فرزند دیگر آن توسط شرکت صنعتی دریایی مونتاز خواهد شد.

* در مراسم تأسیس سازمان قضایی نیروهای مسلح رژیم در خوزستان، با حضور فرمانده کل سپاه پاسداران و فرمانده نیروی زمینی سپاه و چندتن دیگر از کارگزاران رژیم، مقتدایی، سخنگوی شواری عالی قضایی، گفت: «با کنار گذاشتن قضاتی که نتوانستند خود را با موازین اسلامی تطبیق دهند، از تعدادی قضات روحانی و مجتهدین مجرب و آشنا به علم قضا در دستگاه قضایی استفاده شده که در حال حاضر در دستگاههای قضایی مملکت، حدود ۷۰۰ نفر از روحانیون مشغول به کار هستند».

* به گزارش کیهان، عصر روز گذشته، بمبی در یکی از خیابانهای زاهدان منفجر شد که بر اثر آن ده نفر مجروح شدند. به گفته معاون سیاسی استانداری سیستان و بلوچستان، این بمب در مقابل یکی از دفاتر قبلی احزاب افغانستان منفجر شده و به احتمال قوی این کار توسط سازمان جاسوسی دولتی افغانستان (خاد) صورت گرفته است.

۷ آبان (۲۹ اکتبر ۸۶): به نوشته روزنامه رسالت، مسعود زنجانی، وزیر برنامه و بودجه رژیم، در تبیین برنامه نوین اقتصادی دولت گفت: پذیرش جنگ

اصول قانون اساسی و استقلال قوه مقننه و بدون رعایت حرمت نمایندگان مردم بوده، و در جهت تضعیف مجلس است».

۵ آبان (۲۷ اکتبر ۸۶): به نوشته روزنامه رسالت، حجت الاسلام امام جمارانی گفت: جهت بازسازی و نوسازی تعداد ۲۵۰ باب مسجد در مناطق جنگی کشورمان، حدود ۳ میلیارد ریال اعتبار برآورد شده است. طی سال گذشته بالغ بر یک میلیارد ریال از محل درآمد این موقوفات، صرف احداث و بازسازی مساجد در سراسر کشور شده است.

۶ آبان (۲۸ اکتبر ۸۶): آذری قمی در سرمقاله روزنامه رسالت نوشت: «فتوای فقهای اسلام بر این است که پیرمرد و پیرزن و کودک مسلمانی که به عنوان سنگر و سپر مورد استفاده دشمن قرار میگیرند، کشتن آنها جایز بلکه واجب است و درعین حال، ثواب شهید در راه خدا را خواهد داشت. دلیل آن هم واضح است، زیرا اینگونه افراد به عنوان مقدمه دفاع اسلام کشته شده اند و در اثر این قتل اسلام پیش رفته است».

* مدیرعامل شرکت سهامی صید صنعتی ایران، در گفتگو با کیهان اظهار داشت که شورای اقتصاد کشور، خرید ۱۶ کشتی صیادی به ارزش ۷۰ میلیون دلار را تصویب کرد. به گفته وی ۴ فروند از این کشتیها در آلمان ساخته می شود و

به‌عنوان یک هدف و اصل در این برنامه مورد نظر بوده و این خود بخش عمده‌یی از منابع کشور را به خود اختصاص می‌دهد.

* ستاد مرکزی سپاه پاسداران اعلام کرد: «کلیه پایگاههای مقاومت بسیج پاسداران موظف به دستگیری مشمولین غایب و فراری و کارفرمایان متخلفی که این‌گونه افراد را به کار می‌گمارند، هستند».

* به گزارش روزنامه رسالت، رضی شیخ‌احمد، معاون وزیر صنایع مالزی، در سمیناری که در تهران برگزار شد گفت: واردات روغن پالم از مالزی توسط ایران، ۵۰۰ هزار تن در سال می‌باشد و مایلیم این میزان صادرات را افزایش دهیم.

۱۵ آبان (۱ نوامبر ۸۶): براساس مصوبه شورای عالی قضایی، رسیدگی به امور قاچاقچیان مواد سوختی به «دادگاههای انقلاب اسلامی» محول گردید و پرونده این متهمان، خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد.

۱۲ آبان (۳ نوامبر ۸۶): به گزارش روزنامه رسالت، مدیرعامل سازمان گوشت گفته است: «براساس مصوبه ستاد بسیج اقتصادی و مقابله با روند تصاعدی نرخ گوشت... قرار بر این شد که گوشت آزاد هر کیلو ۱۲۰۰ ریال در تهران و استانهای

دیگر در اختیار مصرف‌کنندگان قرار گیرد». وی قیمت کله‌پاچه را ۱۰۰۰ ریال و دل و جگر را ۱۵۰۰ ریال ذکر کرده است.

* وزیر برنامه و بودجه رژیم، نتایج قطعی سرشماری عمومی را اعلام کرد. براساس نتایج بدست‌آمده، جمعیت کل کشور از ۴۹۶ شهر و بیش از ۶۰ هزار آبادی مسکونی و عشایر، برابر ۴۸ میلیون و ۸۹ هزار و ۵۹۷ نفر و تعداد خانوارهای کشور ۹ میلیون و ۵۸۷ هزار و ۷۵۹ می‌باشد.

۱۳ آبان (۴ نوامبر ۸۶): با تصویب طرح یک فوریتی، تاریخ ارائه لایحه بودجه، از پنجم آذرماه هر سال به پنجم دی‌ماه تغییر یافت.

۱۵ آبان (۶ نوامبر ۸۶): به گزارش بی.بی.سی، دولت یونان درباره تعداد روزافزون ایرانیهایی که به‌طور غیرقانونی با عبور از مرز ترکیه، وارد یونان می‌شوند، به دولت ترکیه شدیداً اعتراض کرد.

۱۶ آبان (۷ نوامبر ۸۶): به گزارش نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، به‌رغم تمامی تلاشهای رژیم به‌منظور تطمیع کارگران کارخانه سیمان تهران برای اعزام به جبهه‌های جنگ، اکثریت قریب به اتفاق کارگران از رفتن به

* نخست‌وزیر رژیم، امروز هنگام بازدید از کارخانجات تولید اسلحه سپاه پاسداران گفت: با اقداماتی که صورت گرفته است امسال برای تولید کالاهای نظامی، در مجموع بین هفتصد هزار تا یک میلیارد دلار صرفه‌جویی می‌شود.

۲۵ آبان (۱۱ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان، یک کمپانی سوئدی با کلاهبرداری و جعل اسناد و شرکت غیرقانونی در مناقصه فروش تراورس، ۵ میلیون مارک از حساب ایران برداشت کرد.

۲۲ آبان (۱۳ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان بیش از شش هزار و چهارصد مشمول غایب طی یک ماه و نیم گذشته در تهران توسط مأموران پلیس دستگیر و برای انجام خدمت به حوزه‌های وظیفه عمومی اعزام شدند.

۲۶ آبان (۱۷ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان، ربایندگان نوجوان ۱۴ ساله‌یی که از والدینش قصد اخاذی ۶۵ هزار دلار را داشتند توسط مأموران تجسس شهربانی دستگیر شدند.

۲۸ آبان (۱۹ نوامبر ۸۶): مراسم معرفی مجید قاسمی، رئیس کل جدید بانک مرکزی رژیم، و تودیع با محسن نوربخش، رئیس کل سابق این بانک برگزار شد. به گزارش کیهان قاسمی از بدو ورود به بانک مرکزی، عضو انجمن اسلامی آن مؤسسه

جبهه‌های جنگ خودداری کرده‌اند. کارگزاران رژیم از ابتدای جنگ تاکنون هر ماه یکروز از حقوق کارگران را برای کمک به جنگ کسر می‌کنند که میزان آن رقمی بالغ بر ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان در ماه می‌شود.

۱۸ آبان (۹ نوامبر ۸۶): خمینی در دیدار با گروهی از اعضای سپاه و کمیته و ارتش گفت: «جنگ از فروع دین مهم‌تر است و یک تکلیف الهی است». وی با اشاره به شایعات بیمار بودن خودش گفت: «به کوری چشم ابرقدرتها و منافقین جمهوری اسلامی تثبیت شده است».

* سرپرست «کمیته امداد امام خمینی» درمورد برنامه‌های این مرکز گفت: «یک پایگاه صلواتی از سوی کمیته امداد در بندر آزاد شده فاو با هزینه ۱۰۰ میلیون ریال احداث شده که روزانه بیش از ۱۰ هزار نوشابه خنک، ۹۰۰ قالب یخ و دیگر خدمات را به رزمندگان ارائه می‌دهد». وی بودجه‌یی را که امسال دولت به کمیته مذکور اختصاص داده است، یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان ذکر کرد.

* به گزارش صدای مجاهد، امروز ساکنان منطقه افسریه در تهران، در اعتراض به کمبود آب آشامیدنی دست به تظاهرات و حرکات اعتراضی گسترده‌یی زدند.

بوده است.

دولتی به‌طور غیرقانونی، همکاری با ساواک (درمورد مهدی هاشمی) از آن جمله می‌باشد. خمینی در پاسخ نوشته است: «جناب‌عالی موظف هستید به جمیع جوانب این امر... رسیدگی نمایید و تمام افراد متهمی را که از سران این گروه محسوب می‌شوند و نیز افراد دیگری را که در انتشار مسائل کذب و قضایای دیگر دست داشته‌اند، تعقیب نمایید.»

* وزیر کشاورزی اعلام کرد میزان خرید گندم مازاد بر نیاز کشاورزان به ۲ میلیون و ۴۲۵ هزار تن رسیده است.

تضادهای درونی رژیم

۱ آبان (۲۳ اکتبر ۸۶): طبق اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران، از تاریخ یکشنبه بیستم مهرماه، دستگاه امنیتی رژیم گروهی از طرفداران منتظری، از جمله عیدی محمدمیرزایی، نماینده فلاورجان و عضو کمیسیون داخلی مجلس خمینی، محمدجعفر صدقیانی، عضو کمیسیون نفت مجلس و مهدی هاشمی را دستگیر کرده‌اند.

۵ آبان (۲۷ اکتبر ۸۶): به گزارش صدای مجاهد، در اواخر شهریورماه گذشته زدوخورده شدیدی میان مزدوران سپاه مستقر در پایگاه نیروی دریایی بندرانزلی واقع در خیابان تگاوران، و افراد پایگاه نیروی دریایی ارتش در بندرانزلی روی داد که منجر به زخمی شدن تعدادی از دو طرف گردید.

۶ آبان (۲۸ نوامبر ۸۶): رسالت در مقاله‌یی تحت عنوان «منحرفین رسوا می‌شوند»، به سوابق قبلی گروه مهدی هاشمی اشاره کرده و علاوه بر متهم کردن این گروه به دست داشتن در قتل شمس‌آبادی یادآوری کرده است که در اوائل سال ۶۲ پس از عملیات والفجر - ۲، مهدی هاشمی به قصد ایجاد آشوب و جوسازی «گروهی از خانواده‌های عزیز شهدا و نیز نیروهای رزمنده بسیج را گرد آورده و جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم و مقام ریاست جمهوری و ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در

۴ آبان (۲۶ اکتبر ۸۶): ریشهری، وزیر اطلاعات رژیم، در نامه‌یی به خمینی، درمورد دستگیری مهدی هاشمی و عده‌یی از اطرافیان وی، نوشته است که «با توجه به جوسازیهایی که تعدادی از باقی‌ماندگان این گروه در جهت تخریب اذهان و ایجاد اختلاف می‌نمایند، در رابطه با رسیدگی جدی به کلیه اتهامات این گروه توسط وزارت اطلاعات، نظر مبارک خود را اعلام فرمائید». اتهامهای این گروه ۷ فقره است که قتل، قبل و بعد از انقلاب، نگهداری اسلحه و مواد منفجره و اسناد محرمانه

در روز ۲۴ مهرماه به اطلاعیه مذکور بوده است. در جلسه ۲۴ مهرماه، رضوی نماینده خمینی از تبریز با اشاره به اطلاعیه «مدرسه شهید مطهری» گفت: «آقایی از سردمداران بازار تهران در این تابستان به تبریز رفت و پس از نطقی شیوا در این که روحانیت از اول نان خور بازار بوده‌اند و گویا عامل بقای روحانیت جز بازار چیز دیگری نبوده، راهپیمایی وحدت‌شکنی در تبریز به راه انداخت و عده‌ی از بازاریان را تحت عنوان راهپیمایی لبیک یا امام به صف کشید و بدین ترتیب اقشار تبریز را رودرروی هم قرار داد».

۸ آبان (۳۰ اکتبر ۸۶): در بیانیه «دفتر تحکیم وحدت» که در کیهان به چاپ رسیده نسبت به وجود جریان‌های سازشکار و متمایل به غرب در فضای سیاسی کشور هشدار داده شده است. در این بیانیه با اشاره به این که استدلال بنی‌صدر این بود که با توجه به کشمکش‌های درونی جناح‌های مختلف نظام امپریالیستی می‌توان به یکی نزدیک شد و از دیگری امتیاز گرفت، آمده است: «متأسفانه رگه‌هایی نسبتاً قوی از این طرز فکر در فضای سیاسی ذیربط کشور وجود دارد... این جریان تمایل به غرب با تلاشی فراوان در جهت تعدیل جو انقلابی و ایجاد روحیه مسالمت‌آمیز نسبت به جناح‌های اروپایی، به این نزدیکی و پیوند جنبه استراتژیک داده و به

معرض توهین و اتهامات گوناگون قرار داده بود».

۷ آبان (۲۹ نوامبر ۸۶): میرحسین موسوی، نخست‌وزیر خمینی، در یک پیام رادیو تلویزیونی گفت: «آن کسانی که با چشم‌داشتن به آمریکا و قدرتهای بزرگ صلح را در کشور ما توصیه می‌کنند، در حقیقت کسانی هستند که ایمان به اصول و اعتقادات دینی مردم ندارند و چشمشان به سفارتخانه‌های خارجی است».

* رفسنجانی در دیدار با سفرا و کارداران و سرکنسولان رژیم در آسیا و اقیانوسیه، با اشاره به انعکاس خبر دستگیری اطرافیان منتظری در مطبوعات غربی گفت: «شخص امام آن چنان مطاع و مورد پذیرش است که هیچ مسأله‌ی برای آیت‌الله‌العظمی منتظری به وجود نمی‌آید. آنها حالا فکر می‌کنند که مثلاً دل آیت‌الله منتظری چرکین می‌شود از این که امام دستور بدهند یا موافقت کنند که کسی را دستگیر کنند».

* روزنامه رسالت اطلاعیه‌ی از طلاب «مدرسه عالی شهید مطهری» را چاپ کرده است که در آن انتساب «نوشته‌ی» تحت عنوان «قضاوت کنید» به طلاب مدرسه فوق‌الذکر تکذیب شده است. در این اطلاعیه یادآوری شده است که علت انتشار تکذیب‌نامه در سطح مطبوعات، اشاره یکی از نمایندگان مجلس

بدون اجازه مجلس شورای اسلامی، تضعیف قوه مقننه و قانون اساسی نیست»؟

۱۳ آبان (۴ نوامبر ۸۶): به نوشته کیهان، محمود سفری، نماینده دماوند و فیروزکوه در مجلس رژیم، از قوه قضاییه و وزارت اطلاعات درخواست کرد تا «دست‌اندرکاران سازشکار در مقابل دولتهای فرانسه، انگلیس، آلمان و آمریکا مورد نظر بیانیۀ دفتر تحکیم وحدت مندرج در کیهان ۸ آبانماه را پیگیری و آنان را معرفی نماید»، وی خواستار شد، در صورت عدم صحت مطالب یادشده، دفتر نامبرده تحت تعقیب قرار گیرد.

* عباس دوزدوزانی در مجلس رژیم، با اشاره به «ساخت و باخته‌های به دور از شأن انقلاب اسلامی»، گفت: «... خلاصۀ مطلب این که ولو جان من و امثال من در گرو این مطلب باشد به مسئولان گفته باشم که از سیر برخی آمدوشدها و گفتگوهای در پس‌پرده‌های سیاسی نگرانم... جمع‌بندی گزارشاتی نظیر آزادی غیرمنتظره گروگانهای آمریکایی و فرانسوی در لبنان و همزمانی آن با برخی سفرها و مذاکرات، ملت و چشم‌انتظاران ما را نگران می‌کند».

۱۴ آبان (۵ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان، دوازده نفر از نمایندگان مجلس رژیم، وزیر کشور را در مورد ضرب و شتم

حرکتهای عملی نیز دست می‌زند و تلاش می‌کند مخالفان این گرایش را با این استدلال که ما نمی‌توانیم خود را منزوی کنیم، به انزوا بکشد... دفتر تحکیم وحدت معتقد است باید مواضع دست‌اندرکاران نظام در مقابل دولتهایی مانند فرانسه و انگلیس و آلمان غربی به‌عنوان بخشی از امپریالیسم غرب مشخص شده و از روابط با کشورهای سرمایه‌داری کاسته شود».

۱۵ آبان (۱ نوامبر ۸۶): محمد یزدی در سخنرانی قبل از خطبۀ نمازجمعه گفت: «من در درجۀ اول به وزیر کشور از این تریبون عرض می‌کنم نقل و انتقالها، انتصابها، جابجاییهای فراوان بدون توجیه، بدون این که رعایت بسیاری از جهات شود، تصور چنین است که برخلاف این جهت [حفظ وحدت] قرار دارد».

* به نوشته رسالت، محمدتقی رنجبر، نماینده صومعه‌سرا در مجلس رژیم، گفت: «عزل و نصبها در بعضی وزارتخانه‌ها نه براساس ایمان و تقوی و لیاقت بلکه براساس حفظ خط و تفکر خاصی انجام می‌گیرد، که اعتراض مردم و صالحان حکومت در شهرها بلند است»، وی پرسید که آیا «امضای موافقتنامه‌های تجاری و بازرگانی بعضی وزرا و معاونینشان در کشورهای مختلف، که اجرای آن برای دولت تعهدآور است،

می‌توانست موجب بروز اختلاف در نیروهای مسلح گردد»، دستگیر شدند. در اطلاعیه آمده است: «این شبنامه‌ها با الهام از ضدانقلاب، در حساس‌ترین مقطع دفاع مقدس ملت مسلمان ایران در مقابله با نظام بعثی عراق منتشر می‌گشت تا توجه نیروهای مسلح را در جبهه‌های جنگ به مسائل غیرواقعی بکشاند».

۱۹ آبان (۱۵ نوامبر ۸۶): به گزارش

کیهان موسوی خوئینی‌ها در دیدار با «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» در سیزدهم آبان گفت: «نباید به هیچ نیرویی با هر کیفیتی اجازه بدهیم نقطه کور ورود آمریکا باشد، اساس این انقلاب مبارزه با آمریکا است و اشتباه است گمان کنیم زمانی می‌رسد که لازم نیست با آمریکا مبارزه کنیم».

* دفتر مجاهدین خلق در

اطلاعیه‌ی اعلام کرد که، به دنبال دستگیری احمد کاشانی، نماینده مجلس رژیم، سرهنگ محمد مهدی کتیبه، رئیس اداره اطلاعات و ضداطلاعات ارتش نیز دستگیر گردید. تصمیم این دستگیریه‌ها در جلسیه‌ی با حضور رفسنجانی، موسوی اردبیلی و خامنه‌ای اتخاذ گردید و به تصویب خمینی رسید.

۲۱ آبان (۱۲ نوامبر ۸۶): به گزارش

کیهان، احمد عزیزی، نماینده قزوین در مجلس رژیم، وزیر خارجه را به‌خاطر

پزشکان، در ۲۵ تیرماه سال جاری در اصفهان، مورد سؤال قرار داده‌اند. کاشانی گفت: «عده‌ی به‌طور سازمان‌یافته به مطب و حتی آزمایشگاه بعضی از پزشکان مراجعه و پس از بیرون‌کردن بیماران از مطب، بعضاً تا حد بیهوشی آنان را مضروب و مجروح نموده‌اند». وزیر کشور در پاسخ، وی را متهم کرد که از پزشکان سلطنت‌طلب و وابسته به دکتر بقایی و حزب زحمتکشان دفاع می‌کند.

۱۵ آبان (۶ نوامبر ۸۶): به نوشته

کیهان، منتظری از «سوءتفاهم و بدبینی‌های به‌وجود آمده که به نفع دشمن می‌باشد» اظهار تأسف کرد و گفت: «متأسفانه آن وحدت و صمیمیت که در اول انقلاب بین ما بود امروز آن وحدت ضعیف شده است و برای من این مصیبت است که می‌بینم برادرانی که تا دیروز در یک سنگر برای اسلام و انقلاب فعالیت می‌کردند، امروز مقداری سوءتفاهم و بدبینی‌هایی به‌وجود آمده که به نفع دشمن می‌باشد». وی سپس، ضمن انتقاد از شوروی و آمریکا، افزود: «اگر واقعاً روش آمریکا عوض شده و، به فرموده امام امت، آمریکا آدم شد، آن موقع طرح روابط انسانی بین دو کشور مستقل درست است».

۱۸ آبان (۹ نوامبر ۸۶): وزارت

اطلاعات رژیم اعلام کرد که احمد کاشانی نماینده نطنز و «چند نظامی ناآگاه دیگر» به اتهام تهیه و تکثیر «شبنامه‌هایی که

۲۷ آبان (۱۸ نوامبر ۸۶): به گزارش

کیهان در کنگره سراسری «دفتر تحکیم وحدت» گفته شد: «...در دو نقطه از قانون اساسی بر آموزش و پرورش رایگان تأکید شده است، حال آن که در همین سال تحصیلی مدارس تهران بدون اخذ شهریه تا ده هزار تومان از دانش‌آموزان شبت نام به عمل نمی‌آورند. مبدأ این قضیه هم فقط یکی دو مدرسه در تهران می‌باشند که گردانندگان آن، هم به لحاظ سیاسی مخالف انقلاب بوده و هم عضو انجمن ضدبهاییت (حجتیه) می‌باشند».

* به گزارش بی‌بی‌سی، ۸ تن از نمایندگان مجلس از وزیر امور خارجه پرسیده‌اند که تماس با آمریکا در چه سطحی صورت گرفته است و کدام مقام یا مقامات بدون مشورت با مجلس این تماسها را برقرار کرده‌اند.

* به گزارش کیهان، یکی از دانشجویان مسلمان در کنگره سراسری «دفتر تحکیم وحدت انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاهها» درمورد سیاست خارجی رژیم گفت: «در وزارت خارجه و سیاست‌گزاران جمهوری اسلامی مشخصاً دو دیدگاه و دو نظر وجود دارد... در یک جناح، مبارزه با آمریکا و ایادی آن و عدم برقراری ارتباط در سطوح بالا مطرح می‌شود، و جناح دیگر صریحاً ارتباط برقرارکردن با آمریکا را مطرح کرده و از آن دفاع می‌کند و خواستار برقراری ارتباط

کمکهای جنسی دومیلیون دلاری ایران به زیمبابوه قبل از برگزاری کنفرانس عدم تعهد، مورد سؤال قرار داد و گفت: «متأسفانه دولت زیمبابوه در یک ماسک به ظاهر فریبنده بالاترین تحقیرها را چه قبل و چه بعد از اجلاس حراره در مورد جمهوری اسلامی روا داشته».

۲۲ آبان (۱۳ نوامبر ۸۶): جهانگیر

بهر روز در مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی درمورد نظامیان دستگیر شده گفت: «قصد آنها ظاهراً این بوده که در داخل ارتش یک هسته مقاومت در مقابل سپاه به وجود بیاورند... در آخرین شبنامه که شماره هفت است به نظامیان هشدار داده شده که در مقابل توطئه قدرت نفوذ سپاه بی‌تفاوت نباشند زیرا اگر وضع به همین منوال پیش برود سپاه به زودی جانشین ارتش خواهد شد».

۲۴ آبان (۱۵ نوامبر ۸۶): به گزارش

کیهان، در جلسه‌بی به مناسبت سیزده آبان، اصغرزاده عضو «شورای مرکزی دانشجویان پیرو خط امام» با اشاره به گرایشهای فکری معتقد به نزدیک شدن به آمریکا در درون رژیم گفت: «عده‌بی استدلال می‌کنند که اگر ما بخواهیم از حلقه فقر فرهنگی اقتصادی رها شویم باید به جایی پناه ببریم که قبل از انقلاب بیشترین روابط فرهنگی-اقتصادی را با ما داشته‌اند و طبعاً این واشنگتن است».

که ما انتظار داریم دیگر ترکها این حرفها را تکرار نکنند. شمال عراق جایی نیست که کسی فکر کند بر فرض سقوط صدام آنجا را کسی بردارد، آنجا مال ملت عراق است و هر کس بخواهد آن جا بیاید سرنوشتش مثل ویتنام و آن جا خواهد بود. بنابراین یکپارچگی و وحدت و تمامیت ارضی عراق چیز است که ما نمی‌گذاریم مخدوش شود».

۴ آبان (۲۶ اکتبر ۸۶): مقامهای دولت کویت گفتند پدافند هوایی آن کشور دیشب به سوی یک هواپیمای جنگی بیگانه که به آسمان کویت نزدیک شده بود دو موشک پرتاب کرد و به احتمال قوی موجب سقوط آن گردید. روزنامه‌های کویت حکومت خمینی را متهم به این تجاوز کردند.

«به گزارش کیهان، علی اکبر ولایتی و محسن رفیق‌دوست که در رأس یک هیأت سیاسی- نظامی به طرابلس سفر کرده‌اند، پیش از ظهر پنج‌شنبه به مدت ۴ ساعت با سرگرد جلوید دیدار و مذاکره کردند. جلوید در این دیدار گفت: «... شما به‌عنوان یک نیروی انقلابی با رژیم بعثی عراق به‌عنوان نماینده امپریالیسم و ارتجاع می‌جنگید... صدام یک پوشش است و این آمریکا و ارتجاع است که علیه انقلاب اسلامی ایران می‌جنگد».

۵ آبان (۲۷ اکتبر ۸۶): به نوشته

با آمریکا در زمان حیات امام می‌باشد».

۳۵ آبان (۲۱ نوامبر ۸۶): به گزارش نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، به‌دنبال دستگیری احمد کاشانی، گروهی از نمایندگان مجلس رژیم نامهربانی به رفسنجانی نوشته و ضمن اعتراض به دستگیری وی، خواستار تحقیق و تفحص و پاسخگویی گردیده‌اند. امضاکنندگان عبارتند از: آذری قمی، ابوطالب محمودی، کمال‌الدین نیکروش، خزائلی، محمد خامنه‌ای، محمدحسین سیرجانی، اسرافیلیان، مهدی طباطبایی و جواد حسینی.

روابط خارجی رژیم

۱ آبان (۲۳ اکتبر ۸۶): به گزارش رادیو رژیم، کارشناسان حمل و نقل سه کشور ایران، پاکستان و ترکیه، در اجلاسی در اسلام‌آباد، احداث خط کشتیرانی مشترک و پیوستن ترکیه به این خط جدید، تبادل اطلاعات درمورد خدمات کشتیرانی و تربیت نیروی انسانی کارآمد را مورد طرح و بررسی قرار دادند.

۲ آبان (۲۴ اکتبر ۸۶): هاشمی رفسنجانی در نمازجمعه امروز گفت: «ترکها این جا دارند زمزمه می‌کنند که اگر عراق چنین و چنان شد مسأله نفت ما چه می‌شود، کرکوک چی و از آن حرفهای خامی

روزنامه اطلاعات، مهدی نواب، معاون وزارت اقتصاد و دارایی، در رأس یک هیأت ۵ نفره متشکل از مقامهای وزارت خارجه، بانک مرکزی و سازمان انرژی اتمی ایران، وارد پاریس شد و از امروز مذاکرات خود را با مقامهای فرانسوی جهت حل اختلافات مالی بین دو کشور آغاز نمود.

* به گزارش صدای آمریکا، ۱۲۸

تن از اعضای مجلس نمایندگان و ۳۵ تن از سناتورهای آمریکایی در نامه‌یی به دبیرکل سازمان ملل از وی خواستند که مسأله نقض حقوق بشر در ایران در اجلاس جاری مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح شود.

* هیئت کارشناسی شوروی که جهت

بررسی مسائل بازرگانی و حساب ریالی در تاریخ ۲۳ مهر وارد تهران شده بود، پس از یک سلسله مذاکرات فشرده با هیأت کارشناسی ایران، دیروز تهران را به قصد مسکو ترک کرد.

۸ آبان (۳۰ اکتبر ۸۶): به گزارش

صدای آمریکا، وزیر امور خارجه شوروی از سفیر جمهوری اسلامی خواست به تلاشهای به عمل آمده در جهت پایان دادن به جنگ پاسخ دهد. بنا به تفسیری که در برنامه فارسی رادیو مسکو پخش شد، شوارنادزه، تأکید کرد که یافتن یک راه حل سیاسی برای این مشکل حالت اضطراری به خود گرفته است. وزیر امور خارجه شوروی گفت که تلفات سنگین و خسارات جبران ناپذیر ایران و عراق صرفاً به آن چه گسترش حضور نظامی آمریکا در منطقه توصیف شده منجر خواهد شد.

۶ آبان (۲۸ اکتبر ۸۶): سعید

جمیل، مشاور سیاسی و اقتصادی رئیس جمهور سیرالئون، صبح دیروز وارد تهران شد. وی در مدت اقامتش در تهران با مقامات رژیم ملاقات و مذاکره خواهد کرد.

* به گزارش صدای آمریکا،

گری سیک، مشاور اصلی کاخ سفید در دوران انقلاب گفت: «بسیاری از کسانی که در سالهای هشتاد کوشش می کردند مشروعیت و کنترل دولت خمینی را تضعیف کنند همان گروهها، و حتی در برخی موارد همان افرادی بوده اند که ده سال پیش با حکومت محمدرضا شاه مخالفت می کردند. در حقیقت برخی از این گروهها در ترور ۴ افسر ارتش آمریکا

* علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه

رژیم، روز گذشته وارد سوریه شد. وی

مشترک وزیران بازرگانی ایران و تجارت خارجی لهستان زمینه همکاریهای دوجانبه برای گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی، همچنین ساخت و تعمیرات کشتی، صنایع ماهیگیری، صنایع سبک و سنگین، ماشینهای راهسازی و راه آهن، خطوط انتقال نیرو، صنایع شیمیایی و غذایی، استخراج مس، ساخت هواپیماهای کوچک کشاورزی و افزایش حجم مبادلات مورد بررسی قرار گرفت.

۲۷ آبان (۱۸ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان، در پایان مذاکرات وزیران بازرگانی ایران و لهستان اعلام شد که حجم مبادلات تجاری ایران و لهستان به ۲۵۰ میلیون دلار افزایش می یابد.

۲۸ آبان (۱۹ نوامبر ۸۶): به گفته رادیو رژیم، با امضای یادداشت تفاهم حل اختلافات مالی ایران و فرانسه توسط وزیران خارجه دو کشور، فرانسه ۳۳۰ میلیون دلار، به عنوان بخشی از بدهیهای خود به ایران را بازپرداخت می کند.

جنگ ایران و عراق

۲ آبان (۲۴ اکتبر ۸۶): به گزارش رژیم، در حمله هوایی امروز عراق به حومه باختران و سردشت دو فروند

حامل پیام خامنه ای برای حافظ اسد است. ولایتی ضمن محکوم کردن اقدامات انگلستان در مورد سوریه حمایت رژیم خمینی را از سوریه اعلام کرده است.

۱۲ آبان (۳ نوامبر ۸۶): وزیر بازرگانی رژیم در پایان سفرش به فنلاند گفت: در دیدار با وزیر بازرگانی فنلاند یادداشت تفاهم منعقد شده بین دو کشور در سال گذشته مورد بحث قرار گرفت که یکی از اقلام عمده این همکاریها صدور نفت ایران در مقابل واردات الوار، مقوا و خمیرکاغذ می باشد.

۱۹ آبان (۱۰ نوامبر ۸۶): کاردار عربستان سعودی در تهران، امروز ضمن تسلیم پیام ویژه پادشاه این کشور به خامنه ای، آمادگی عربستان سعودی را برای هماهنگی هرچه بیشتر با جمهوری اسلامی، جهت دستیابی به قیمتهای مطلوب و موردنظر اوپک، اعلام کرد.

* روزنامه کویته الوطن دیروز نوشت سیاست جدید ایران در قبال واشنگتن به معنای شکست شعارهای انقلابی ایران و نشانه آغاز یک تغییر سیاسی است که نه به سود منافع منطقه و نه ملتهای آن است.

۲۴ آبان (۱۵ نوامبر ۸۶): به گزارش رادیو رژیم، در نخستین اجلاس

همکاری اتحادیه میهنی کردستان عراق، به تأسیسات سد دوکان و نیروگاه ۳۵۰ مگاواتی در شمال شرقی عراق خساراتی وارد کرده است.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور یک پادگان نظامی در شوشتر را بمباران کردند. عراق همچنین اعلام کرد که یک فروند هواپیمای اف ۴ ایران را سرتگون کرده است.

۹ آبان (۳۱ اکتبر ۸۶): رژیم اعلام کرد که بامداد امروز تأسیسات اقتصادی و صنعتی شهر کوت عراق را بمباران کرده است و نیز بر اثر گلوله‌باران یکانهای آتشبار سنگین، مخازن سوخت نیروگاه برق‌الحارثه، انبارهای کاغذسازی و تأسیسات راه‌آهن و پتروشیمی بصره دچار حریق شدند.

۱۲ آبان (۳ نوامبر ۸۶): به گزارش روزنامه اطلاعات، اکرمی، وزیر آموزش و پرورش رژیم، در جمع فرهنگیان تربت‌جام گفت: «طی سال گذشته علاوه بر حضور نزدیک به ۳۰ هزار تن از معلمین کشور در جبهه‌های جنگ، بیش از ۱ میلیارد تومان کمک غیرنقدی از سوی کارمندان وزارت آموزش و پرورش به جبهه‌های جنگ داده شده است».

۱۵ آبان (۶ نوامبر ۸۶): خامنه‌ای در مصاحبه با هفته‌نامه اشپیگل در پاسخ به این سؤال که «شما زمان پیروزی را

هواپیما از نوع میراز و میگ ۲۳ هدف آتش پدافند هوایی قرار گرفتند که یک فروند آن در کربند باختران سقوط کرد و خلبان آن به اسارت درآمد. عراق اعلام کرد که هواپیماهای جنگنده آن کشور، دو لشکر رژیم را در نزدیکی کرمانشاه و شاه‌آباد از هم پاشیدند و یک پایگاه نظامی رژیم را منهدم کردند. عراق سقوط یک فروند هواپیما را تأیید کرد و رژیم را مسئول ایمنی خلبان آن دانست.

* طارق عزیز در ژنو، در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: حدود شصت هزار اسیر جنگی عراقی و دوازده تا سیزده هزار اسیر جنگی ایرانی در اردوگاه‌های اسیران جنگی به سر می‌برند. وی یادآور شد حدود هشتصد نوجوان بین ۱۴ تا ۱۷ ساله جزو اسیران ایرانی هستند.

۶ آبان (۲۸ اکتبر ۸۶): عراق اعلام کرد که ۵ ناوچه ایران که می‌خواستند وارد آبهای ساحلی عراق شوند، توسط واحدهای هوایی و دریایی عراق غرق شدند.

* به گزارش خبرگزاری رژیم شیخ احمد آل‌ثانی وزیر مشاور در امور خارجه قطر در مصاحبه‌یی خواستار پیدا کردن راه‌حلی جهت توقف جنگ نفتکشها از طریق تلاشهای جامعه جهانی شد.

۸ آبان (۳۰ اکتبر ۸۶): رژیم اعلام کرد که در عملیاتی با نام فتح-۲، با

رفیق دوست، وزیر سپاه پاسداران، گفت «شرایط نظامی از هر نظر برای حمله آماده است و مجریان نظامی از نظر نیرو و تجهیزات مشکلی ندارند و منتظر فرمان فرماندهی جنگ هستند تا انشاءالله کار را یکسره کنند».

۲۱ آبان (۱۲ نوامبر ۸۶): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور بامداد امروز پالایشگاه و نیروگاه برق اصفهان، یک تلمبه‌خانه در میدانهای نفتی «امام حسین» و چهار پایگاه سپاه پاسداران را در غرب ایران بمباران کردند.

۲۳ آبان (۱۴ نوامبر ۸۶): رژیم اعلام کرد که محل وزارت دفاع عراق، بامداد امروز هدف یک فروند موشک قرار گرفت. در بغداد اعلام شد که موشک به مناطق مسکونی آن شهر اصابت کرده و هفت کشته و ۶۰ مجروح به جای گذاشته است.

۲۴ آبان (۱۵ نوامبر ۸۶): رژیم اعلام کرد که عملیات فتح-۳ تحت فرماندهی قرارگاه رمضان و نیروهای کرد عراقی در سه محور انجام شد. به ادعای رژیم در این عملیات، مقر لشکر ۲۸ عراق، که کار حفاظت از لوله نفتی عراق به ترکیه را به عهده دارد، با نفرات آن منهدم شدند.

سال جاری بیان کرده‌اید، پشتوانه چیست؟» گفت: «ما چنین وعده‌یی نداده‌ایم، هیچ کس هم نیست که در یک جنگ بتواند لحظه پایان را مشخص کند... آن چه ما به آن وعده داده‌ایم و انشاءالله عمل خواهیم کرد، وارد آوردن ضربه قاطعی بر رژیم عراق است».

۱۸ آبان (۹ نوامبر ۸۶): به گزارش رادیو رژیم، جلال طالبانی شب گذشته با محمدباقر حکیم، دیدار و گفتگو کرد. طالبانی ملاقات با حکیم را برای خود بسیار با اهمیت و با ارزش دانست. او، ضمن اشاره به همکاری با نیروهای رژیم در عملیات موسوم به فتح ۱، گفت: «ما امروز مفتخر هستیم که با حکم اسلام با ارتش بعث عراق مبارزه می‌کنیم».

* عراق اعلام کرد که جنگنده‌های این کشور یک نفتکش را در ساحل ایران در شمال خلیج فارس هدف قرار دارند.

۲۵ آبان (۱۱ نوامبر ۸۶): به گزارش کیهان، ادریس بارزانی و محمدباقر حکیم «بر سر ادامه همه‌جانبه مبارزه تا سرنگونی رژیم صدام توافق و تأکید کردند». به گزارش کیهان، شنبه گذشته نیز ادریس بارزانی به همراه جلال طالبانی ملاقات مشترکی با محمدباقر حکیم داشتند.

* به گزارش کیهان، محسن

امیدواری کردند که رژیم خمینی به اجرای مفاد قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل در مورد توقف جنگ پاسخ مثبت دهد.

۱۷ آبان (۸ نوامبر ۸۶): به نوشته کیهان، شریف‌الدین پیرزاده، دبیرکل کنفرانس اسلامی، در دیدار با گنشر، از دولت آلمان درخواست نمود تا در کوششها و اقدامات بین‌المللی برای خاتمه‌دادن به جنگ ایران و عراق نقش فعالتری بر عهده بگیرد.

اخبار مقاومت

۲۲ مهر (۱۴ اکتبر ۸۶): به نوشته روزنامه کیهان، جنازه ۱۷ تن از مزدوران کمیته کرج که در درگیری با مجاهدین و نیز در جبهه‌های جنگ کشته شده بودند، در کرج به خاک سپرده شد.

۶ آبان (۲۸ اکتبر ۸۶): به گزارش صدای مجاهد، زندانیان مجاهد و مبارز زن در زندان گوهردشت کرج، در اعتراض به مزدوران خمینی، دست به یک اعتصاب غذا زدند که ۱۲ روز ادامه یافت. زندانبانان، در واکنش به این اعتصاب، نیمی از زنان زندانی را به زندان اوین منتقل کردند.

۷ آبان (۲۹ اکتبر ۸۶): به گزارش

۲۹ آبان (۲۵ نوامبر ۸۶): عراق دیروز اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور یک نیروگاه برق، یک پادگان بزرگ نیروی هوایی، یک شبکه رادار و یک سکوی پرتاب موشک زمین به هوا از نوع هاک را بمباران کردند و یک هواپیمای هرکولس نیز در بمباران پادگان هوایی نابود شد.

تلاش برای صلح

۴ آبان (۲۶ اکتبر ۸۶): به گزارش کیهان، شاذلی قلبی، دبیرکل جامعه عرب، با صدور بیانیه‌یی به مناسبت چهل و یکمین سالگرد تأسیس سازمان ملل، ضمن اشاره به وضعیت اضطراری جنگ ایران و عراق و تهدید ثبات منطقه، خواستار شد مقام و توان اخلاقی سازمان ملل و اعضای برای خاتمه‌بخشیدن به این درگیری با قوت به کار گرفته شود.

۶ آبان (۲۸ اکتبر ۸۶): صادق‌المهدی، نخست‌وزیر سودان، اعلام کرد که کشور متبوع وی کوششهای خود را برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق، به لحاظ روابط خوبی که با دو کشور دارد، ادامه می‌دهد.

۱۵ آبان (۶ نوامبر ۸۶): سران ۶ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، دیروز در پایان اجلاس خود در ابوظبی، با صدور بیانیه‌یی، ضمن اظهار تأسف از ادامه جنگ ایران و عراق، ابراز

گروه یهکتی به یک واحد عملیاتی مجاهدین خلق در ۱۵ مهر ۶۵، رادیو یهکتی در روزهای ۳۰ مهر و اول آبان اعلام کرد که مانع مبارزه گروههای ایرانی در نوار مرزی علیه رژیم خمینی نیست و علاوه بر آن، خواهان تشکیل کمیته‌یی مرکب از نمایندگان همه نیروهای ایرانی در منطقه برای پیگیری قضیه و اعلام نتیجه آن به خلقهای ایران و عراق است. سازمان مجاهدین موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام کرد، به شرطی که گروه طالبانی قبلاً پاسخ مثبت خود را به سه پرسش زیر اعلام کند: ۱ - آیا می‌پذیرد که جنگ ایران و عراق، که صرفاً خمینی بر ادامه‌ی آن اصرار می‌ورزد، کماکان «در خدمت هیچ‌کس جز استعمار و صهیونیسم و ارتجاع نیست»؟ ۲ - آیا حاضر است طی یک اطلاعیه رسمی، اظهارات رژیم را مبنی بر انجام عملیات مشترک رژیم خمینی و افراد یهکتی علیه مقر فرماندهی مجاهدین در شهر کرکوک عراق تکذیب کند؟ ۳ - آیا می‌پذیرد که طی یک اطلاعیه رسمی اعلام کند: مجاهدین می‌توانند، هر آن گاه که بخواهند، برای رفتن به خاک میهنشان با حضور نمایندگانی از جانب همان نیروهای ایرانی، اقدام کنند و گروه یهکتی هیچ‌گونه مزاحمتی برای عبور آنها فراهم نخواهد کرد؟

۱۳ آبان (۴ نوامبر ۶۵): سازمان

مجاهدین خلق اعلام کرد که ۲۸ نفر از

صدای مجاهد، رژیم زندان بزرگی در نزدیکی زندان قزل‌حصار کرج احداث کرده و گروهی از اسیران مقاوم را که ممنوع‌الملاقات نیز می‌باشند به آن جا منتقل نموده است. طبق یک گزارش دیگر در منطقه پل‌رومی تهران نیز زندان دیگری ساخته شده و تعداد دیگری از زندانیان سیاسی ممنوع‌الملاقات را به آن جا منتقل کرده‌اند.

۹ آبان (۳۱ اکتبر ۸۶): طبق اطلاعیه امروز سازمان مجاهدین، روز پنجشنبه ۱۰ مهر، هزاران نفر از رانندگان در مقابل دفتر اتحادیه تاکسی‌بارها در تهران اجتماع کردند و خواستار افزایش سهمیه بنزین شدند. در روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ مهرماه تعداد بیشتری از رانندگان در مقابل نخست‌وزیری گرد آمدند و چند نفر از آنان به‌عنوان اعتراض، اتومبیل‌های خود را آتش زدند. سرانجام مقامهای رژیم مجبور شدند بنزین وانت‌بارها را به ۱۵ لیتر در روز افزایش دهند. در همین تاریخ در شهرهای تبریز، شیراز و مشهد نیز اعتراضهای مشابهی صورت گرفت. در مشهد، که اعتراض با راهپیمایی همراه بود، مردم در خیابانها شعار مرگ بر خمینی می‌دادند. پاسداران دهها نفر از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند.

* در پی تعرض افراد وابسته به

اعضای این سازمان در زندان اوین تهران و زندان همدان اعدام شده‌اند. اطلاعاتیه اضافه می‌کند که رژیم خمینی، زندانیان غیرسیاسی را برای ساختن زندانهای جدید به بیگاری گرفته است.

۲۱ آبان (۱۲ نوامبر ۸۶):
به‌نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، یکی از پاسداران به نام حبیب‌الله رضائی، در منطقه مرزی «سفیدآب» (در استان سیستان و بلوچستان) در درگیری با مجاهدین به قتل رسیده است.

۲۴ آبان (۱۵ نوامبر ۸۶): به گزارش صدای مجاهد، صبح امروز گروهی از رزمندگان مجاهد خلق در روستای «ورچک» از توابع شهرستان بانه با صدها تن از پاسداران و مزدوران محلی و واحدهایی از «دفاع مردمی» سردشت و شهربانی بانه که بر سر راه آنها کمین کرده بودند، درگیر شدند. در این درگیری که ۱۲ ساعت طول کشید، رزمندگان مجاهد خلق با کشتن و مجروح کردن بیش از ۱۶۰ نفر از مزدوران رژیم، آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند. ۹ تن از رزمندگان نیز به شهادت رسیدند و دو تن از آنان زخمی شدند. شهیدان عبارتند از: سیداسدالله سعیدی، مسعود شجاعی، فتح‌الله پورخورد، اشکبوس شجاعی، حجت‌الله ریزه‌بندی، رسول کاظمی، جمشید امیدی، اسکندر رئیسی و اویس

زمانی.

* رزمندگان مجاهد خلق طی تهاجم به پایگاه «دزگه»، در منطقه سردشت، علاوه بر انهدام کامل پایگاه، ۳۰ تن از افراد رژیم را از پای درآوردند.

فعالیت‌های دیپلماتیک

۷ آبان (۲۹ اکتبر ۸۶): ایتالیا: به دنبال فراخوان پاپ، ژان پل دوم، برای برقراری یک آتش‌بس یک روزه در سراسر جهان، نماینده شورای ملی مقاومت در ایتالیا با ارسال تلگرامی به پاپ، حمایت کامل شورا را از این فراخوان اعلام کرد.

۲۰ آبان (۱۱ نوامبر ۸۶): یونان، به مناسبت دهمین سالگرد کنفرانس الجزایر و انتشار اعلامیه جهانی حقوق خلقها، امسال، به دعوت دولت یونان، کنفرانس مشابهی از ۱۶ تا ۲۰ آبان ماه در آتن برگزار گردید. به دنبال دعوت کمیته برگزارکننده کنفرانس از آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران، هیأتی از طرف شورا مرکب از آقایان دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری، دکتر کریم قصیم و محمدحسین نقدی، نماینده شورا در ایتالیا، در کنفرانس شرکت کردند. در این کنفرانس که با سخنرانی

آندره آپاندرو، نخست‌وزیر یونان، افتتاح گردید، گروهی از مقامهای دولتی یونان، سفیران و فرستادگان دولتهای اروپایی، آمریکای لاتین، آفریقایی و آسیایی و نیز نمایندگان جنبشهای آزادیبخش، از جمله سازمان آزادیبخش فلسطین و کنگره ملی خلق آفریقای جنوبی، و تنی چند از محققان علوم سیاسی و اقتصادی کشورهای مختلف جهان حضور داشتند. آقای مسعود رجوی پیامی برای کنفرانس فرستاد که متن آن جداگانه در همین شماره ماهنامه چاپ شده است. در سومین روز کنفرانس، آقای هدایت‌الله متین‌دفتری در سخنرانی خود به بیان سابقه عملکردهای قرون وسطایی رژیم خمینی، موارد متعدد نقض اعلامیه جهانی حقوق خلقها از طرف این رژیم و دشمنی پیگیرش با صلح پرداخت و گفت: ما در مقابل این رژیم انتخاب دیگری نداشتیم جز این که «به‌عنوان چاره نهایی، با التجا به قهر، همان‌طور که ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق خلقها توصیه و تجویز کرده، بجنگیم». او با استناد به ماده ۲۹ اعلامیه جهانی، از سازمانهای حاضر در کنفرانس خواست تا از مقاومت عادلانه و رزمندگان میهنمان که «مستحق استفاده از حق انسانی و قانونی مقاومت و جنگ عادلانه‌اند» حمایت کنند. هیات نمایندگی در طول برگزاری کنفرانس، با بسیاری از شخصیتهای

حاضر در کنفرانس و نمایندگان پارلمانها و احزاب مختلف جهان دیدار و با آنها گفتگو کرد. کنفرانس در پایان، در فراخوانی که در آن جنگ ایران و عراق به‌عنوان خطری برای صلح منطقه و جهان توصیف شده بود، پشتیبانی خود را از همه ابتکارهای صلح و طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران اعلام کرد. متن این فراخوان، به‌عنوان یکی از اسناد رسمی کنفرانس، پذیرفته شد.

۲۸ آبان (۱۹ نوامبر ۸۶): ایتالیا: در یک کنفرانس مطبوعاتی که در رم برگزار گردید، آقای محمدحسین نقدی، نماینده شورا در ایتالیا، و مجاهد مینا وطنی به سؤالیهای نمایندگان ۲۵ رسانه خبری ایتالیایی و بین‌المللی پاسخ دادند. مجاهد مینا وطنی در این کنفرانس پیرامون شکنجه‌هایی که در زندانهای قرون وسطایی خمینی متحمل گردیده توضیحاتی در اختیار خبرنگاران گذاشت. آقای محمدحسین نقدی اوضاع سیاسی کنونی ایران را تشریح نمود و گفت: «هیچ‌گونه آلترناتیو و جانشینی در درون این رژیم متصور نیست. آن چه درون رژیم خمینی می‌گذرد، برخوردی درونی باندهای آن به خاطر بحرانهای لاعلاج اقتصادی، اجتماعی و اعتلا و گسترش مقاومت می‌باشد».

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 25 Novembre 1986 – ABANE 1365

بهای اشتراك ماهنامه:

۶ ماهه : ۱۳۰ فرانک فرانسه

۱۲ ماهه : ۲۵۵ فرانک فرانسه

حساب بانکی ماهنامه:

SOCIETE GENERALE

NO: 50262097

Mme. TARIGHI

SG. ST. GERMAIN - EN - LAYE

FRANCE

آدرس ماهنامه:

SHOWRA

B.P. 18

95430 AUVERS - SUR - OISE

FRANCE

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 25 Novembre 1986- ABAN 1365

Prix : 30 F